

به روشني آفتاب
«ازدواج اميرالمومنين عمرس با ام كلثومك»

تاليف:
ابوبكر بن حسين

فهرست

ص	موضوع	ص
1	مقدمه	1
3	بسم الله الرحمن الرحيم	3
6	جواب شبهه: دختری به نام ام كلثوم بنت فاطمه ك وجود نداشته است؟	1
9	جواب شبهه: آیا حضرت عبدالله بن جعفر از سیده زینب ك فرزندی داشته اند؟	2

3	جواب شبیه: کلام عالمان شیعه در تایید این که فاطمه ك؛ دختری به نام ام كلثومك نداشته!
4	جواب شبیه: شواهد این دیدگاه که فاطمه ك فرزندی به اسم ام كلثوم كبری نداشته!
5	جواب شبیه: عبد الله بن جعفر با چه کسی ازدواج کرده است
6	جواب شبیه: یک خطبه با نام دو نفر
7	جواب شبیه: عزاداری و نوحه خوانی ام كلثومك برای حضرت زهرا سلام الله علیها
8	جواب شبیه: امیر مؤمنان؛ در شب ضربت خوردن، مهمان چه کسی بود؟
9	جواب شبیه: ام كلثوم بهترین دختر امیر مؤمنان؛
10	جواب شبیه: معاویه، از دختر چه کسی خواستگاری کرد؟
11	جواب شبیه: در شام چه کسی دفن شده است؟
12	جواب شبیه: چه کسانی از زنان اهل بیت، در کربلا اسیر شدند؟
13	جواب شبیه: میراث فاطمه ك، فقط به ام كلثومك رسید.
14	جواب شبیه: ازدواج عمرس با حضرت زینب علیها السلام!!!
15	جواب شبیه: ام كلثومك در کربلا حضور داشت.
16	جواب شبیه: منکرین ازدواج در اهل بیت به اقرار علمای اهل سنت
17	بخش دوم از شبهات
18	جواب شبیه: ام كلثوم دختر ابوبکرس، یا ام كلثوم دختر امیر مؤمنان؟
19	جواب شبیه: اعتراف مهم ترین شارح صحیح مسلم: عمر داماد أبو بکرب
20	جواب شبیه: تحلیل روایت جعلی رد خواستگاری عمر از دختر أبو بکرس توسط عایشه ك
21	جواب شبیه: یک روایت از دو ام كلثوم!
22	جواب شبیه: ام كلثومك پس از عمر ك با چه کسی ازدواج کرد؟
23	جواب شبیه: سن ام كلثومك هنگام ازدواج
24	جواب شبیه: مقدار مهریه ام كلثومك
25	جواب شبیه: 4. آیا عمر از ام كلثومك فرزندی

0	داشته است؟	
10 7	جواب شبهه: زید اصغر بزرگتر از زید اکبر!!!	26
11 4	جواب شبهه: عمرس، دخترش رقیه را به ازدواج ابراهیم بن نعیم آورد	27
11 5	جواب شبهه: تاریخ وفات ام کلثوم ك و زید و نحوه وفات آنها	28
11 7	جواب شبهه: شبهه: آیا زید، فرزند داشت؟	29
12 1	جواب شبهه: چه کسی بر جنازه زید و ام کلثوم نماز خواند؟	30
12 7	جواب شبهه: ازدواج عمرس با ام کلثومك یا با حضرت زینبك؟	31
13 5	جواب شبهه: عمرس در مقابل اهانت مغیره به ام کلثوم، سکوت کرد	32
13 8	جواب شبهه: محور پنجم: بررسی و تحلیل بهانه عمرس برای ازدواج	33
14 0	جواب شبهه: محور ششم: مخالفت با سنت رسول خداص	34
14 1	جواب شبهه: رد خواستگاری ابو بکر و عمر توسط رسول خداص	35
14 5	جواب شبهه: احیاء سنت جاهلی توسط عمرس	36
15 7	جواب شبهه: محور هفتم: عمرس با ام کلثومك «کفو» نبود	37
16 5	جواب شبهه: عدم کفایت سنی عمرس با ام کلثومك:	38
17 0	جواب شبهه: عدم صلاحیت اخلاقی عمر س برای ازدواج با ام کلثومك	39
17 3	جواب شبهه: عمرس همسرش را کتک میزد	40
17 5	جواب شبهه: عدم کفایت دینی عمر س با ام کلثومك	41
17 6	جواب شبهه: امیر مؤمنان:، خلیفه دوم را فاجر، ستمگر، دروغگو، خیانتکار و... می‌داند	42
18 4	جواب شبهه: شراب خواری خلیفه، دلیل بر عدم کفایت	43

18 6	جواب شبهه : بدعتگذار با دختر عقیقه، کفو نیست	44
19 6	جواب شبهه محور هشتم : ازدواج با تهدید و زورگویی	45
19 8	جواب شبهه کلینی در کتاب کافی این روایات را نقل می‌کند	46
21 7	جواب شبهه در حال ضرورت، ازدواج با کافر نیز جایز است	47
22 4	جواب شبهه ازدواج اجباری عمر با عاتکه	48
23 2	جواب شبهه روایت جنیه در کتاب‌های سنی	49
23 7	جواب آخرین شبهه	50
24 2	مآخذ کتاب (معتبرینشان)	51
24 4		52

بسم

الله الرَّحْمَن الرَّحِيم مقدمه :

فهل يصح في الآذهان شيء إذا احتاج النهار إلى دليل؟

اگر روز نیاز به دلیل داشته باشد آیا می توان چیزی را اثبات و صحت آنرا برای ذهنها روشن کرد؟

الحمد لله وحده والصلاة والسلام على من لا نبي بعده..

در چند سال اخیر علمای اهل تشیع پشت پا بر همه قواعد زده و واضحات تاریخ اسلام را منکر میشوند چنانکه به وقت مباحثه بارها دیده ایم، یار غار بودن حضرت ابوبکر صدیق و ازدواج سیدنا عثمان با دو دختر حضرت رسول ص را منکر میشوند و جدیداً کارشان بالا گرفته تا جایی که ازدواج حضرت عمر با ام کلثوم ك، دختر و عزیزه حضرت علی را نیز منکر میشوند! نه تنها این ازدواج را، بلکه وجود ام کلثوم ك را انکار میکنند!

این دکاندارن مغرض چون دکانهای خود را در معرض خطر و خود را نزدیک به ور شکستگی دیدند مصمم شده تا به هر نحوی این ازدواج را مردود اعلام کرده تا به این ترفند سائلان و حقیقت جویان را دست به سر کرده و چند صباحی بر عمر ولایت فقیهشان (بخوانید قبیحشان) بیافزایند.

برای نابود کردن حق حتی حاضرند حضرت علی؛ را به بدترین صفات موصوف کنند و بی حاضر به بستن دکانهای خود نیستند! حضرت علی؛ را به دیوئی! به بی عرضه گی، به ترسویی

و دهها صفت زشت و ناپسند، به صورت خواسته و ناخواسته متهم کرده اند تا شاید بدینوسیله چند صباحی بر عمر دولت خود بیافزایند!!

البته این را نیز بدانید: این انکار چیز عجیبی نیست که از این عالم نماها سر زده! بلکه آنها در رد حقایق استادند¹ و هر روز چیز جدیدی را کشف میکنند که علمای 1000 سال پیش حتی به ذهن آنها خطور نیکرده و اصولاً جرات چنین هذیان گویی ها را نداشته اند. چون میدانستند زیر رگبار مشت و لگد " علم تاریخ " دوام نخواهند آورد و مضحکه همه خواهند گردید!

¹ - چه بسا تا چند سال دی گر بر خورشید نیز لکه سیرای بی پیدا کنند!!

در اکثر متن این شبهات خواهید دید که بزرگترین سرمایه آنها! اختلافات فی ما بین علما است ولی غافل از آن هستند که اختلاف بین علما چیز بسیار پیش پا افتاده ایست و میبندیم که علمای شیعه به همین موضوع اعتراف و از آن به این شکل گله میکنند:

فیض کاشانی: تراهم یختلفون فی المسألة الواحدة علی عشرين قولاً، أو ثلاثین قولاً، أو أزيد، بل لو شئت أقول: لم تبق مسألة فرعية لم یختلفوا فیها، أو فی بعض متعلقاتها.¹

فیض کاشانی مینویسد: می بینی که آنها در یک مسئله بیست قول مختلف یا سی قول یا بیشتر از آن دارند، بلکه می توانم بگویم هیچ مسئله ای فرعی نیست که در آن یا در بعضی از متعلقات آن اختلاف نکرده باشند.

ولی آقای قزوینی و همدستانش گویا به این روایات عمل میکنند که شیخ صدوق از علی بن اسباط روایت (کذب نقل) میکند که گفت:

به امام رضا؛ گفتم: «گاهی مسئله ای پیش می آید که فهمیدن آن لازم است، و در شهری که من هستم کسی از شیعیان شما نیست که از او فتوی بگیرم.

امام فرمودند: نزد فقیه همان شهر برو و از او فتوی بخواه، هرچه جواب داد (فخذ بخلافه فإن الحق فیہ) بر عکس آن عمل کن که حق در همین است!² و همچنین از امام صادق؛ در باره دو حدیث متعارض پرسیدند که گفت: آنها را با روایات عامه (اهل سنت) مطابقت دهید، آنچه با روایات آنان مخالف بود به آن عمل کنید³

آنها اصل را بر کافر بودن حضرت عمر (س) (زبانشان لال) گذاشته و به وسیله همین فکر تمام شبهات خنده دار و بعضاً شرم آور خود را بنا نهاده اند. قصد تالیف این کتاب نیز جواب دادن به شبهات آنهاست. و من الله توفیق

¹ - الوافی المقدمه، ص 9. و مانند این شکایات در تهذیب الاحکام طوسری، ج 1 ص 2، اساس الاصول لکهن وی ص 51

و مستدرک الوسائل نوری، الذریعه آقا بزرگ طهرانی

² - علل الشرایع شریخ صدوق ج 2 ص 531؛ و عیون أخبار الرضا ج 2 ص 249؛ تهذیب الاحکام شریخ طوسری ج 6 ص

295؛ و وسائل الشریعه حر عاملی ج 27 ص 116 و فصول المهمة حر عاملی ص 575

³ - وسائل الشریعه حر عاملی ج 27 ص 118؛ الفصول المهمة حر عاملی ص 577

لازم به ذکر است که متن شبهه از دو مقاله سایت ولیعصر گرفته شده که یکی مختصر و دومی مفصل است! و ما به دلیل طولانی بودنشان در هر بحثی فقط اصل شبهه را نقل میکنیم تا خواننده بهتر بفهمد و باعث گنگ بودن موضوع نشود.

در این تحقیق به چند سوال و شبهه جواب گفته و آن را بررسی کرده ایم:

- 1- دختری به نام ام کلثوم ك وجود نداشته است؟
- 2- حضرت عمرس با ام کلثوم دختر ابوبکر صدیق س ازدواج کرد یا با دختر سیدنا علی س؟
- 3- آیا تعارضها و اختلافات موجود در این ماجرا به اصل ازدواج صدمه میزند؟
- 4- اهانت به ناموس رسول خدا ص؟!؟!؟
- 5- بررسی و تحلیل دلیل حضرت عمرس برای ازدواج
- 6- آیا این ازدواج با سنت پیامبر ص در تضاد است؟
- 7- امیر المومنین عمرس با ام کلثوم ك هم کفو نبود؟
- 8- ازدواج با تهدید و زور؟؟
- 9- بررسی سند روایات این ماجرا

بررسی شبهات:

دست اندر کاران سایت ولیعصر (آیت الله! قزوینی) در ابتدای بحث میگویند: تاریخ بشر، همیشه در معرض تحریف سردمداران و سیاستمداران بوده است..... یکی از افسانه‌هایی که دودمان بنی امیه به تاریخ افزوده اند، ازدواج ام کلثوم با عمر بن خطاب است.

جواب:

اگر بنی امیه این روایت را جعل کرده اند.. پس باید به آنها آفرین ها گفت!.. چرا که میبینیم ایشان تا به آن حد در کار خود مهارت داشته اند که حتی ائمه (به زعم شیعه) معصوم و عالم الغیب هم گول خورده و گمان بر صحت این ماجرا برده اند!

کلینی با سند صحیح 4 روایت را از آنها نقل میکند که ملا باقر مجلسی دو تا از آنها را حسن (مرآة العقول ج 20 ص 24. فصل تزوج ام کلثوم) و یکی را موثق و دیگری را صحیح میدانند! (مرآة العقول 197/21 باب المتوفی عنها زوجها المدخول بها این معتدّ). و میگوید: اما

روایاتی که دلالت بر ازدواج حضرت عمر و ام کلثوم علیها السلام میکند صحیح بوده و هیچ شکی در آن نیست!¹ گذشته از این بنی امیه به چه علت باید این ماجرا را جعل میکردند؟ مگر شما نمیگویید که امویها از سیدنا علی؛ بدگویی و او را لعن و نفرین میکردند و میخواستند علی؛ را از چشم مردم بیاندازند؟ حالا چه لزومی داشته روایتی جعل کنند به این خاطر که ثابت شود علی رضی الله عنه با حضرت عمرس خوب بوده است؟! مگر شما نمیگویید: هر وقت معاویه در نامه هایش از سیرت و روش خلفا صحبت میکرد حضرت علی س حرفش را تایید میکردند تا بانه دستش نیاید که فردا بگوید: میبینید! علی با خلفای قبل از خودش هم مشکل داشته، چه برسد به من!! حالا چرا باید چنین اشخاصی بر خلاف نیت خودش ان (که به قول شیعه قصد داشتند علی رو دشمن خلفای ثلاثه جلوه بدن تا از این راه خود رو تثبیت کنند) روایتی جعل کنند که نشانه محبت بین علی؛ و عمرس است؟! دکتر! سید جعفر شهیدی شیعی در کتاب خودش "علی از زبان علی" میگوید: معاویه اشخاص مزدوری را مزد میداد تا در فضیلت خلفای ثلاثه و در قدح حضرت علی؛ روایت جعل کنند!

حالا چرا معاویه و بنی امیه روایتی جعل میکنند که هم فضیلتی برای حضرت عمرس و س هم فضیلتی برای حضرت علی س است؟! (شاید شیعه این را فضیلت نداند ولی بنی امیه که میدانسته!) آقای قزوینی در ادامه میگوید: برخی دیگر، وقوع تعارض در روایات ازدواج را دلیلی واضح برای بطلان مدعای اهل سنت در باره این ازدواج می دانند؛ از جمله شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه در دو رساله مجزا به نام های (المسائل العُکبریة و المسائل السروية)² چنین میگوید.

جواب: این دروغی بیش نیست! چون شیخ مفید، هر چند در کتاب مسائل السروية (ونه مسائل العکبریة) وقوع ازدواج را مردود میدانند ولی بعد از این کتاب به اشتباه و واهی بودن

¹ - البته مجبوری دو تا از آنها را ضعیف دانسته که مجبور به قبول آنم چون: جرح مقدم است بر تعدیل

² - در اینجا از ناصر حسین الهندی نیز نام برده که او از معاصر شیعه است و البته به شبهاتی که آقای قزوینی به تبعیت از

ایشان علم کرده اند جواب خواه یم داد. ان شا الله

دلایل خود پی برده و بعد از نوشتن کتاب مسائل العکبرتی¹ وقوع ازدواج را معترف میشود. و آن را به دلیل تهدید و حفظ اسلام دانسته² و لی مدعی به دروغ نام این رساله را هم ذکر کرده!!

پس دیگر از علمای قدیم اهل تشیع (بخوانید اهل تشنج!) هیچ منکری باقی نمی ماند و بدون شک گردانندگان سایت ولیعصر و دیگر مدعیان، از تغییر عقیده شیخ مفید با خبر بودند و لی چون به نفعشان نبوده خود را به نادانی زده و بیش از پیش خود را رسوا کرده اند!

- اینجا جا دارد نظر محمد باقر مجلسی را در مورد ادعای شیخ مفید ببینیم:

مجلسی: «انکار المفید - أصل الواقعة إنما هو لبيان أنه لم يثبت ذلك من طريقهم وإلا فبعد ورود ما مر من الأخبار إنكار ذلك عجيب وقد روي الكليني عن حميد بن زياد عن أبي سماعة عن محمد بن زياد عن عبدالله بن سنان و معاوية بن عمار عن أبي عبدالله؛ قال: إن علياً لما توفي عمر أتي أم كلثوم فانطلقت بها إلي بيته. و روي نحو ذلك عن محمد بن يحيى و غيره عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن هشام بن سالم، عن سليمان بن خالد عن أبي عبدالله؛³ يعني: «انكار شيخ مفيد - كه خدای رحمتش کند - درباره اصل واقعه (ازدواج خلیفه با ام کلثوم) تنها مربوط به آنست که این حادثه از طریق آنان (اهل سنت) ثابت نمی شود و گرنه، پس از ورود اخباری که (از طریق امامیه) گذشت انکار این امر، شگفت است! و کلینی به سند خود (سلسله سند) از ابو عبدالله صادق؛ گزارش نموده که گفت: چون عمر وفات یافت علی؛ نزد ام کلثوم رفت و او را به خانه خود برد. و همانند این روایت با سند دیگر (سند را ذکر می کند) از ابو عبدالله صادق؛ نیز گزارش شده است.»

لازم به ذکر است که آقای مجلسی این ازدواج را بر تقیه گرفته است!! چنان که در شرح اصول و فروع کافی به نام «مرآة العقول» پیرامون آن مفصلاً بحث کرده و بعد از جواب

¹ - دهکده ای نزدی ک بغداد

² - المسائل العکبریة، شریخ مفید ص 61، دار المفید للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت

³ - بحار الأنوار، ج 42، ص 109

دادن به منکر ازدواج و با قبول این نکاح می نویسد :
 «والاصل في الجواب ان ذلك وقع علي سبيل التقية والاضطرار»¹
 یعنی: جواب اصلی این است که نکاح ام کلثوم ك با عمرس
 واقعیت دارد، اما بنا بر اضطرار و تقیه واقع شده
 است.
 و نیز جناب مجلسی معترف است که: «تارة يروي أنه كان عن اختيار وإيثار»
 یعنی: «گاهی روایت شده که این ازدواج از روی اختیار و
 ایثار انجام گرفته است»!!²
 ولي آقاي قزويني فقط از مخالفان صحبت کرده و از موافقان
 اسمی نیست!!
 پس ثابت شد که از قدمای اهل تشیع هیچ منکری وجود
 ندارد، و اما منکران معاصر!!
 به منکران معاصر، این سخن سید مرتضی شیعوی را تقدیم
 میکنم که همین آنها را بس است:
 سید مرتضی: فأما من جحد من غفلة أصحابنا وقوع هذا العقد ونقل هذا البيت وأنها ولدت
 أولادا " من عمر معلوم مشهور . ولا يجوز أن يدفعه إلا جاهل أو معاند ، وما الحاجة بنا إلى دفع
 الضرورات والمشاهدات في أمر له مخرج من الدين .³

«اما کسانی از اصحاب غافل ما !، وقوع این عقد را
 انکار کرده اند. این ازدواج و انتقال ام کلثوم به خانه
 عمر و آوردن فرزندی برای او معلوم و مشهور است و
 آن را جز "جاهل یا معاند" انکار نمی کند و ما در مسئله
 ای از دین که راه خروجی برای آن هست، نیازی نداریم که
 مسائل ضروری و آشکار را انکار کنیم.»
 بعد از این ببینیم و بچندیم، دلایل اصحاب غافل و جاهل و
 معاند آقای سید مرتضی را!!

**شبهه: دختری به نام ام کلثوم بنت فاطمه وجود نداشته
 است؟**

..... کسانی که فرزندان امیر مؤمنان از فاطمه زهرا را
 پنج نفر؛ یعنی امام حسن، امام حسین، محسن، زینب و

¹ - مرآة العقول 3، ص 448، 449، باب "تزوج ام کلثوم"، چاپ قدیم تهران

² - بحار الأنوار، ج 42، ص 107.

³ - السریة المرتضی (م 436ق)، رسائل ج 3، ص 150، تحقیق سید احمد الحسینی، اعداد سید مهدی الرجایی، دارالقرآن، قم.

امّ کلثوم معرفی کرده اند، تنها به مضامین روایات نظر داشته‌اند که در آن ها گاهی نام زینب آمده و گاهی امّ کلثوم. به همین سبب نام هر دو را آورده اند؛ غافل از این‌که امّ کلثوم کنیه زینب کبری است؛ چنانچه این مطلب در بسیاری از کتب انساب شیعه ذکر شده است.

جواب:

اگر شیعیان به همین راحتی می‌توانند بگویند : ام کلثوم کنیه زینب کبری بوده و فاطمه ك دختر دیگری نداشته م ا هم می‌توانیم بگوییم:

زینب کنیه ام کلثوم ك همسر عمرس بوده و حضرت فاطمه ك دختری به نام زینب کبری نداشته!!! و البته چندین قرائن نیز می‌توان ذکر کرد.. از جمله:

شیخ مفید و مجلسی و النمازی و محدث قمی و...¹ می‌گویند: فاطمه ك دو دختر داشته یکی زینب و دیگری ام کلثوم که کنیه اش زینب صغری بوده و همسر حضرت عمرس است!!!

محدث قمی می‌نویسد: پیغمبر برای شباهت حضرت ام کلثوم ك به خاله اش ام کلثوم دختر پیامبرص، او را هم ام کلثوم کنیه نهاد.

در اینجا من می‌گویم: نه برادر! تنها یک دختر بوده، یعنی فقط ام کلثوم ك همسر حضرت عمرس واقعی است و زینب کبری وجود خارجی نداشته!!! و دلیل دیگر نیز می‌توان گفت که: در روایتی از ابن بابویه قمی اینگونه می‌خوانیم:

فاطمه ك حسن س را در آغوش راستش و حسین س را در آغوش چپش حمل کرد و دست چپ ام کلثوم ك را با دست راستش گرفت، سپس به حجره پدرش رفت!!!² (خواستگاری از دخت ابوجهل).. و نامی از زینب به میان نمی‌آورد!!! پس نتیجه می‌گیریم که زینبی در کار نبوده!!! مگر اینکه بگویید: زینب از ام ك لثوم کوچکتر بوده که البته آقای

¹ - الامالی شریخ المفید، ج 1، ص 354؛ و العمدة ابن البطریق ص 30؛ مستدرک سفینة البحار ج 4 ص 313 علی‌النمازی الشاهرودی؛ قاموس الرجال ج 12 ص 216 محمد تقی تستری؛ اعیان الشریعه محسن امین ج 1 ص 326؛ الفصول المهمة فی معرفة الائمة ابن صباغ، حاشیه ج 1 ص 647، دار الحدیث للطباعة والنشر؛ محدث قمی در نفس المهموم ص 431؛ بحار الانوار ج 42 ص 74

² - علل الشرایع، ابن بابویه، ص 185-186، چاپ نجف - همین روایت را شریخ مجلسی نیز در کتابش جلاء العیون آورده است.

قزوینی این راه را بر خود بسته و در شبهاتش عکس این موضوع را گفته است!
در تایید روایت فوق، آقای قزوینی زحمت ما را کم کرده و خودشان کمی جلوتر قول آقای مرعشی را به این شکل نقل کرده اند:

حضرت امیر المؤمنین علی را هفده فرزند بوده و به روایتی بیست فرزند، امام حسن، دیگر امام حسین، دیگر محسن - در طفلی وفات کرده - دیگر ام کلثوم و این هر چهار از فاطمه بوده اند.¹

دیدید که ایشان نیز از زینب نامی به میان نیاورده و فقط ام کلثوم را شمرده اند... پس نتیجه میگیریم که زینبی در کار نبوده!!!

و باز هم آقای مرعشی در کتابش قوی را نقل کرده که در آن نام ام کلثوم و حسن و حسین آمده ولی از زینب خبری نیست!!!² و یا این روایتی که آقای قزوینی در شبهاتش به این شکل از محمد فتال نیشابوری نقل کرده اند که:

هنگامی که فاطمه از دنیا رفت، مردم مدینه یکپارچه صدای ناله سر دادند... مردم دسته دسته به نزد علی آمده در حالی که حسن و حسین در جلوی آنحضرت نشسته و گریه می کردند و مردم نیز از گریه آن دو گریان می شدند.

ام کلثومك در حالی که روبند بر چهره داشت و چادر عربی بر سرش افکنده بود، از خانه بیرون آمد و فریاد می زد: ای جد بزرگوار! و ای رسول خدا! اکنون به حق تو را از دست دادم که هیچگاه دیگر تو را نخواهیم دید...³

همینطور که ملاحظه کردید در این روایت نیز نامی از زینب نیست!!

نتیجه اینکه زینبی در کار نبوده که در آن روز در سوگ مادر گریه کند و اگر خیلی خوشبین باشیم میگوییم او در آن روزها دختر کوچکی بوده که این چیزها را درک نمیکرده!!

و اما اگر بگویید: پس زنی که در حوادث کربلا از آن یاد شده که بود؟ ام کلثوم که قبل از آن ماجرا فوت شد.

¹ - شرح إحقاق الحق مرعشی، ج 30 ص 172

² - رجوع کری: شرح إحقاق الحق، ج 8 ص 289

³ - روضة الواعظین، فتال نیشابوری ص 152، منشورات الرضی قم

میتوان گفت: روایتی که میگوید: ام کلثوم ك در زمان خلافت معاویه س همراه پسرش فوت شد صحیح نیست، بلکه صحیح آن است که او بعد از واقعه کربلا از دنیا رفت و سند نیز اینگونه است:

علي محمد علي شيعي ولادت ام كلثوم را سال ششم هجري و وفات او را چهار ماه پس از بازگشت کاروان اسرا از شام دانسته است و ماجرا را نیز نقل میکند.¹ پس این موضوع نیز حل میشود و باز هم دست آقای قزوینی درد نکند که زحمت ما را کم کرده!!
آقای قزوینی میگویند: در کربلا خطبه ای ایراد شده که بعضی آن را از زینب و بعضی آن را از ام کلثوم دانسته اند!

بنده نیز میگویم: آقا دیدید؟ این هم یک دلیل دیگر که زینبی وجود نداشته! بلکه آن خطبه از ام کلثوم است که نام او زینب صغری است و مولفین و راویان را به اشتباه انداخته است!

و در مورد ازدواج عبدالله بن جعفر نیز مانند شیعه ها میگوییم: عبدالله بن جعفر (استغفرالله) با جنیه ای ازدواج کرده است!² و فرزندان که برایش نوشته اند همه آنها خیالاتی هستند که راویان و مولفین تراشیده اند و برای اثبات این حرف، دلایلی مانند دلایل آقای قزوینی و طبق استدلالها و اصول ایشان اینچنین ارائه میکنیم.
دلایل: (به قول قزوینی) تعارض در بعضی روایات و اختلافات در تعداد فرزندان آنها، اصل چنین ازدواجی را زیر سوال میبرد!!

آیا حضرت عبدالله بن جعفر ب از سیده زینب س فرزندی داشته اند؟؟؟

علما در این مورد بسیار سرگردان هستند تا به آنجا که قولها بسیار متفاوت و جمع بین آنها ممکن نیست! بعضی یک پسر و بعضی دو پسر و بعضی یک پسر و یک دختر و حداقل 9 قول متفاوت را درج کرده اند.³

1- تنها یک پسر:

¹ - اعلام النساء عای محمدعای، صص 238 - 247

² - ماجرای جریه بس جالب و خنده دار است که شریعیان برای رد ازدواج حضرت عمر با ام کلثوم از آن استفاده می کنند و ما در اواخر کتاب به آن پرداخته ایم.

³ - علمای که در این مورد از نظر آنها استفاده می شود، اکثراً آلهای هستند که جناب قزوینی در شبهه ای به نام "آیا عمر از ام کلثوم فرزندی داشته است؟" از آنها استفاده کرده است!!

شیخ نویری که آقای قزوینی در ادامه آن را گواه گرفته
 تنها یک فرزند برای زینب و عبدالله بن جعفر ذکر کرده
 اند!!! و نویری مینویسد:
 وتزوج زینب عبد الله بن جعفر فماتت عنده، وولدت له علی
بن عبد الله بن جعفر...!!¹
 و صفدی مینویسد: زینب تزوجها عبد الله بن جعفر بن ابي
 طالب فولدت له علیاً...!!²
 ابن حزم اندلسی مینویسد: زوج زینب بنت علی عبد الله بن
 جعفر بن ابي طالب، فولدت له علی بن عبد الله، له عقب³

2- فقط دو پسر:

امام بیهقی در مورد اولاد زینب و عبدالله بن جعفر
 مینویسد: فاما زینب فتزوجها عبد الله بن جعفر فماتت
 عنده وقد ولدت له علی بن عبد الله بن جعفر واخا له آخر
 يقال له عون...⁴

ابن کثیر در سیره النبویه: تزوج زینب هذه ابن عمها
 عبدالله بن جعفر فولدت له علیا وعونا وماتت عنده
 و احمد طبری به نقل از ابن شهاب: تزوج زینب بنت علی
 عبدالله بن جعفر فماتت عنده و قد ولدت له علیاً وعونا⁵

3- یک پسر و یک دختر!:

ابن اسحاق (م. 151 هجری قمری) در کتاب خود فرزندان
 آنان را دو نفر به نام های علی و ام ابیها ذکر کرده
 است.

4- یک پسر و دو دختر

وقال الدار قطني ولدت له علیا وأم کلثوم ورقية.⁶

5- سه پسر و یک دختر

¹ - نهاية الأرب فی فنون الأدب النویری، ج 18، ص 142

² - الوافی بالوفیات الصفدی، ج 1، ص 79

³ - جوامع السیره ابن حزم ص 40 - دار المعارف - مصر

⁴ - سنن الکبری الجیهقی ج 7، ص 70، دار الفکر

⁵ - ذخائر العقبی محب الدین طبری ص 167

⁶ - ذخائر العقبی، در مورد رقیه گفته شده: ورقية ماتت قبل أن تبلغ الحلم، والله أعلم.. إمتاع الأسماع/ مقری زی ج 5 ص 371 -

ذہبی می‌نویسد: زینب بنت علی بن ایطالب ... ولدت من عبدالله بن جعفر علیاً و عوناً و عباساً و أم کلثوم¹ ...

6- سه پسر و دو دختر!

زبیری (م. 236 هجری قمری) از سه پسر به نام های جعفر اکبر، علی، عون اکبر و دو دختر به نام های ام کلثوم و ام عبدالله نام برده است.²

7- فقط چهار پسر

عمری (م. 490 هجری قمری) اسامی فرزندان آنان را عباس، جعفر، ابراهیم و علی اصغر، که به زینبیون معروف بودند ذکر کرده است.³

8- چهار پسر و یک دختر

ابن سعد: «زینب بنت علی ابن ابی طالب بن هاشم .، و أمها «فاطمة» بنت رسول الله ص تزوجها» عبد الله بن جعفر بن ابی طالب بن عبد المطلب « فولدت له: علیا، و عوناً، و عباساً، و محمد، و أم کلثوم. »⁴

امام نووی به نقل از ابن قتیبه: قال ابن قتیبة: ولد عبد الله بن جعفر سبعة عشر ابناً و بنتین، وهم: جعفر الأكبر، و علی، و عون الأكبر، و عباس، و أم کلثوم، أمهم زینب بنت علی بن ابی طالب من فاطمة⁵

عصامی: و تزوجت زینب بنت فاطمة ابن عمها عبد الله بن جعفر بن ابی طالب و ماتت عنده، و قد ولدت له علیاً و عوناً و جعفرأ و عباساً و أم کلثوم.⁶

9- پنج پسر و یک دختر

بلاذری اسامی آنان را علی، عون اکبر، جعفر اصغر، عباس، محمد و ام کلثوم ثبت کرده است.

¹ - تجرید اسماء الصحابه، ج 2، ص 273؛ الكوكب الدری، الاسنوی شافعی ج 2، ص 213 و مصادر بحار الانوار، ابن علی فضل

بن حسن طبرسی

² - مصعب بن عبدالله الزبیری، نسب قریش ص 82. (دارالمعارف للطباعة و النشر).

³ - المجدی فی انساب الطالبیین ص. 279، ابن الحسن علی بن محمد العمری

⁴ - طبقات الکبری ابن سعد ج 8 ص 465 و موسوعة الإمام علی بن ابی طالب ج 1 ص 122، محمد الری شهری شریعی

⁵ - تهذیب الاسماء امام نووی ج 1 ص 362

⁶ - سبط النجوم العوالی فی ابناء الأوائل و التوالی ص 224، العصامی

ولد عبد الله بن جعفر: محمداً وبه كان يكنى، وأمه محشية من بني أسد. وعلياً، وعون الأكبر، وجعفر الأصغر، وعباساً، وأم كلثوم؛ أمهم زينب بنت علي بن أبي طالب، وأمها فاطمة¹

بعد از ملاحظه کردن این همه تعارض!! بد نیست برای قانع شدن خواننده تعارض ها و بلکه درگیریهایی که در مورد مکان قبر زینب وجود دارد را نقل کنیم که موضوع را بیش از پیش ثابت کند!

قبر حضرت زینب کجاست؟؟

از قدیم الایام سه مکان به عنوان قبر زینب ساختگی! مطرح شده است و هرکدام نیز طرفدارانی دارد و ما این اختلافات را نقل میکنیم تا خواننده خود شاهد باشد.

1- علی که در شهر قاهره پایتخت مصر به نام «زینبیه» مشهور است. نسابه عبیدلی در کتاب «اخبار الزینبات، ص

125- 122. «شش روایت نقل کرده است که بر اساس مضمون آنها باید حضرت زینب علیها السلام در مصر دفن شده باشد.

2- قبری که در شهرک زینبیه امر وز در نزدیکی دمشق، پایتخت فعلی کشور سوریه وجود دارد.

علمای قدیم از این مکان (شهرک زینبیه) به «غوطه» یا «راویه» تعبیر آورده اند. زائران ایرانی که جهت زیارت به سوریه میروند، این مکان را زیارت می کنند. مهمترین سندی که طرفداران این قضیه به آن استناد میکنند، رحله ابن بطوطه است.

ابن بطوطه مینویسد: «و بقریة قبلي البلد (أی دمشق) و علی فرسخ منها مشهد أم كلثوم بنت علي بن أبطالب من فاطمة — علیه السلام — و يقال: إن اسمها زينب و كُناها النبي ص أم كلثوم لشبهها بخالتها أم كلثوم بنت رسول الله ص و علیه مسجد كبير و حوله مساكن و له أوقاف. و يسميه أهل دمشق قبر الست أم كلثوم؛²

یعنی: در روستایی در یک فرسخی دمشق مزار ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب؛ و فاطمه علیها السلام است. می گویند: نام او زینب است و کنیه «ام کلثوم» را پیامبر ص بر او

¹ - بلاذری، انساب الاشراف ص 271 و ابن حجر در اسد الغابة

² - رحله ابن بطوطه، بحروت، ص 117.

نهاد؛ زیرا او شباهت به خاله اش ام کلثوم دختر پیامبرص داشت.

بر مزار او مسجد بزرگی بنا گردیده و خانه هایی در اطراف آن است و دارای موقوفاتی می باشد. گروهی از شیعیان آنجا را قبر زینب کبری میدانند.»

3- شهر مدینه نیز به عنوان محل دفن حضرت زینب علیها السلام معرفی شده است،

سید محسن امین معتقد است که حضرت زینب علیها السلام در مدینه دفن شده است و برای این مطلب دلیل می آورد که: بازگشت حضرت زینب علیها السلام پس از فاجعه کربلا به مدینه، قطعی و مسلم است اما خروج مجدد او از این شهر ثابت نشده است، بنابراین باید گفت: در مدینه وفات یافته و در همانجا دفن شده است، گرچه تاریخ وفات و محل دفنش دقیقاً روشن نباشد.¹

بنده بعد از ذکر این اختلاف ها سخنی مانند سخن آقای قزوینی را به خودش میگویم:

این اختلافاتی که ذکر شد به آن معنی است که چ زینب ازدواجی رخ نداده بلکه چنین دختری (زینب) برای حضرت فاطمه ثابت نمیشود که حالا قبری هم داشته باشد!!

از این حرف من تعجب نکنید!! باور کنید آقای قزوینی بعد از ذکر چنین اختلافاتی نتیجه گرفته که ازدواج ام کلثوم با عمر غلط و مردود است، من هم در این مورد به ایشان اقتدا کردم!!

ضمناً این مطالبی که ذکر شد فقط و فقط در جواب اراجیفات قزوینی بود و گرنه هیچ شخص عاقل و آگاهی منکر وجود دختران فاطمه، نه ام کلثوم و نه زینب نمیشود!! و فقط قصد این بود تا به خواننده بفهمانیم که تاریخ بسیار دروغگوست و اگر کسی قصد کند مانند قزوینی ها پیش برود! میتواند خیلی از واضحات اسلام را رد کند!

و اکنون ببینید (و بخندید) شبهات آقای قزوینی و جواب آن را:

¹ - اعیان الشریعه سید محسن امین ج 7، ص 140 - بیروت

شبهه: کلام عالمان شیعه در تایید این که فاطمه؛ دختری به نام ام کلثوم نداشته!:

رضی الدین حلی از عالمان بزرگ شیعه در قرن هشتم هجری در باره فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام می نویسد: تعداد فرزندان علی علیه السلام از دختر و پسر بیست و هفت نفر است. حسن، حسین و زینب کبری که کنیه وی ام کلثوم است، همگی از فرزندان دخت گرامی رسول خدا ص بوده اند.

جواب:

1- رضی الدین حلی متوفی 705 می باشند که به هیچ وجه نمیتوان این ادعا را از ایشان قبول کرد مگر اینکه دلایل خود را ذکر کنند!

2- ایشان درست یک صفحه قبل از ذکر نامهای فرزندان حضرت علی؛ و بعد از ذکر ماجرای ضربت خوردن حضرت علی ص به دست ابن ملجم مینویسد:

فصاحت ام کلثوم بنت امیر المؤمنین؛ یا عدو الله لا بأس علی أبي والله یجزیک وبکت، فقال لها ابن ملجم: فعلام تبکین، فو الله لقد ضربته بسيف اشتریته بألف وسمته بألف درهم، فان خاننی فأبعده الله، ثم قال لبنيه: یا بني ان هلکت فالنفس بالنفس، اقتلوه كما قتلتني، وصاحت زینب بنت امیر المؤمنین یا ملعون قتلت امیر المؤمنین، فقال : انما قتلت اباك، ثم حبسوه.....¹

در اول روایت میگوید: ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین علی؛ فرمود.!!! و بعد از آن به فرزند ایشان که منظور، سیدنا حسن؛ می باشند اشاره میکند و بعد از آن نیز میگوید: و زینب دختر امیر فرمود!!!!!!

میبینیم که در اینجا از دو دختر حضرت علی رضی الله عنه نام برده و همه تصریح کرده اند که ام کلثوم فرزند علی و فاطمه بوده که در آن زمان با پدرش در یک خانه بوده. (که به وقتش ذکر خواهد شد.)

این به چه معناست؟؟ یا جناب حلی نادانسته این اشتباه را انجام داده اند!! و یا اینکه کتاب مذکور دستخوش تحریف شده و تحریف کنندگان این قسمت را از قلم انداخته اند!!

¹ - العدد القویة لدفع المخاوف الیومیة، الحلی ص 241، مکتبة المعشئی - قم، ط 1، 1408 هـ.

و اگر این دو احتمال مقبول حضرات نیافتاد.. میگوییم: به فرض که هیچ اشتباهی رخ نداده و آقای حلی بر این عقیده بوده که سیده فاطمه فقط یک دختر داشته!! این سخن هیچ ارزش علمی نخواهد داشت چون ایشان هر چه نوشته اند از کتابهای نویسندگان ما قبل خود استفاده کرده اند و ما باید ببینیم علمایی که مستقیماً با راویان در ارتباط بوده اند چه میگویند!! و از جمله آنها شیخ مفید و طبرسی هستند، که ایشان زینب صغری (همسر حضرت عمرس) را مکی به ام کلثوم میدانند نه زینب کبری را!¹ «البته در یک صورت میتوان به سخن ایشان استناد کرد آن هم در مقام تایید یک سخن از علمای قدیم و یا در صورتی که متقدمین در آن مورد سخنی نگفته باشند.»

ادامه شبیه: و آیت الله مرعشی در شرح احقاق الحق به نقل از فضل بن روزبهان از عالمان قرن دهم هجری می‌نویسد: و حضرت امیر المؤمنین علی را هفده فرزند بوده و به روایتی بیست فرزند، امام حسن، دیگر امام حسین، دیگر محسن - در طفلی وفات کرده - دیگر ام کلثوم و این هر چهار از فاطمه بوده اند.

جواب:

دیدید؟ در این سخن نامی از زینب کبری نیست!!! پس به همین راحتی میتوان زینب کبری را خط زد!! ولی آقای قزوینی با کمال شهامت و حماقت آن را ذکر کرده و به نفع خود به کار می‌بندند!!

ملخص جواب این که آقای مرعشی نیز سخن خود را از فضل بن روزبهان گرفته اند که ایشان از علمای قرن 10 هستند و همانطور که گفتیم سخن ایشان هیچ ارزشی ندارد و باید دید مقربین به قرن اول و دوم چه نوشته اند! البته پر واضح است که نوشته فضل بن روزبهان هیچ خدشه ای بر موجودیت سیده ام کلثوم وارد نمیکند.

و لازم به ذکر است که جناب مرعشی در همین کتاب مینویسد: أحب الإمام علي زوجته سيدة النساء، وعاشا عيشة راضية، ورزقت منه خمسة أولاد، ثلاثة ذكور:

وهم حسن وحسين ومحسن، وبتان: أم كلثوم وزينب، وقد مات محسن صغيراً.²

امام علی؛ در میان همسرانش حضرت فاطمه؛ را بیشتر دوست داشتند... که برای او پنج فرزند به دنیا آورد، سه

¹ - الارشاد شریخ المفید، ج 1، ص 354؛ اعلام الوری باعلام الهدی طبرسی ص 203

² - شرح إحقاق الحق المرعشی، ج 25 پاورقی ص 360

پسر: حسن و حسین و محسن و دو دختر: ام کلثوم و زینب!! و محسن در کوچکی فوت شد.

آقای قزوینی شما این را ندیده اید که آقای مرعشی در ذکر اولاد حضرت علی؛ نوشته اند؟ یا دیده اید و خود را به ندیدن زده اید؟

ادامه شبیهه: باقر شریف القرشی، محقق معاصر و از مفاخر شیعه ساکن نجف در این باره می‌گوید:

صدیقه طاهره، دختری غیر از حضرت زینب نداشته است و همو کنیه اش ام کلثوم بوده است؛ چنانچه برخی از محققین نیز بر این عقیده هستند. به هر حال من بدون تردید عقیده دارم که صدیقه طاهره دختری به نام ام کلثوم نداشته است.

جواب:

همینطور که خودتان گفتید این آقا معاصر است و ایشان سعی کرده اند که ازدواج مورد بحث را مردود اعلام کنند پس می‌پرسم: آیا دزد میتواند شریکش را به نفع خود شاهد بگیرد؟؟ خیر بلکه باید دلایل آنها را دید. (وخن‌دید) و دوباره به یادتان می‌آورم سخن سید مرتضی را که در شان چنین شخصی می‌گوید:

«اما کسانی از **اصحاب غافل ما!**، وقوع این عقد را انکار کرده‌اند. این ازدواج و انتقال ام‌کلثوم به خانه عمر و آوردن فرزندی برای او **معلوم و مشهور است** و آن را **جز "جاهل یا معاند"** انکار نمی‌کند و ما در مسئله ای از دین که راه خروجی برای آن هست، نیازی نداریم که مسائل ضروری و آشکار را انکار کنیم.»¹

و به قول عالم معاصر شیعی و یکی از برجسته ترین آنها هیچ اختلافی در مورد وجود ام کلثوم وجود ندارد.

دکتر سید جعفر شهیدی در کتاب زندگانی فاطمه الزهراء در باب "فرزندان فاطمه‌ک" مینویسد:

چنانکه می‌دانیم و هر آشنا بتاریخ اسلام می‌داند، دختر پیغمبر را از علی‌س فرزندی است. دو پسر بنامهای حسن و حسین و دو دختر بنام زینب و ام کلثوم.

هیچیک از نویسندگان سیره و مؤلفان تاریخ در وجود این چهار فرزند تردیدی ندارد.

¹ - رسائل السی‌المرتضی، ج 3، ص 150

و مینویسد: در اینکه علی س از فاطمه ك صاحب دو دختر بوده است، بین مورخان و تذکره نویسان اختلافی دیده نمی‌شود.

پس تنها میتوانیم تاسف بخوریم بر حال اصحاب جاهل و معاند و غافل جناب سید مرتضی و یاران نا آشنا به تاریخ جناب سید جعفر!!

ادامه شبهه: صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد می‌نویسد: فرزندان علی س از فاطمه زهرا؛ حسن، حسین، محسن و زینب کبری بود و از دیگر زنانش فرزندان زیادی داشت.

جواب:

اگر قزوینی انصاف داشت و دو خط جلوتر را نیز میخواند میدید که ایشان ام کلثوم کبری را نیز نقل کرده اند. و صالحی شامی این بحث را به ذکر نام فرزندان و مادران آنها که از حضرت علی س هستند، اختصاص نداده و این از آنجا مشخص است که به جز فاطمه از دیگر همسران حضرت علی س نام نبرده ولی همینکه نام ام کلثوم الكبری را که همه آن را میشناسیم ذکر کرده خود دلیل بر آن است که ادعای قزوینی بی اساس است!!

گذشته از آن جناب صالحی شامی (مانند رضی الدین حلی) ماجرای شهادت حضرت علی س را ذکر کرده و از ام کلثوم ك در آن ماجراها نام برده ..¹ و همچنین ماجرای تقسیم پارچه ها؛ که عمر س به روزگار حکومت خود پارچه‌هایی را میان زنان مدینه تقسیم کرد. برخی از حاضران پیشنهاد کردن د که مقداری از آن پارچه را به ام کلثوم بدهد. عمرس گفت: ام سلیط که روز جنگ احد برای ما آب می‌آورد، به این پارچه سزاوارتر است.²

و ماجرا را اینگونه مینویسد: أن عمر بن الخطاب س قسم مروطا بین نساء أهل المدينة، فبقي منها مرط جيد، فقال له بعض من عنده: يا أمير المؤمنين أعط هذا بنت رسول الله ص التي عندك - يرید ام کلثوم بنت علی - فقال عمرس.....

تا به حال هیچ کس به فرزندان حضرت علی س نگفته فرزند رسول خدا!! الا به فرزندان که از فاطمه ك متولد

¹ - سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد الصالحی الشامی، ج 11 ص 307

² - سبل الهدی ج 4 ص 220

شده اند! و میبینیم که صالحی شامی نیز از آن به عنوان فرزند رسول خدا صیاد کرده که مراد ام کلثوم دختر علی؛ از حضرت فاطمه ك است!! که به عقد حضرت عمرس در آمد و این از روایت فوق کاملاً مشهود است. و جالبتر از همه این متنی است که جناب صالحی شامی نقل میکنند:

عمر بن الخطاب س أنه خطب الی علی أم کلثوم فتزوجها فأتی عمر المهاجرین فقال : ألا تهنئونی بأم کلثوم ابنة فاطمة .¹

یعنی: حضرت عمرس ام کلثوم را از حضرت علیس خواستگاری کرد و او ام کلثومك را به ازدواجش در آورد و حضرت عمرس پیش مهاجرین رفت و گفت به من تهنیت بگویید به خاطر ام کلثوم دختر فاطمهك!!!!!!

و در جایی نیز در همین کتاب و در ذکر اولاد حضرت علی؛ مینویسد: قال الليث بن سعد - رحمه الله تعالى - تزوج علي فاطمة ك فولدت حسنا وحسينا ومحسنا - ش - وزینب وأم کلثوم ورقية ش مات محسن سقطا، وأن کلثوم كانت عند عمر بن الخطاب س وولدت ولدا قال أبو عمر: ولدت أم کلثوم بنت فاطمة ش قبل وفاة سيدنا رسول الله ص وتزوجت زينب بنت فاطمة ك عبد الله بن جعفر ش فماتت عنده وقد ولدت له عليا.....²

یعنی: لیث بن سعد که رحمت خدا بر او باد گفت: حضرت علیس با فاطمهك ازدواج کرد و متولد شد از او حسن و حسین و محسن.... و زینب و ام کلثوم و رقیه ش!! که محسن سقط شد و همانا ام کلثوم همسر ع مرس شد و فرزندان برایش آورد و ابو عمر نیز گفته ام کلثوم ك دختر فاطمهك قبل از وفات محمد ص متولد شده و زینب دختر فاطمه با عبدالله بن جعفر ش ازدواج کرد و در نکاح او بود که وفات کرد... الخ

خوب است بدانید که صالحی شامی این اقوال را در باب ذکر اولاد حضرت علی ع نوشته (السادس عشر: في أولادها) و متنی که نقل شد تنها سخنی بود که در مورد اولاد فاطمه

¹ - سبل الهدی ج 10 ص 459

² - سبل الهدی ج 11 ص 50 و 51

در این باب ذکر شده بود به جز توضیحاتی که در مورد زینب ذکر کرده بود که ما نقل نکردیم! پس شیعیان آگاه باشند که گیر چه آدمهای کذاب و خدا نترسی افتاده اند!

ادامه شبهه: و شهاب الدین قلیوبی (متوفای 1069 هـ) در حاشیه ای که بر شرح جلال الدین محلی بر منهاج الطالبین دارد، فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام را سه نفر ذکر کرده و از جلال الدین سیوطی نیز همین مطلب را نقل می‌کند:

این سخن که فرزند به پدر نسبت داده می‌شود، صحیح است؛ مگر در حق رسول خدا ص؛ چون فرزندان فاطمه؛ یعنی حسن و حسین و فرزندان پسر این دو به آن حضرت نسبت داده می‌شود که در عرف مردم مصر به آنان اشراف می‌گویند؛ اگر چه اشراف لقبی است برای هر يك از اهل بیت.

و اما فرزندان زینب دختر فاطمه و همچنین فرزندان دختران حسن و حسین و اولاد این دو که از غیر اهل بیت هستند به پدرانشان نسبت داده می‌شوند؛ اگر چه به همه آنان زریه و فرزندان رسول خدا ص نیز گفته می‌شود.

جلال الدین سیوطی گفته است: رسول خدا ص فرزندی غیر از فاطمه ك نداشت، و فاطمه ك پس از ادواج با علی س فرزندان به نام حسن، حسین و زینب ش به دنیا آورد، و زینب با پسر عمویش عبد الله س ازدواج کرد که از وی فرزندی به نام علی، عون اکبر، عباس، محمد و ام کلثوم ش داشت. به تمام فرزندان فاطمه، فرزندان رسول خدا ص نیز می‌گویند؛ ولی فقط فرزندان پسر از اولاد حسن و حسین می‌گویند به آن حضرت نسبت داده می‌شود؛ چون خود پیامبر بر این موضوع تصریح فرموده است.

جواب:

متن فوق در مورد سید و سادات و در همین بحث نقل شده است و منظور جلال الدین سیوطی نیز این نبوده که سیده فاطمه ك دختری به نام ام کلثوم ك نداشته بلکه به این منظور است که زریه ام کلثوم و حضرت عمر س ادامه نداشته تا لازم باشد نام آنها را در این بحث ذکر کنند.

همانطور که در متن آمده جناب قلیونی به قول علامه سیوطی استناد کرده اند و ما با بررسی کتابهای شیخ سیوطی پرده از این دروغ قزوینی نیز بر میداریم. علامه سیوطی در تاریخ الخلفا از فرزندان حضرت علی علیه السلام نامی نبرده ولی مرثیه ای را از ابی الاسود نقل کرده اند که ماجرای شهادت حضرت علی ع و گریه کردن ام کلثوم را بیان میکند!

و در تفسیر خود (الدر المنثور) ماجرای ازدواج حضرت عمرس را با ام کلثوم مینویسند. **لما تزوج عمرس أم كلثوم رضي الله عنها بنت علي** اجتمع عليه أصحابه ش فباركوا له دعوا له،

فقال: لقد تزوجتها وما بي حاجة إلى النساء، ولكني سمعت رسول الله ص يقول «إن كل نسب وسب ينقطع يوم القيامة إلا سبي ونسي، فاحببت أن يكون بيني وبين رسول الله ص نسب»¹.

پس جلال الدین سیوطی نه تنها منکر وجود سیده ام کلثوم ك نشده بلکه ماجرای ازدواج وی را نیز نقل کرده است و در مورد قلیونی نیز هر چند که ایشان وجود ام کلثوم ك را نفی نکردند ولی اگر هم چنین باشد میگوییم حرف ایشان در این مورد حجت نیست زیرا ایشان متوفی 1298 هستند که غیر ممکن است بهتر از بلاذری و طبری و کلینی! و... از اولاد حضرت علی؛ با خبر باشند.

ادامه شبهه: و شیخ محمد خضری از دانشمندان اهل سنت مصر نیز فرزندان فاطمه زهرا سلام الله علیها را فقط سه نفر می‌داند:

در سال دوم پس از هجرت، علی که بیست و یک سال داشت با فاطمه که پانزده سال داشت ازدواج کرد و فرزندان رسول خدا؛ یعنی حسن، حسین و زینب نتیجه این ازدواج بودند.

جواب:

شیخ محمد خضری متوفی 1069 هستند و سخن ایشان نیز بدون ذکر سند حجت نیست! گذشته از این آقای خضری از محسن، فرزند حضرت علی علیه السلام که چندی بعد از تولد (گفته شده 7 سال) از دنیا رفت. نامی نبرده.

ضمناً، ایشان به غیر از این سه فرزند نام هیچ یک از فرزندان دیگر حضرت علی را نیاورده. و این کتاب که

¹ - تفسیری در المنثور ج 3 ص 33، دار المعرفة للطباعة والنشر، بیروت، لبنان

نامش "نور الیقین فی سیرة سید المرسلین" است، کتابی است که احوال حضرت محمد ص و زندگی ایشان را بررسی کرده است و نه چیز دیگر.

ولی جالب است!، چرا آقای قزوینی در این مورد از سخنان علمای سلف استفاده نمیکنند؟؟ آیا علم ای هم عصر علم غیب دارند که بدون استفاده از مرجعی خود به خود بگویند فلان شخص فلان تعداد فرزند داشته و فلانی فرزند او نیست؟! آیا بهتر نیست که در این مورد به کتب انساب مراجعه کنیم؟ کتی که کمترین فاصله را با قرن 1 و 2 هجری دارند؟

آقای قزوینی پریشان حال غافل از کتب انساب.. در اول بحث ضعف خود را با استناد به کتب موفین معاصر و یا چند قرن قبل، نشان میدهد ولی از کتب سلف ثابت است که حضرت فاطمه دو دختر داشته اند..¹ اما بدبختی قزوینی از این است که حتی علمای معاصر شیعه نیز ام کلثوم را در ردیف فرزندان حضرت فاطمه ذکر کرده اند و همه او را در این مورد تنها گذاشته اند به جز چندی از همدستان خودش (شرکای دزد) که گفتم: شاهی شریک دزد، به نفع دزد مقبول نیست.

شبهه: شواهد این دیدگاه که فاطمه فرزندی به اسم ام کلثوم کبری نداشته!

در هیچ روایت صحیح السندي بين نام ام کلثوم و زینب جمع نشده است:

نخستین شاهد این است که در هیچ روایت صحیح السندي در منابع شیعه، در باره فرزندان فاطمه زهرا سلام الله علیها و ماجراهایی که به ایشان مربوط می شود، نام زینب و ام کلثوم با هم نیامده؛ بلکه تنها یا نام زینب آمده است و یا نام ام کلثوم.

¹ - مثلاً: ابن سعد ج 8، ص 463؛ الذریة الطاهرة دولابی، ص 113-118، دار السلفیة؛ المجدی فی انساب الطالبی ن العلوی، ص 11؛ بلاذری ج 2، ص 411؛ الارشاد الشریخ المفید ج 1، ص 354؛ جمهرة انساب العرب ابن حزم، ص 37؛ طبری ج 4، ص 118؛ تاریخ الی عقوی ج 2، ص 213؛ مروج الذهب المسعودی ج 3، ص 63؛ المنق محمد بن حبیب، ص 426؛ بخاری؛ تاریخ دمشق ابن عساکر، ج 3، ص 179 و مناقب الإمام أمیر المؤمنین، محمد بن سلیمان الکوفی - ج 2 - ص 48 و... منابع دیگر

و نیز در هیچ روایت صحیح السندی از روایات شیعیان به این مطلب تصریح نشده است که خلیفه دوم با دختر فاطمه زهرا سلام الله علیها ازدواج کرده باشد؛ بلکه تمام روایات ام کلثوم را دختری در خانه امام علی معرفی کرده اند.

و تنها چیزی که به عنوان مدرک به آن استدلال شده است، اجتهادات و سخنان برخی از علما است که این هم نمی تواند برای دیگران حجت باشد.

جواب:

چندین روایت را نقل میکنیم تا ایشان رسوا شوند و خوانندگان یقین پیدا کنند که سیده فاطمه دو دختر (ام کلثوم و زینب) داشته اند.

1- محمد بن سلیمان کوفی شیعی¹ (ح300):

أخبرنا معن بن عيسى قال: حدثنا مالك بن أنس عن جعفر بن محمد عن أبيه قال: وزنت [فاطمة] بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم شعر حسن وحسين وزينب وأم كلثوم فتصدقت بزنته فضة.

امام باقر؛ گوید: حضرت فاطمه ك موی حسن و حسین و زینب و ام کلثوم را وزن کرد و هموزن آن را نقره داد.

2- شیخ صدوق (م381)²

أبي - رحمه الله - قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن صالح، عن محمد بن مروان، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام هل قال رسول الله ص: "إن فاطمة أحصنت فرجها فحرم الله ذريتها على النار"؟ قال: نعم، عرى بذلك الحسن والحسين وزينب وأم كلثوم.

محمد بن مروان می گوید: به امام صادق؛ عرض کردم: آیا پیامبرص فرمود: فاطمه پاك است، پس خداوند آتش را بر ذریه او حرام کرده است؟ امام؛ فرمود: بله، مراد پیامبرص از این سخن، حسن و حسین و زینب و ام کلثومش است.

¹ - مناقب الإمام أمير المؤمنين؛ محمد بن سليمان الكوفي، ج 2، پاورقی ص 272

² - معانی الأخبار الشریخ الصدوق، ص 106 .. با سندی صحیح

3- شیخ صدوق¹:

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رحمه الله - قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار ، قال: حدثنا العباس بن معروف ، عن علي بن مهزيار ، عن الحسن بن علي الوشاء ، عن محمد بن قاسم بن الفضيل، عن حماد بن عثمان، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك، ما معنى قول رسول الله صلى الله عليه وآله: " إن فاطمة أحصنت فرجها فحرم الله ذريتها على النار " ؟ فقال: المعتقون من النار هم ولد بطنها: الحسن، والحسين، وزينب، وأم كلثوم.

حماد بن عثمان گوید: به امام صادق؛ عرض کردم: فدایت گردهم، معنای این سخن پیامبر ص چیست که فرمود: فاطمه پاک است، پس خداوند آتش را بر ذریّه او حرام کرد؟ امام؛ جواب داد: رهاشدگان از آتش فرزندان او هستند: حسن و حسین و زینب و ام کلثوم.

4- محمد بن اسحاق (م 151)²

ولدت فاطمة لعلي الحسن و الحسين و محسن، فذهب محسن صغيراً، و ولدت له أم كلثوم و زينب؛ فاطمه [س] برای علی؛ این فرزندان را به دنیا آورد: حسن و حسین و محسن لإ - که در کوچکی از دنیا رفت - و ام کلثوم و زینب.

5- حسین بن حمدان (م 334):³

حضرت علی؛ فرمود: «... و ابني الحسن و الحسين و ابنتي زينب و ام كلثوم...»؛ دو پسر حسن و حسین و دو دخترم زینب و ام کلثوم».

6- اسرار الفاطمیه:

¹ - معانی الأخبار الشریخ الصدوق، ص 106 و 107 .. با سندی محکم

² - سریره ابن إسحاق، ج 5 - ص 231

³ - الهدایة الكبرى، حسینی بن حمدان خصی بی (م 334ق) ص 163 - بحرروت

در آخرین لحظات عمر حضرت علی؛: ثقل علیها المرض، والإمام لا يفارقها، وأسماء تمرضها، والحسن والحسين وزینب وام کلثوم عندها..¹

بعد از غسل دادن حضرت علی؛: و أسماء فی تلك الليلة ثم نادى : یا ام کلثوم، یا زینب یا حسن، یا حسین، هلموا تزودوا من امکم فهذا الفراق واللقاء والجنة، وبعد قليل نجاهم امیر المؤمنین علیه السلام...²

سپس اسماء در آن شب ندا زد : ای ام کلثوم، ای زینب!،
ای حسن، ای حسین...³

7- بحار الانوار مجلسی: ⁴

«.. علی و فاطمة و ابنيهما الحسن و الحسين و ابنتيهما زینب و ام کلثوم...؛
علی و فاطمه و حسین، و دو دختر آنها زینب و ام کلثوم». و چون مدعی از روایت صحیح دم میزند.. شرح حال راویان نقل اول را ذکر میکنم.

معن بن عیسی بن یحیی بن دینار الأشجعی مولا هم، أبو یحیی المدنی القزاز:

شرح حال: الامام، ثقة ثبت، قال أبو حاتم: هو أثبت أصحاب مالك... از این بالاتر؟؟
مالك ابن انس:

شرح حال: إمام دار الهجرة، رأس المتقنين، و كبير المثبتين حتى قال البخاری: أصح الأسانید كلها
و در معرفة الرجال خویی از او به عنوان اصحاب امام صادق؛ یاد شده.⁵

جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب القرشی الهاشمی، أبو عبد الله المدنی الصادق:

شرح حال: (امام صادق؛) صدوق، فقیه، إمام و قال أبو حنیفة: ما رأیت أفقه منه!

و ابو جعفر یعنی امام باقر؛!
فقیها، فاضلاً و...¹

¹ - اسرار الفاطمیة محمد فاضل المسعودی ص 334، باب لحظات عمرها الأخریة

² - البحار الانوار، ج 43 ص 179 و اسرار الفاطمیة ص 335، باب التشییع و الدفن

³ - در جواب این ادعا روایات بسیاری موجود بود.. که چند روایتی که گذشت قطره ای از دریا محسوب می شود.

⁴ - بحار الانوار، ج 30، ص 290

⁵ - معجم رجال الحدیث خوئی ج 15 ص 165

چنین روایت محکم و صحیحی نقل شد آیا مدعی باز هم پروا ندارد؟؟؟
 و بسیاری منابع هنگامی که نام فرزندان امیرالمؤمنین؛ را با هم ذکر می کنند، از زینب و ام کلثوم هر دو نام می‌برند و بسیاری از آنها تصریح کرده اند که مادر هر دو حضرت فاطمه² است.
 جالبتر اینکه زینب کبری خودش دختری به اسم خواهرش یعنی ام کلثوم داشته که از عبدالله بن جعفر است!! و بعدها با ابان پسر حضرت عثمان ازدواج کرد!³ و جالب نیست که شخصی نام خودش را بر فرزندش بنهد!⁴

شبهه: عبد الله بن جعفر با چه کسی ازدواج کرده است:

اهل سنت با سند های صحیح نقل کرده اند که عبد الله بن جعفر همزمان با یکی از همسران امیر مؤمنان و دختر آن حضرت ازدواج کرده است. در برخی از روایات، نام این دختر ام کلثوم و در برخی دیگر نام او زینب نقل شده است.
 بخاری می نویسد: عبد الله بن جعفر با همسر علی و دختر علی همزمان ازدواج کرد.
 در شرح این روایت، برخی از عالمان اهل سنت این دختر را زینب معرفی کرده اند:
 ابن حجر: عبد الله بن جعفر با یکی از همسران علی و دختر او ازدواج کرد. اما همسر او لیلی بنت مسعود و دخترش زینب بود.
 سعید بن منصور: عده ای نیز او را ام کلثوم معرفی کرده اند: عبد الله بن جعفر بین لیلی دختر مسعود نهشلی که در زمانی همسر علی بود و بین دخترش ام کلثوم فرزند فاطمه

¹ - برای تفصیل بیشتر به کتب رجال، از جمله تهذیب الکمال شریخ مزی مراجعه کنید.

² - سنن الکبری للبیهقی ج 7، ص 70؛ تاریخ دمشق ابن عساکر، ج 3، ص 179 و ج 69، ص 176؛ تهذیب الکمال المزی ج 20، ص 479؛ تهذیب التهذیب ابن حجر، ج 7، ص 295؛ التنجیه و الاشراف مسعودی، ص 258؛ البدایة و النهایة ابن کثیر، ج 5، ص 314 و ج 7، ص 367؛ کشف الغممه اربلی ج 2، ص 68؛ انساب الاشراف بلاذری، ج 2، ص 411؛ تاریخ طبری، ج 5، ص 153؛ الکامل فی التاریخ ابن اثیر، ج 2، ص 440؛ اسدالغابه ابن اثیر، ج 5، ص 70؛ ارشاد شریخ مفید، ج 1، ص 355؛ تاریخ یعقوبی ج 2، ص 213؛ تاجالموالید طبرسی، ص 23؛ الاصابه ابن حجر

³ - الشریعة و اهل الیهت 141. طبقات ج 8 ص 465.. و انظر: الأخوة و الأخوات دارقطنی ص 29 رقم 15. و الإصابة ابن

حجر رقم 508

⁴ - البته در تاریخ موجود هست که شخصی نام خود را بر فرزندش بگذارد ولی بسیاری قایل است.

یادگار رسول خدا ص جمع کرد و هر دو در يك زمان همسران عبد الله بودند.

در جمع بین این دو روایت عالمان اهل سنت - چون می دانسته اند اگر زینب را همان ام کلثوم معرفی کنند، دچار مشکل می شوند - توجیه شگفت آور و صد البته غیر قابل قبولی کرده اند.

ابن حجر عسقلانی می نویسد: منافاتی بین دو روایت نیست که در یکی زینب و در دیگری ام کلثوم آمده است؛ زیرا عبد الله بن جعفر با هر يك پس از دیگری ازدواج کرد (نه اینکه در زمان واحد با دو خواهر ازدواج کرده باشد). بعضی گویند: زینب را طلاق داد و بعد با ام کلثوم ازدواج کرد و بعضی گویند بعد از وفات زینب چنین شد.

جواب:

خود قزوینی می بیند که علما در این مورد در عجب هستند و هر کدام نظری دارند ولی با این وجود می خواهد از آب گل آلود ماهی بگیرد و این اختلافات را دلیلی بر نفی ازدواج و نفی موجود بودن ام کلثوم بگیرد!! (بخندید به این هذیان)!

به راحتی می توانیم اینگونه بگوییم: ما در بالا ثابت کردیم که حضرت فاطمه ك دختری مشهور به زینب کبری نداشته و فقط یک دختر به نام ام کلثوم ك از او ثابت است که کنیه او زینب است و علما نیز به خیال اینکه فاطمه دو دختر داشته در بعضی روایات زینب را و در بعضی ام کلثوم نوشته اند و این نیز خود دلیلی است بر اینکه زینب کبری وجود نداشته!!! (به همین راحتی)

و اما حقیقت ماجرا:

ما طبق همین استدلالهایی که آقای قزوینی دارند، معتقدیم که ام کلثوم ك به ازدواج حضرت عبدالله بن جعفر در نیامده که به شرح آن نیز می پردازیم.

آقای قزوینی اقوالی را که به نفع او بودند را نقل کرد ولی نمی گوید که:

- 1- بسیاری از تذکره نویسان مینویسند که ام کلثوم فقط با حضرت عمر و محمد و عون بن جعفر ازدواج کرده و بس.¹
- 2- عبدالله بن جعفر ب در حیات حضرت علی س با زینب ك ازدواج کرد و هیچ روایت صحیحی وجود ندارد که او

¹ - رجوع شود به قاموس الرجال ص 96 ج 8. ذخائر العقبی ج 1 ص 117 و امتاع الاسماع المقری ج 5 ص 370

زینبک را طلاق داده باشد و بلکه اکثر تذکره نویسان میگویند: او در نکاح عبدالله ابن جعفر ب بود تا وقتی که وفات کرد.

پس عبدالله بن جعفر ب به هیچ وجه نمیتوانسته با هر دو خواهر ازدواج کند.

و به امید خدا، در بحث ام کلثوم ك پس از عرس با چه کسی ازدواج کرد؟ به صورت مفصلتر به ازدواجهای حضرت ام کلثوم ك میپردازیم تا خواننده به حقیقت ماجرا پی ببرد. البته در بالا با نقل روایات متعدد ثابت شد که زینب و ام کلثوم ب هر دو یک نفر نیستند.

شبهه: یک خطبه با نام دو نفر:

در باره خطبه حضرت زینب در کوفه و شام، در کتاب های تاریخی یک خطبه با دو عنوان ذکر شده است «خطبة ام کلثوم بنت علی» و «خطبة زینب بنت علی»؛ یعنی همان خطبه ای که برای حضرت زینب نقل شده، دقیقاً عین همان خطبه برای ام کلثوم نیز ذکر شده است.

ابن طیفور از عالمان قرن چهارم در کتاب بلاغات النساء، ابوسعید الآبی در نثر الدرر، و ابن حمدون در التذکره الحمدونیة، خطبه ام کلثوم را در کوفه این گونه نقل می کنند:

ام کلثوم را دیدم و دیگر همانند او سخنوری ندیدم؛ گویا از زبان علی سخن می گفت، به مردم اشاره کرد تا ساکت شوند و چون ساکت شدند و زنگ ها از حرکت ایستاد، گفت: سختم را با ستایش پروردگار و با دورود و سلام بر جدم رسول خدا آغاز می کنم، ای مردم کوفه و ای اهل نیرنگ و خدعه، اشک چشمانتان همیشه جاری باد، و ناله های اندوه شما هیچ وقت پایان نیابد، مثل شما، مثل کسی است که رشته خود را پس از محکم شدن از هم می گسست...

در حالی که شیخ مفید و برخی دیگر از علما، همین خطبه را از زبان حضرت زینب سلام الله علیها نقل کرده اند:

زینب دختر علی را دیدم و همانند او سخنوری ندیدم؛...

همچنین در قضیه منع کودکان اهل بیت از خوردن صدقات کوفیان، برخی از علما آن را برای ام کلثوم و برخی

برای حضرت زینب سلام الله علیها نقل کرده اند؛ چنانچه

شیخ انصاری رضوان الله تعالی علیه در این باره

می نویسد:

داستان ممانعت اسیران از خوردن صدقه اهل کوفه توسط حضرت زینب یا امّ کلثوم معروف و مشهور است که چون گرفتن صدقه بر اهل بیت حرام بود، منع می کردند.

جواب:

با رجوع به کتابهای، بلاغات النساء، تذکره الحمدونیه و نثر الدرر از کتب شیعه ای که آقای قزوینی از آنها نام بردند، متوجه میشویم که در هر سه کتاب خطبه به نام ام کلثوم ثبت شده! اما.....!!؟

1- منظور نویسندگان این کتب این نبوده که ام کلثوم هم زینب است.. چرا؟؟ چونکه آنها خطبه ای غیر از این خطبه را برای حضرت زینب ک نقل کرده اند که خطاب به یزید ایراد شده. و میبینیم که در هر کدام از این کتب از هر دو نام برده شده ولی آن خطبه فقط به اسم یک نفر ثبت شده. و صاحبان این کتب برای ام کلثوم و زینب هر کدام تذکره جداپانه ای نوشته اند.

2- نکته جالبی که در این دو نقل قابل توجه است این است که، این روایت از شش نفر نقل شده! و هر 6 نفر سخن خود را با این جمله شروع میکنند: " ام کلثوم " یا " زینب " را دیدم و مثل او سخنرانی ندیدم. گویا از زبان علی سخن میگفت.

الف: در بلاغات النساء از جعفر بن محمد عن آبائه لای: و رأیت أم کلثوم علیها السلام ولم أر خفرة والله أنطق منها كأنما تنطق وتفرغ علی لسان أمير المؤمنين؛

ب: در احتجاج از حذیم الاسدی¹: قال حذیم الاسدی: لم ار والله خفرة قط انطق منها، كأنها تنطق وتفرغ علی لسان علی؛

پ: در معالم المدرستین: وقال بشیر بن حذیم الاسدی: نظرت إلى زینب بنت علی یومئذ - ولم أر خفرة قط انطق منها كأنما تنطق عن لسان أمير المؤمنين علی بن أبي طالب؛..

¹ - احتجاج طبرسی ج2 ص 29 و الاخلاق الحسری نته ص 54، جعفریهای

ت: در الامالی شیخ مفید¹ از: حذلم بن ستیر قال: قدمت الكوفة في المحرم سنة إحدى... قال (حذلم بن ستير): ورأيت زينب بنت علي عليهما السلام ولم أر حفرة قط أنطق منها كأنها تفرغ عن لسان أمير المؤمنين عليه السلام

ث: در الفتوح ابن اعثم كوفي² از: خزيمه الاسدي: قال خزيمه الأسيدي: ونظرت إلى زينب بنت علي رضي الله عنه يومئذ ولم أر حفرة قط أفصح منها كأنها تنطق عن لسان أمير المؤمنين علي بن أبي طالب س

ج: در پاورقی همین کتاب (الفتوح)³ تصریح شده که این قول از بشر بن حریم نقل شده: عن الدر المنثور في طبقات ربات الخدود، وبالأصل: بشر بن حریم.

دیدید که توسط شش راوی این روایت نقل شده و هر 6 نفر با این جملات سخن خود را شروع میکنند: زينب يا امّ كلثوم را دیدم و دیگر همانند او سخنوری ندیدم؛ گویا از زبان علی سخن می‌گفت.

آیا عجیب نیست که هر شش راوی به مثل هم، سخنان زينب یا ام کلثوم را اینگونه توصیف میکنند؟ چگونه میشود هر 6 نفر در مورد آن سخنان یک نظر را داشته باشند و هر شش آنها کلماتی مانند هم را در توصیف آن سخنان به کار ببرند؟

نتیجه: یا این روایات ساخته مولفین است! و یا ساخته راویانی که این روایت را از این شش نفر نقل کرده اند!! و یا حداقل 5 طریق از این روایات کذب است و فقط یکی از آنها صحت دارد! که یا به ام کلثوم یا به زينب میرسد!! و الله اعلم

3- در کتاب "اللاهوف في قتلى الطفوف"⁴ نوشته محدث و مورخ شیعی، آیه الله سیدبن طاووس حسنی (متوفای 664)

¹ - الامالی الشریخ المفید، ص 321

² - کتاب الفتوح أحمد بن أعثم الكوفي متوفى 314، ج 5 ص 121

³ - الفتوح ابن اعثم ج 5 پاورقی (1) ص 121

⁴ - لاهوف، ابن طاووس ص 50

اینچنین آمده: حضرت حسین؛ زمانی که اشعار (یا دهر اُفّ لك من خليل ..) را ایراد فرمود و زینب و اهل حرم علیهنّ السلام فریاد به گریه و ناله برداشتند، حضرت آنان را امر به صبر کرده و فرمود:

«یا اختاه یا امّ کلثوم، و انتِ یا زینب، و انتِ یا رقیه، و انتِ یا فاطمة، و انتِ یا رباب، انظُرْنَ إِذَا انا قُتِلْتُ فلا تشقن علی جیبا و لا تخمشن علی وجها و لا تقلن علی هجرا».

یعنی: خواهرم ای ام کلثوم، و تو ای زینب، و تو ای رقیه، و تو ای فاطمه، و تو ای رباب، زمانی که من به قتل رسیدم در مرگم گریبان چاک نزنید و روی نخرانید و کلامی ناروا بر زبان نرانید.

و مؤید این نقل، مطلبی است که سلیمان بن ابراهیم قندوزی، (متوفای 1294 هـ) به نقل از مقتل مسّی به ابو مخنف پس از شرح کیفیت شهادت طفل شش ماهه مینویسد. ثم نادى: «یا امّ کلثوم، و یا سکینه، و یا رقیه، و یا عاتکه و یا زینب؛ یا اهل بیتی علیکن منّی السّلام»¹

یعنی: آنگاه فریاد برآورد: ای ام کلثوم و ای سکینه و ای رقیه! و ای عاتکه و ای زینب، ای اهل بیت من، من نیز رفتم، خدا حافظ.

و مانند آن در: منتخب طریحی،²؛ بحار الانوار³؛ الدمعة الساکبه⁴ و... همچنین امام حسین در آن روز در جای دیگر فرمود: «ای زینب و یا ام کلثوم و یا سکینه و...»⁵

¹ - ینایع المودّة ج3 ص 79 (دار الأسوة للطباعة والنشر) و احقاق الحق ج 11 ص 633

² - منتخب طریحی ص 440

³ - بحار الانوار، ج 45، ص 47

⁴ - الدمعة الساکبه، ج 4، ص 336

⁵ - الدمعة الساکبه، ج 4، ص 351؛ معالی السبطین، ج 2، ص 22؛ ذریعة النجاه، ص 139

- وقتی قافله به کربلا رسید امام جمله ای فرمود که از آن استفاده می‌شد حضرت در آن سرزمین به شهادت می‌رسد. حضرت زینب^ک عرض کرد:

«یا اخی هذا کلام من أیقن بالقتل . فقال: نعم یا أختاه . فقالت زینب: و ائکلتاه یعنی الحسین؛ إلی نفسه . قال (الراوی): و بکی النسوة و لطمن الخدود و شقن الجيوب و جعلت أم کلثوم تنادی : و ا محمداه و ا علیاه و ا أماه و ا أخواه و ا حسیناه...»¹

یعنی: حضرت زینب گفت: ای برادرم، این سخن کسی است که یقین به کشته شدن دارد! امام؛ فرمود: بله خواهرم. زینب گفت: ای وای! حسین از مرگ خود خبر می‌دهد. راوی می‌گوید: زنان گریه سر دادند و به صورت زدند و گریبان دریدند. ام کلثوم فریاد برآورد و ا محمداه، و ا علیاه، و ا اما، و ا اخوا، و ا حسیناه...

پس مشخص شد که ام کلثوم و زینب هر دو یک نفر نیستند بلکه هر دوی آنها در صحرای کربلا همراه برا درشان، سیدنا حسین؛ حضور داشته اند!!

حال این سوال پیش می‌آید که: چطور ممکن است؟ مگر حضرت ام کلثوم ک قبل از واقعه کربلا فوت نشدند؟ پس آنچ چه می‌کردند؟

جواب ساده است، این ام کلثوم بنت علی بن ابیطالب، دختر حضرت فاطمه (سلام الله علیها) نیستند و طبق کتب تاریخ و انساب حضرت علی؛ دو دختر دیگر هم به اسم ام کلثوم داشته اند.²

ام کلثوم (احتمالا ام کلثوم وسطی) بنت ام سعد دختر عروة بن مسعود الثقفیه³ و ام کلثوم الصغری (همسر کثیر ابن عباس) دختر ام ولد.⁴

اربلی از علمای تشیع اسامی دختران علی؛ را اینگونه مینویسد: «زینب الکبری و ام کلثوم الکبری و ام الحسن و رمله الکبری ام هانی و میمونه و

¹ - لهُوف ابن طاووس، ص 49.

² - تا چهار ام کلثوم نیز ذکر شده که دو تن از آنها اسمشان ام کلثوم و دو تن دی‌گر کریه آنها ام کلثوم بوده ولی به نظر صحیح نمی‌آید... والله اعلم!

³ - مراجعه شود به الکامل ابن اثیر ج 3 ص 395 و اعیان الشریعة ج 3، ص 484-485

⁴ - تاریخ الموالید الاثمه (تاج الموالید) طبرسی، ص 15؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 70، ص 35

زینب الصغری و رمله الصغری و ام کلثوم الصغری و رقیة و...» در ادامه اشاره می‌کند که مادر ام کلثوم دوم ام ولد بوده است.¹

با در نظر داشتن اقوال اهل فن میتوان حداقل صحت وجود دو ام کلثوم را قطعی دانست. که حول ام کلثوم کبری دختر فاطمه الزهرا هیچ تردیدی نیست.

پس بدون شک ام کلثومی که در کربلا حضور داشته دختر حضرت فاطمه ك نبوده بلکه ام کلثوم صغری بوده که در آن واقعه حضور داشته است.

اما اگر مدعیان لجاجت کنند و بگویند: نه آن ام کلثوم حاضر در صحرای کربلا، ام کلثوم صغری نبوده. ما هم با ایشان همصدا میشویم و میگوییم: شما درست میفرمایید، اصلاً ام کلثوم کبری، خواهر حضرت زینب در آن واقعه حضور داشته و ماجرای وفات ایشان در دوران خلافت معاویه اشتباه است ولی این به آن معنی نیست که زینب و ام کلثوم یک نفر هستند زیرا از متن روایات فوق ثابت شد که در آن ماجرا هم بانوی زینب نام و هم ام کلثوم نامی حضور داشته است.

یعنی اگر بالفرض ماجرا وفات ایشان در دوران معاویه صحیح نباشد نیز هیچ خدشه‌ای بر موجودیت سیده ام کلثوم وارد نمیشود.

شبهه: عزاداری و نوحه خوانی ام کلثوم برای حضرت زهرا سلام الله علیها:

فتال نیشابوری در روضة الواعظین می‌نویسد:
 هنگامی که فاطمه از دنیا رفت، مردم مدینه یکپارچه صدای ناله سر دادند، زنان بنی هاشم در خانه آن حضرت گرد آمدند و صدای شیون آنان در همه جا پیچید؛ آن چنان که مدینه از فریاد و ناله آنان به لرزه درآمد و می‌گفتند: ای سید و سرور ما و ای دختر رسول خدا ص. مردم دسته دسته به نزد علی آمده در حالی که حسن و حسین در جلوی آنحضرت نشسته و گریه می‌کردند و مردم نیز از گریه آن دو گریان می‌شدند.

¹ - کشف‌الغمه، ج 2، ص 69 - 68

امّ کلثوم در حالی که روبند بر چهره داشت و چادر عربی بر سرش افکنده بود، از خانه بیرون آمد و فریاد می زد: ای جد بزرگوار! و ای رسول خدا! اکنون به حق تو را از دست دادم که هیچگاه دیگر تو را نخواهیم دید، مردم مدینه همه جمع شده بودند و منتظر بودند تا جنازه فاطمه را بیرون بیاورند تا بر وی نماز بخوانند، ابوذر از خانه بیرون آمد و گفت: همه برگردید و متفرق شوید؛ زیرا امشب بدن زهرا دفن نمی شود و به تأخیر افتاد، مردم همه متفرق شدند.

در این روایت چند نکته قابل توجه است:

1. تنها نام حسن، حسین و امّ کلثوم به عنوان فرزندان و داغدیدگان حضرت زهرا سلام الله علیها ذکر شده و نامی از حضرت زینب سلام الله علیها که به اتفاق همه بزرگتر از امّ کلثوم بوده برده نشده است.

2. امّ کلثوم در زمان شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها، طبق نظر مدعیان وجود امّ کلثوم که گفته اند در واپسین سالهای عمر پیامبر به دنیا آمده، در خوشبینانه ترین حالت، دو سال داشته است. با توجه به این نکته چگونه می توانیم تفصیل ذکر شده در روایت (از جمله نوحه سرائی و پوشیدن برقع و ...) را بر امّ کلثوم حمل نماییم. بنابراین تردیدی وجود ندارد که این امّ کلثوم همان حضرت زینب سلام الله علیها است.

جواب:

قزوینی میگوید: اتفاق همه بر این است که زینب ك از ام کلثوم ك بزرگتر بوده است که یاوه ای بیش نیست. زیرا در مورد تولد ام کلثوم ك تنها یک قول دقیق نقل شده و آن هم اینکه وی در سال ششم هجری تولد یافت¹ ذهی و ابن کثیر و مولف شیعه موسوعه امام علی با ابیطالب؛ به نقل از ذهی مینویسند: أم کلثوم بنت علی بن أبي طالب الهاشمیة ابن عبد المطلب بن هاشم الهاشمیة، شقیقة الحسن والحسین. ولدت: في حدود سنة ست من الهجرة، ورأت النبي ص ولم ترو عنه شيئاً. خطبها عمر بن الخطاب.²

¹ - موسوعة الامام علی بن ابیطالب، ج 1، ص 126؛ اعلام النساء ص 238؛ سریر اعلام النبلاء الذهی ج 3، ص 500

² - سریر اعلام النبلاء الذهی، ج 3، ص 500؛ بدایه و النهایة ابن کثیر ج 5 ص 330 و سریر النبویه ابن کثیر

و ابن حجر عسقلانی نیز مینویسد: أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب الهاشمية أمها فاطمة بنت رسول الله ص ولدت في أواخر عهد النبي ص وتزوجها عمر بن الخطاب و لها عشر سنين او اكثر¹.

ام كلثوم دختر علي بن ابی طالب هاشمی، مادرش فاطمه دختر رسول خدا ص؛ در اواخر زندگانی پیامبر ص به دنیا آمده و عمرک با او ازدواج کرد؛ وی در هنگام ازدواج ده سال یا بیشتر داشت و برای عمر ک زید را به دنیا آورد و او و فرزندش زید در يك روز از دنیا رفتند.

و به جرات میتوان گفت ام كلثوم ك از زينب ك بزرگتر بود. که قدیترین علما از جمله ابن اسحاق (متوفی 151) همین قول را ارجح میدانند².

ولي در مورد تاریخ ولادت حضرت زينب ك اقوال زيادي مانند پنجم جمادي الاولي در سال پنجم یا ششم، شعبان سال ششم، سال چهارم و اواخر رمضان سال نهم پس از جنگ تبوك هم هست،³ که معلوم نیست کدام صحیتر است ولي طبق قرائن او از ام كلثوم کوچکتر بوده. قرائني مانند همین روایتي که آقای قزوینی نقل کرده اند! که در آن نامي از زينب نیست و به احتمال او در آن سالها ك وچکتر از این بوده که در این ماجراها داخل شود.

و یا روایتي که قبلاً از ابن بابویه نقل کردیم که میگفت: فاطمه ك حسن را در آغوش راستش و حسين ب را در آغوش چپش حمل کرد و دست چپ ام كلثوم ك را با دست راستش گرفت، سپس به حجره پدرش رفت !!!⁴ (خواستگاري از دخت ابوجهل). و نامي از زينب به میان نمی آورد !! که احتمالاً در آن سالها نیز او یا به دنیا نیامده بود و یا خیلی کوچک بوده!

¹ - الإیثار بمعرفة رواة الآثار ابن حجر عسقلانی ج 1 ص 211، دار الکتب العلمیة، بیروت

² - ابن اسحاق ج 5، ص 231، دمشق؛ سری اعلام النبلاء ج 5 ص 500

³ - الرحمانی الحمدانی احمد، فاطمة زهراء شادمانی دل پیامبر، ترجمه سری دحسریں افتخارزاده، بیجا، 1373 ش، ص 918؛

القزوی، السری محمد کاظم، فاطمة الزهراء من المهد الی اللحد، دار الانصار، بیجا، 1422 ق، ص 169-170

⁴ - علل الشرایع، ابن بابویه، ص 186-185، چاپ نجف - همین روایت را شریخ مجلسی نیز در کتابش جلاء العیون آورده است.

و این روایت را که ملا باقر مجلسی از امام صادق؛ روایت میکند که فرمودند:

فاطمه سلام الله علیها در لحظه احتضار به علی علیه السلام فرمود: وقتی از دنیا رفتم، خودت غسل مرا به عهده بگیر، کفن بر من بپوشان، بر پیکرم نماز بخوان، مرا در قبر قرار ده، سنگ خد را بگذار، خاک روی بد من بریز، بالای سرم بنشین و قرآن و دعا زیاد بخوان؛ چون در آن لحظه میت به همنشین زندگان بسیار محتاج است. و تو را ای علی به خدا می سپارم و سفارش می کنم که به فرزندانم خوبی کن. سپس فاطمه، ام کلثوم را به خودش چسپاند و فرمود: هنگامی که این دخترم به سن رشد و بلوغ رسید، وسائل منزل مال او است و او را به خدا می سپارم.¹

پس مشخص است که ام کلثوم بزرگتر از زینب بوده اند که سیده فاطمه، ام کلثوم را بر سیده زینب مقدم میدانند.

و شواهد دیگری مانند خواستگاری حضرت فاروقس، از او، و همنامی او با نام اولین دختر درگذشته رسول خدا (به ص ص این معنی که حضرت فاطمه نام خواهرش را روی فرزند خود گذاشته باشد) به سال دوم هجری، به نظر می رسد او به سن از حضرت زینب؛ بزرگتر باشد.

قرینه دیگر این است که حضرت علی؛ در پاسخ به خواستگاری حضرت عمر از ام کلثوم، به کوچک بودن ام کلثوم استدلال کرده و عمر به این استدلال اعتراض نکرده و نگفته است که پس دختر دیگریت زینب را به من بده! چون:

اولاً، اگر زینب ك بزرگتر می بود، عمرس بایستی از او خواستگاری می کرد نه از ام کلثوم ك. خواستگاری از خواهر کوچکتر با علم به کوچک بودن او، با وجود خواهر بزرگتر، بی معناست. ضمن اینکه در زمان این خواستگاری هنوز حضرت زینب ك همسر عبدالله، پسر جعفرس، نبوده است. ثانیاً، اگر زینب ك بزرگتر می بود، باید حضرت عمرس در رد استدلال سیدنا علیس به این مطلب استدلال می کرد.

همچنین قرآنی وجود دارد، مانند «سمتی امی حیدرة» که حضرت علی؛ در جنگ خیبر فرمود: من همانم که مادرم نامم را حیدر (شیر) نهاد، که مردان عرب، قبل از اسلام و در صدر اسلام، امر نامگذاری فرزندان را به زنانشان وا می گذاشتند.

¹ - بحار الأنوار مجلسی، ج 79 ص 27

نام دو تن از دختران رسول خدا ص و خواهران به سن بزرگتر از حضرت فاطمه س ام‌کلثوم و زینب است. گویا آن حضرت برای زنده نگه داشتن یاد و خاطره خواهرش ام‌کلثوم که همسر حضرت عثمان‌س بود و به سال دوم هجری همزمان با جنگ بدر از دنیا رفت، نام نخستین دخترش را ام‌کلثوم گذاشت. نیز ولادت حضرت زینب س، دختر دوم آن حضرت، همزمان با فوت خواهر دیگرش زینب بود و از این رو نام او را زینب نهاد.¹

پس ثابت شد که ام‌کلثوم از حضرت زینب س بزرگتر بوده و یا حداقل اینکه در سال 12 هجری تا به آن حدسن داشته اند که چادر و برقع بپوشد. (با توجه به اقوال علما میتوان سن 6 سال را عنوان کرد، که به وقت خواستگاری میشود 11 یا 12 سال)

شبهه: امیر مؤمنان در شب ضربت خوردن، مهمان چه کسی بود؟

روایات متعددی وجود دارد که امیر مؤمنان علیه السلام در ماه رمضان، هر شب در خانه یکی از فرزندانش افطار می‌کردند. شبی در خانه امام حسن و شبی در خانه امام حسین و شبی در خانه عبد الله بن جعفر (شوهر حضرت زینب). و در شب شهادت نیز طبق تمام نقل‌ها در خانه ام‌کلثوم بوده است؛ ام‌کلثوم همسر کدامیک از افراد نام برده شده است؟

شیخ مفید در کتاب شریف الإرشاد می‌نویسد:
و چون ماه مبارک ر مضان فرارسید، امیر مؤمنان علیه السلام شبی را نزد حسن و شبی را نزد حسین و شبی هم خانه عبد الله بن جعفر (شوهر حضرت زینب سلام الله علیها) می‌گذرانند و بیش از سه لقمه غذا نمی‌خورد، در یکی از شب‌های رمضان سؤال شد که چرا غذا کم می‌خورید؟ فرمود: فرمان خدا (کنایه از مرگ و شهادت) مرا درخواهد یافت و دوست دارم با شکم گرسنه به ملاقات بروم، یک شب یا دو شب بیش باقی نمانده بود که در آخر شب فرقش را با شمشیر شکافتند.

عالمان اهل سنت (ابن اثیر و زحشری! و نویری) نیز همین روایت را به این صورت نقل کرده‌اند:

¹ - السریة زینب فی تاریخ الاسلام الغروی، الشریخ محمد هادی شریعی (معاصر)، ص 18.

ماه رمضان که فرا می رسید، علي يك شب را نزد حسن و شبی را نزد حسین و شبی هم نزد عبد الله بن جعفر، (همسر زینب) افطار می کرد، و بیش از سه لقمه غذا نمی خورد و می گفت: دوست دارم با شکم گرسنه به دیدار معبودم بشتام.

و از طرف دیگر، طبق عده ای از روایات، امیر مؤمنان علیه السلام در آخرین شب، مهمان امّ کلثوم سلام الله علیها بوده است:

ملا باقر مجلسی: ام کلثوم علیها السلام: چون شب نوزدهم رمضان فرا رسید، هنگام افطار سفره ای پهن کردم که دو قرص نان جو و ظرفی شیر و مقدار نمک در آن بود.

حال چگونه می توان بین این روایات جمع کرد؟ یا باید بگوییم برن امه امیرمؤمنان علي عليه السلام این بوده است که يك شب در خانه حسن و يك شب در خانه حسین و يك شب در خانه زینب و يك شب در خانه امّ کلثوم سلام الله علیهم باشد، که منافات با نص روایت مذکور دارد؛ و یا باید خانه امّ کلثوم را یکی از این سه خانه به حساب آوریم، که تن ها می تواند خانه عبد الله بن جعفر باشد. یعنی همسر عبد الله بن جعفر، زینب سلام الله علیها همان امّ کلثوم است.

و نکته دیگر این که اگر امّ کلثومی وجود داشته است، چرا امیر مؤمنان شبی را به ایشان اختصاص نداده اند؟

جواب:

در این مورد چند نکته حائز اهمیت است.

1- این روایت به دو شکل و متن نقل شده که در اکثر آنها به جای عبد الله بن جعفر از عبد الله بن عباس یاد شده .. تعداد کثیری از علما اینچنین مینویسند:

عثمان بن المغيرة قال: لما دخل شهر رمضان كان امير المؤمنين عليه السلام يتعشى ليلة عند الحسن،

وليلة عند الحسين، وليلة غد عبد الله بن العباس، وكان لا يزيد على ثلاث لقم...1

چون ماه رمضان فرارسید، امیر مؤمنان علیه السلام شبی را نزد حسن و شبی را نزد حسین و شبی را نزد عبد الله بن

¹ - مناقب الإمام أمير المؤمنين ج 2 ص 71؛ شرح الأخبار قاضی نعمان مغربی ج 2 ص 291 و ص 430؛ و روضة الواعظین فتال نیشابوری ص 135؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ج 42 ص 555؛ كشف الغمة ج 2 ص 62؛ الأنوار البهیة، عباس قمی ص 75 (موسسه نشر اسلامي)؛ الدرجات الرفیعة فی طبقات الشریعة، سید علی خان مدنی ص 118؛ شرح احقاق الحق مرعشی ج 18 ص 249؛ نهج السعادة شریخ محمودی ج 7 ص 100؛ کتذ العمال متقی هندی ج 13 ص 195 ح 36583؛ نظم درر السمطین الزرنندی الحنفی ص 137 و...

عباس (پسر عمویش) می‌گذراند و بیش از سه لقمه نمی‌خورد!

حال من از ایشان می‌پرسم: اگر ام کلثوم را خط بزنیم! شما بین این روایت و روایتی که خود نقل کرده اید چگونه جمع می‌کنید؟؟ من می‌گویم: در این روایت فقط از حسن و حسین اسم به میان آمده در حالی که زینب نیز در آن شهر بود، چرا از او نامی نیست؟؟ پس نتیجه می‌گیریم که حضرت علی علیه السلام اصلاً فرزندی به جز حسن و حسین از فاطمه نداشته! اگر چنین بگویم به من نمی‌خندید؟

2- حضرت علی؛ در آن وقت، 4 همسر در نکاح داشته اند¹، آیا حضرت علی؛ بعد از خوردن افطاری شب را هم پیش دختر یا پسرش میماند و همانجا میخوابید؟؟ (انه كان ظلوما جهولا!!) یعنی در 30 روز رمضان با همسر و منزل خود ق طع رابطه میکرد؟

3- طبق نص تاریخ حضرت علی؛ در نماز صبح ضربت خورد و بعد از ضربت خوردن او را به سوی خانه خودش حمل کردند... و حمل‌های متزله²

او را به سوی خانه خودش حمل کردند نه خانه فرزندان!

و اینکه در روایت آن خانه را خانه ای گفته اند که ام کلثوم در آن حضور داشته اند چیزی خلاف حقیقت نیست، چونکه: در سال 40 هجری که حضرت علی؛ در آن سال شهید شد محمد بن جعفر همسر دوم ام کلثوم شهید شده بود (در صفین³). و به علت اینکه سال ازدواج عون بن جعفر با ام کلثوم ك مشخص نیست، میتوان گفت در آن سال ام کلثوم ك شوهری نداشته و در خانه پدرش ان ساکن بوده اند.

¹- امامه بنت ابی العاص و لیلی بنت مسعود و اسما بنت عمیس و ام الرزین .. نگا: الفصول المهمة فی معرفة الأئمة ابن صباغ ج1 ص 648 - دار الحدیث للطباعة والنشر

²- بدایه و النهایه ج7 ص 327 و 328 و الوجیز المفید ص 70 و تراجم الشهدا ص 26 و جزء حدیثی ص 125

³- انساب الاشراف ج2، ص 299-300 و ج3، ص 98؛ الإصابة ج6 ص 7 رقم 7780؛ اعلام الزکری ج6 ص 69.. در مورد شهادت محمد بن جعفر و عون بن جعفر، همسر دوم و سوم ام کلثوم در بحث "ام کلثوم پس از عمر با چه کسی ازدواج کرد" مفصلاً صحبت خواهد شد.

(همانطور که بعد از شهادت حضرت فاروق س، حضرت علی س دخترش را به خانه خودش آورد، میتوان گفت: بعد از شهادت محمد بن جعفر نیز همین کار را کرده اند.)

4- در روایتی آمده که حضرت ام کلثوم ك شي که پدر ایشان به شهادت رسیدند در خانه حضرت علی س بودند. (و همانطور که گفتیم جالب نیست، فردی در هر 30 روز رمضان تا صبح در خانه فرزندانش به سر ببرد، آن هم در صورتی که خود دارای منزل هستند!)

5- در ادعایی که مدعی ذکر کرده اند نوشته شده: حضرت علی س روزی در خانه حسن؛ و روزی نزد حسین؛ و روزی نزد عبدالله بن جعفر و زینب ك افطاری میکرده اند.

به جرات میتوان گفت: ام کلثوم در خانه خود حضرت علی؛ زندگی میکرده که ذکری از خانه مستقلاً برای او نیست تا حضرت علی س مهمان خانه او شده باشند!!

و در روایات اینگونه آمده:
(بعد از ضربت خوردن حضرت علی س و بعد از انتقال ایشان به خانه خودشان) ام کلثوم دختر حضرت علی با گریه و شیون خطاب به ابن ملجم گفت: ای دشمن خدا، هیچ زیانی به پدرم نمی رسد و خداوند متعال تو را خوار و ذلیل خواهد ساخت. (إذ نادته أم كلثوم بنت علي وهي تبكي أي عدو الله لا بأس على أبي والله مخزيك)

ابن ملجم گفت: پس چرا گریه می کنی؟ به خدا آن (شمشیر) را با هزار دینار خریدم و با هزار دینار آن را زهر آگین ساختم. و اگر این ضربه بر همه اهل مصر وارد می آمد، کسی از آنها زنده نمی ماند.¹

همانطور که قبلاً نیز گفتیم حضرت علی س را بعد از ضربت خوردن به خانه خودشان حمل کردند. و نیز نقل شد که حضرت ام کلثوم ك در آن خانه حضور داشته اند که اولین شخصی که با ابن ملجم سخن میگوید ایشان بوده اند.

¹ - تاریخ طبری ج 4 ص 112

سوال: اگر ام کلثوم ك در خانه مستقلي زندگي ميكرده اند و حضرت علي س نيز بعد از ضربت به خانه خودشان (نه خانه فرزندان) منتقل شده اند. ام كلثوم ك در آنجا چه ميكرده اند و ي ا چگونه به آن سرعت به آنجا خود را رسانيده اند و چطور زينب ك قبل از وي آنجا نبوده و چطور... .

پس شكي نيست كه خانه اي كه حضرت علي س به آنجا انتقال داده شد خانه اي بود كه دخترش نيز در آن همراه پدرش زندگي ميكرد و گرنه مورخان نميگفتند: حمل علي الي المنزله مينوشتنند: به سوي خانه دخترش ام كلثوم حمل شد.

6- به فرض كه ام كلثوم ك خانه اي براي خود داشته باشند، آن وقت نيز نميتوان گفت كه او با همسر زندگي ميكرده!

شيخ مفيد و طوسي در كتب خود و مجلسي در بحار الانوار¹ و محدث قمي در منتهي الآمال ص 170 إلی ص 185 از حضرت أم كلثوم (عليه السلام) روايتي را نقل مي كنند كه ايشان ميفرمايند:

چون شب نوزدهم ماه رمضان شد حضرت علي؛ به خانه آمدند و به نماز ايستادند، يك طبق غذا (افطاري) شامل دو قرص نان جو و يك كاسه شير و مقداري نمك جهت افطار ايشان آماده كردم چون ايشان از نماز فارغ شدند چشمشان بر طبق افتاد، گريستند و گفتند آيا نمي داني من از پسر عمم متابعت مي كنم و فرمودند: «يا بنية! ما من رجلٍ طاب مطعمه و مشربه و ملبسه إلا طال وقوفه بين يدي الله عزوجل يوم القيام، يا بنية إن الدنيا في حلالها حساب و في حرامها عقاب»

اي دختر! هر كس خوراك و پوشاكش در اين دنيا نيكوتر، توقفش در روز قيامت بيشتتر است، بر مال حلال حساب و بر مال حرام عذاب است..... و فرمودند: اي فرزندم به خدا قسم چيزي نميخورم تا يكي از دو خورشت را برداري. (يا بنية والله لا آكل شيئاً حتي ترفعين احد الادامين)

¹- بحار الانوار مجلسی ج 42 ص 276 به اختصار

همانطور که ملاحظه کردید، دو ق رص نان و دو خورشت سر سفره بوده، ولی چرا فقط دو خورشت و دو قرص نان؟؟ اگر حضرت ام کلثوم در خانه همسر بودند بدون شک همسرشان نیز بر سر سفره میبود، و به جای دو خورشت سه خورشت و به جای دو قرص نان سه قرص لازم بود، پس این موضوع نیز دلیلی دیگر است که ثابت میکند، ام کلثوم در آن وقت همسری نداشته اند تا با آنان سر یک سفره بنشینند. و مجلسی در چند صفحه بعد نیز چنین روایتی را نقل میکند که: حضرت علی؛ بعد از ضربت خوردن امام حسن؛ را به جای خود گذاشت تا با مردم نماز گذارد.

امام حسن؛ وقتی از نماز فارغ شدند بالای سر حضرت آمدند و گریستند... و آن حضرت را در حجره نزدیک مصلاي خود خوابانیدند **حضرت زینب؛ و حضرت ام کلثوم**؛ آمدند و در پیش آن حضرت نشستند و نوحه و زاری برای آن حضرت می کردند حضرت علی فرمود: ای دخترانم.....

(ثم ادخل عليه السلام إلى حجرته وجلس في محرابه . قال الراوي: واقبلت زينب وام كلثوم حتى جلستا معه على فراشه، وأقبلتا تند بانه وتقولان: يا أبتاه)¹

آقای قزوینی! خوب خواندی؟؟ حضرت زینب و ام کلثوم ب، یعنی دو دختر حضرت فاطمه ك که به وقت ضربت خوردن نزد پدرشان آمدند. شاید شما این روایت را ندیده اید و یا دیده و توان خواندن آن را نداشته اید؟

و مجلسی در چند صفحه بعد مینویسد: فعند ذلك صرخت زينب بنت علي؛ وام كلثوم وجميع نسائه²!!

و در صفحه بعدش ضمن روایتی مینویسد: ثم نادى الحسن عليه السلام باخته زينب و ام كلثوم وقال: يا اختاه..³ = سپس سیدنا حسن علیه السلام خواهرش زینب و ام کلثوم را صدا زد و گفت: ای خواهرانم...!!

و ما علينا إلا البلاغ، و ما على الكاذب إلا الخجل

و برای اینکه دیگر نگویند ام کلثوم ك در آن وقت در آنجا حضور نداشته این دو قول را نیز نقل میکنیم:

¹-بخارالانوار مجلسی ج42 ص289

²-بخارالانوار ج42 ص293

³-بخارالانوار ج42 ص294

طلق الأعمى عن جدته قالت: كنت أنوح أنا وأم كلثوم بنت علي علي ع؛¹
 طلق اعمى، از قول مادر بزرگش نقل می کند که می گفته
 است: من هم همراه ام کلثوم دختر علی علیه السلام برای
 آن حضرت نوحه سرایی می کردم.
 ابن عبدالبر نیز شعری را از ام هیثم دختر عریان نغی
 نقل میکند که به این ترتیب است:

ألا يا عين ويحك أسعدينا... ألا تبكي أمير المؤمنين

تبكي أم كلثوم عليه... بعبرتها وقد رأيت اليقينا

ألا قل للخوارج حيث كانوا... فلا قرت عيون الشامتينا

أفي شهر الصيام فجعتموننا... بخير الناس طراً أجمعينا²

ای چشم، وای بر تو، ما را خوشبخت کن، آیا
 امیرالمؤمنین گریه نمی کنی؟
**ام کلثوم اشک ریزان بر او گریه می کند که او یقیناً
 (مرگ او) را دیده است.**
 به خوارج بگو، هر جا که هستند، خوشحالی به خود
 نبینند.

آیا در ماه رمضان ما را جمع کرده اید؟! شما، بهترین کسی
 را که بر چهارپایان سوار می شد و آنها را رام می کرد و
 سوار بر کشتی می شد و کفش می پوشید و سوره های مثنوی و
 مثنی را خوانده است، کشتید!

نتیجه: ام کلثوم ك در آن تاریخ بیوه و ساکن خانه
 پدرشان بوده اند، و بعد از شهادت پدر و سرپرستان،
 پسر عموی ایشان با وی ازدواج میکند. (والله اعلم)

شبهه: ام کلثوم بهترین دختر امیر مؤمنان علیه السلام:

قاضی نعمان مغربی، از دانشمندان قرن چهارم شیعه در
 ضمن نقل روایتی از امیر مؤمنان علیه السلام، ام کلثوم
 را بهترین دختر آن حضرت معرفی می کند:

¹ - طبقات الکبری ابن سعد ج 3 ص 38 و انساب الاشراف، مقتل امیرالمومنین علی ابن ابیطالب

² - الاسی عاب ابن عبدالبر ج 3 ص 1132؛ بحار الانوار مجلسی ج 44 ص 299؛ جوهرة فی نسب الإمام علی وآله، البری ص
 123؛ اعیان الشریعه ج 3 ص 488؛ و شرح احقاق الحق مرعشی؛ اسد الغابة ابن اثیر ج 4 ص 39؛ تہذیب الکمال المزی ج 20
 ص 489؛ الوافی بالوفیات صفدی ج 21 ص 182 و سیل الہدی صالحی شامی ج 11 ص 307 و تاریخ الخلفا سریوطی و نہایة
 الأرب فی فنون الأدب نویری و...

قالت: قال علي عليه السلام يوماً لابنته أم كلثوم — وكانت خير بناته —: يا بنية ما أراي إلا أقل ما أصحك....

علي؛ روزی به دخترش ام کلثوم که بهترین دخترانش بود، فرمود: دیدار من و تو خیلی کم است.... در حالی که تردیدی وجود ندارد که زینب کبری، عقيلة الهاشمية، برترین دختر آن حضرت بوده است.

جواب:

نمیدانم آقای قزوینی واقعاً نادان هستند و یا اینکه خود را به نادانی زده اند! چون در نقل روایت گفته شده: وكانت خير بناته = بهترین دختران و نه بهترین دختر!! آیا فرق بین این دو را نمیدانید؟؟ این به آن معنی است که ام کلثوم بین همه دختران حضرت علی (که تعدادشان از 15 تا 28 نفر مختلف است) یکی از بهترین آنها بود و نه بهترین آنها و گذشته از آن این سخن نظر شخصی ولیده (راوی ماجرا) و یا خود نویسنده کتاب است چون که میبینیم این جمله: "وكانت خير بناته" در پرانتز ذکر شده.

ضمناً: سوالي دارم خدمت جناب قزوینی، که معیار برتری چیست؟ آیا انسان میتواند بین دو فرد نیک کردار (نعوذ بالله) خدایی کند و یکی را بر دیگری برتری دهد؟؟ این کار خداست یا بشر؟ خداوند میفرماید:

(﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ ذَاتَ الْفُلْهِ وَالْمَرْءُ إِذَا عَاهَدَ وَأَنَّهُ يَمُوتُ أَوْ يُجْرَىٰ أَوْ يَنْكِحُ مُرْتَضَةً أَوْ يَنْكِحُ مُكْرَهَةً فَزَيْنَبُ فَحَرَّمَ مَا كَفَرَ﴾ (الحجرات: ۱۳))

«بیگمان، گرامی ترین شما در نزد خداوند پرهیزگار ترین شماست، حقا که خداوند دانا و آگاه است.»

و خداست که عبادتهای ما را می سنجد نه من و شما!! گذشته از آن اگر برداشت مضحک شما صحیح باشد و منظور این است که ام کلثوم بهترین دختر است باز هم میگویم این چه ربطی به بحث دارد؟ یعنی اگر کسی ام کلثوم را بر زینب برتری داد شما نتیجه میگیرید که ام کلثومی و جود نداشته است؟؟!! آفرین! 20 و احسنت و صد رحمت بر مخ گنجشک!

شبهه: معاویه، از دختر چه کسی خواستگاری کرد؟

طبق نظر اهل سنت، معاوی ه بن ابوسفیان، از دختر عبد الله بن جعفر برای پسرش یزید خواستگاری کرد؛ اما با دخالت امام حسین علیه السلام نقشه معاویه خنثی شد و

امام حسین علیه السلام او را به ازدواج قاسم بن محمد بن جعفر در آورد.

این که این دختر چه کسی است، به دو صورت نقل شده است:

1. امّ کلثوم دختر حضرت زینب دختر حضرت زهرا سلام الله علیها؛
2. زینب دختر امّ کلثوم دختر حضرت زهرا سلام الله علیها.

بلاذری و حموی اعتقاد دارند که این دختر، فرزند حضرت زینب سلام الله علیها از عبد الله بن جعفر بوده:

معاویه، در نامه‌ای به مروان که از طرف او والی مدینه بود، نوشت تا از امّ کلثوم دختر عبد الله بن جعفر که مادرش زینب دختر علی و مادرش فاطمه دختر رسول خدا است، برای پسرش یزید خواستگاری نماید.

اما برخی دیگر از عالمان اهل سنت، آن را دختر امّ کلثوم از عبد الله بن جعفر دانسته‌اند.

أبو الفرج نهروانی و ابن عساکر از علمای اهل سنت می‌نویسد:

دختر مسور بن مخرمه از پدرش نقل کرده است که گفت: معاویه به مروان والی مدینه نامه‌ای نوشت تا از دختر عبد الله بن جعفر به نام زینب که مادرش امّ کلثوم دختر علی و فاطمه دخت گرامی رسول خدا ص بود، خواستگاری نماید.

جواب

1- در سلسله راویان روایت دوم (روایت ابن عساکر) دو شخص دروغگو دیده میشوند اولی، ابو العز ابن کادش است، که ابن نجار در موردش میگوید: در نقل روایت ضعیف، مغلط، دروغگو است و احتیاجی به او نیست. عبد الوهاب الأنمّاطی گوید: مخطلت است.

إبراهیم بن سلیمان میگفت: شنیدم از ابالعز ابن کادش که میگفت: بر حضرت رسول ص حدیث وضع کرده ام!

ابی القاسم، علی بن حسین حافظ گوید: این دلیلی بر جهل ابن کادش است چون او افتخار میکند که حدیث دروغ به پیامبر ص نسبت میدهد.¹

و دومین شخص، محمد بن عمر واقدی است که بخاری میگوید: او متروک الحدیث است و احمد و ابن مبارک و ابن نمیر و اسماعیل بن زکریا او را ترک کرده‌اند. و در جای دیگر امام احمد او را دروغگو و یحیی بن معین او را ضعیف و امام

¹ - سری اعلام النبلاء ج 38 ص 20؛ لسان المیزان ابن حجر ج 1 ص 218، بیروت، لبنان، 1971م

مسلم و نسائی او را متروک و غیر ثقہ میدانند¹ . و همینطور روایت اول از (بلاذری و حموی) نیز کذب است چون در آن روایت هم واقدی وجود دارد که شرح حالش گذشت. پس در درجه اول چنین روایاتی که سندشان تا به این حد مجروح است غیر قابل استناد هستند، ولی جدای از سند متن آن نیز پر از اشکال است. چون همینطور که آقای قزوینی نقل کرده اند این روایت به دو شکل زیر نقل شده:

1- (روایت بلاذری و حموی) معاویه، در نامه‌ای به مروان که از طرف او والی مدینه بود، نوشت تا از **امّ کلثوم دختر عبد الله بن جعفر** که **مادرش زینب دختر علی** و مادرش فاطمه دختر رسول خدا است، برای پسرش یزید خواستگاری نماید.

2- (روایت ابن عساکر و نهروانی) دختر مسور بن مخرمه از پدرش نقل کرده است که گفت: معاویه به مروان والی مدینه نامه‌ای نوشت تا از **دختر عبد الله بن جعفر به نام زینب** که **مادرش امّ کلثوم** دختر علی و فاطمه دخت گرامی رسول خدا ص بود، خواستگاری نماید.

مشخص است که روایت دوم دروغ محض است (البته اگر هر دو دروغ نباشند!) چونکه:

اولاً: حضرت عبدالله بن جعفر از سیده زینب (اگر ام کلثوم را همان زینب فرض کنیم) دختری به اسم زینب نداشته است!! و این بدون بحث و جدل ثابت است.

چنانچه قبلاً گفته شد، علما در ذکر فرزندان زینب اختلافها کرده اند ولی خوشبینانه ترین موضع آن است که حضرت زینب² دو دختر داشته به نامهای ام کلثوم و ام عبدالله² پس این زینب از کجا آمد که معاویه بخواهد به خواستگاری او بیاید؟

حضرت عبدالله بن جعفر ب نه تنها از زینب کبری بلکه از هیچ کدام از همسرانش فرزندی به نام زینب نداشته اند.

ابن قتیبه میگوید:

ولد عبد الله بن جعفر سبعة عشر ابناً و بنتین، وهم: جعفر الأكبر، وعلی، وعود الأكبر، وعباس، و**أم کلثوم**، أمهم زینب بنت علی بن أبی طالب من فاطمة بنت رسول الله ص، و محمد، وعبید الله، و أبو بکر، أمهم الخوصاء بنت حفصة أحد بنی تیم الله بن ثعلبة. و صالح، و موسی، و هارون، و یحیی، و أم

¹ - تمذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی ج 9 ص 324 رقم 606؛ تمذیب الکمال المزی ج 26 ص 180-181

² - مصعب بن عبدالله الزهیری، نسب قریش ص 82. دارالمعارف للطباعة و النشر

آیها، أمهم لیلی بنت مسعود بن خالد النهشلی، تزوجها بعد علی بن ابی طالب . ومعاویة، وإسماعیل، وإسحاق، والقاسم لأمهات أولاد، والحسن، وعون الأصغر، وأمهما حمانة بنت المسیب الفزارية . قال: والعقب من ولد عبد الله بن جعفر لإسماعیل، وإسحاق، وعلی، ومعاویة .¹

حال اگر به فرض محال هر دوی اینها (زینب وام کلثوم بنت علی) یک نفر باشند چگونه میتوان بین این دو روایت را جمع کرد؟؟ نام دختری که از او خواستگاری شده چیست؟؟ زینب یا ام کلثوم؟؟ تردیدی نیست که ع بدالله بن جعفر دختری به اسم زینب نداشته پس نتیجتاً روایت دوم کذب محض است.. گذشته از آن باز هم میگویم که : اگر شما به همین راحتی با این دو روایت منکر ام کلثوم میشوید ما هم میتوانیم منکر زینب شویم! آن هم به وسیله روایاتی که ام کلثوم را نیز در ردیف همسران عبدالله بن جعفر قرار داده اند!!!

شبهه: در شام چه کسی دفن شده است:

در رحله ابن بطوطه (متوفای 779هـ) در هنگام سفر به شام به جای زیارت قبر زینب بنت علی میگوید قبر ام کلثوم دختر علی در نزدیکی دمشق و... ابن بطوطه: در نزدیکی شهر و یک فرسخ مانده به آن، بارگاه ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب از فاطمه علیهم السلام قرار دارد، برخی گفته اند که اسم او زینب بوده و چون شباهت به خاله آن حضرت داشته، رسول خدا ص کنیه او را ام کلثوم نهاده است. از سخن ابن بطوطه به این نتیجه می رسیم که این مدفن متعلق به ام کلثوم است و **ام کلثوم همان حضرت زینب سلام الله علیها است** که رسول خدا این کنیه را به خاطر شباهت به دخترش به او داده است. و نمی تواند ام کلثوم دختر حضرت زهرا باشد؛ چرا که طبق نظر افرادی که ام کلثوم را غیر از حضرت زینب می دانند، ام کلثوم در مدینه دفن شده نه در شام.

حموی در معجم البلدان نیز این بارگاه را متعلق به ام کلثوم می داند: قبر ام کلثوم در راویه دمشق است.

¹-رجوع شود به: تهذیب الاسماء امام نووی ج 1 ص 362 / انساب الاشراف ج 1 ص 67 و 68 و همچنین جمهرة أنساب العرب

ابن حزم ؛ نسب قریش مصرعب زینری در باب ولد جعفر بن ابی طالب

ابن جبیر اندلسی نیز در سفرنامه خود، آن را مدفن امّ کلثوم می‌داند:

از زیارتگاه های اهل بیت ؛ محل دفن امّ کلثوم دختر علی علیه السلام است که بر او زینب صغری می گویند و امّ کلثوم کنیه ای است که رسول خدا به او داده است؛ چون به دخترش امّ کلثوم شباهت داشته است . این زیارتگاه در روستای يك فرسخی دمشق است که مسجدی بزرگ و موقوفاتی دارد، من آن جا را زیارت کرده و شبی آن جا ماندم . و عبد الرزاق بیطار، از عالمان قرن چهاردهم، تصریح می‌کند که امّ کلثوم همان حضرت زینب و این مدفن مربوط به آن حضرت است:

راویه، در سمت قبله و شرق شام روستای است که سه مایل با شام فاصله دارد . در این روستا زینب دختر علی بن ابوطالب و فاطمه زهرا که کنیه اش امّ کلثوم است، دفن شده است.

در تاریخ مدینه دمشق نیز وی را امّ کلثوم می‌خواند؛ اما می‌گوید نمی‌دانم این دختر کدام امّ کلثوم است؛ زیرا امّ کلثوم دختر علی همسر عمر در مدینه مرده است:

ابن عساکر: مسجد راویه، مسجدی است تازه تأسیس و تجدید بنا شده بر قبر امّ کلثوم، و این امّ کلثوم دختر رسول خداص که همسر عثمان بوده نیست؛ چون او در زمانی زندگی پیامبر از دنیا رفت و در مدینه دفن شد، و نیز دختر علی از فاطمه که همسر عمر بود نیز نیست؛ زیرا او با فرزندش زید در يك روز از دنیا رفتند که در بقیع دفن شده‌اند.

بهترین راه حل این است که امّ کلثوم همان حضرت زینب باشد.

جواب:

همه اقوالی که آقای قزوینی نقل کردند به جز قول ابن عساکر و عبدالرزاق بیطار (متوفی 1335) صریحاً از ام کلثوم کبری صحبت میکنند نه زینب کبری ولی چگونه آقای قزوینی نتیجه گرفته اند که این قبر زینب است، نمیدانم!!

اولاً: ابن بطوطه و ابن جبیر میگویند: این قبر، قبر زینب صغری است که کنیه اش ام کلثوم بود.

و میرزا علی خان امیر الدوله نیز متنی که بر سنگ نوشته ای که از آن مقبره استخراج شده است را اینگونه

مینویسد: «هذا قبر زينب الصغرى المكناة بام كلثوم ابنت علي بن ابيطالب ؛ امها فاطمة كالبتول سيدة نساء العالمين ابنت سيد المرسلين محمد خاتم النبيين ص»¹

این قبر زینب صغری! است که کنیه او ام کلثوم و دختری علی س از فاطمه ک، سرور زنان دو جهان و دختر سرور پیامبران و آخرین پیامبر، محمد ص است.

و امروزه نیز، قبل از ورود به مرقد، این تابلو نصب است که روی آن نوشته:



«هذا ضريح سيدة زينب الصغرى الملقبة بام كلثوم بنت الامام علي ابن ابيطالب عليهما السلام».

همانطور که ملاحظه کردید نام صاحب مرقد را زینب صغری نوشته اند و نه زینب کبری! و تا به حال

کسی زینب کبری را زینب صغری نخوانده! (الاقزويني ها!) و همانطور که قبلاً طبق گفته علمای اهل تشیع گذشت، اسم سیده ام کلثوم، زینب صغری بوده است. که از جمله آنها شیخ مفید و طبرسی هستند، که ایشان زینب صغری (همسر حضرت عمرس) را مکنی به ام کلثوم میدانند نه زینب کبری را!²

ابن البطریق به وقت نام بردن از فرزندان حضرت علی؛ مینویسد: «أولاده أمير المؤمنين عليه السلام سبعة وعشرون ذكراً وأنثى: (1 و 2) الحسن والحسين عليهما السلام. (3) زينب الكبرى. (4) زينب الصغرى المكناة أم كلثوم. أمهم فاطمة البتول سيدة نساء العالمين ابنة سيد المرسلين محمد خاتم النبيين...»³

¹ - سفرنامه حج، می‌رزا علی‌خان امین‌الدوله صدراعظم، مقدمه کتاب، ص 3.

² - الامالی شریخ المفید، ج 1، ص 354؛ اعلام الوری طبرسی، ص 203

³ - العمدة ابن البطریق ص 30 - 31

شیخ مفید نیز نام فرزندان امیرالمؤمنین؛ را این گونه برمی‌شمرد: «الحسن و الحسين و زينب الكبرى و زينب الصغرى المكناة ام كلثوم أمهم فاطمة البتول سيدة نساء العالمين .»¹

طبرسی نیز می‌نویسد: «كان لفاطمة؛ خمسة اولاد ذكر و انثى: الحسن و الحسين؛ و زينب الكبرى و زينب الصغرى المكناة بأم كلثوم؛ و ولد ذكر قد أسقطته فاطمة لك بعد النبي ص..»²

پس به هیچ وجه نمیتوان آن قبر را قبر زینب کبری همسر عبدالله بن جعفر دانست مگر اینکه نام او را از زینب کبری به زینب صغری تغییر دهیم! (که از امثال قزوینی بعید نیست!)

در ضمن ام کلثوم همسر حضرت عمرس شبیه به ام کلثوم بنت نبیص بوده اند چنانکه محدث قمی در نفس المهموم ص 431 نقل از ابن بطوطة در کتاب تحفة النظار فی غرائب الأمصار می‌نویسد: پیغمبر برای شباهت حضرت ام کلثوم؛ به خاله اش ام کلثوم دختر پیامبرص، او را هم ام کلثوم کنیه نهاد.

و همانطور که ثابت شد ام کلثوم لقب همسر حضرت عمرس بوده است و چنانچه در عرب متداول است، کنیه جای اسم را گرفت، به جای اینکه زینب صغری علیها السلام نامیده شوند به ام کلثوم علیها السلام معروف گردیده اند.

دوماً: در هیچ روایتی ذکر نشده که حضرت زینب کبری از مدینه خارج و به شام رفته باشند.

چنانکه سید محسن امین، صاحب "اعیان الشیعه" میگوید: اما قبری که در دهستان راویة در نزدیک دمشق وجود دارد، منسوب به زینب صغری مکنی به ام کلثوم است. چنان

¹ - کشف الغم، ج 2 ص 67؛ الامالی شریخ مفید، حاشیه ص 322

² - تاج الموالید طبرسی ص 18 و 32؛ بحار الانوار مجلسی ج 42، ص 74 و 89؛ العمده ابن البطریق ص 29؛ عمده الطالب،

ص 29؛ المستجد من الإرشاد، حلای ص 139 - قم

که من خود نیز آن را بر سنگی که بر قبر این زن بود مشاهده کردم و نیز ابن جبیر بدان اشارت کرده است. اگر چنین باشد این زینب خواهر امام حسین؛ است (منظور محسن امین زینب کبری است). اما چگونه او به شام رفته و در آنجا وفات یافته و دفن شده، خداوند بر صحت این قول داناتر است! در تاریخ و آثار باقی مانده در نزد ما، هیچ گونه اشاره‌ای بر این واقعه دیده نمی‌شود.¹

و در جایی دیگر می‌گوید: بازگشت حضرت زینب علیها السلام پس از فاجعه کربلا به مدینه، قطعی و مسلم است اما خروج مجدد او از این شهر ثابت نشده است، بنابراین باید گفت: در مدینه وفات یافته و در همانجا دفن شده است، گرچه تاریخ وفات و محل دفنش دقیقاً روشن نباشد.² و باز هم می‌گوید: وقد جرت عادة كثير من الناس إذا رأوا ما لا يعلمون وجهه أن يخرعوا له وجها فتارة يكون له صورة ظاهرية وتارة يكون خرافيا وتارة يزيد على الخرافة كهذا فبعض الناس لما زعموا أن القبر المنسوب إلى السيدة زينب بقرية راوية بقرب دمشق هو منسوب إلى زينب العقيلة اخترعوا لذلك وجوها من التأويل الباطل.³

و عادت عده زیادی از مردم این است، در صورتی که علم ندارند چیزی را اختراع میکنند که این اختراعات چندین صورت است: بعضی آن را به صورت ظاهری و بعضی به صورت خرافه و بعضی بیشتر از خرافات، چنانکه بعضی از مردم می‌پندارند، قبری که منسوب به سیده زینب در روستای راویه نزدیک دمشق است، آن زینب را زینب عقيله (دختر حضرت علی) میدانند و این را اختراع کرده و چندین شکل از تاویلات باطل در این مورد کرده اند!!

خلاصه اینکه آقای قزوینی برای بررسی این مورد به کتاب اعیان الشیعه سید محسن امین مراجعه کنند تا با سر و کله زدن با ادله‌های هم‌مذهبشان، یک راهی برای خودشان باز کنند! تا مشخص شود که جناب قزوینی مخترع هستند و جزء همان عده کثیری از مردم بی‌علم به حساب می‌

¹- اعیان الشیعه ج 1 ص 327

²- اعیان الشیعه، ج 7، ص 136 و 137.

³- اعیان الشیعه ج 5 ص 17

آیند و یا اینکه این صفات به محسن امین (صاحب اعیان الشیعه) برمیگردد!!

سوماً: همانطور که قبلاً نیز اشاره شد در اینکه قبر زینب کبری در چه شهری است بین علمای اهل تشیع درگیری! ه ای وجود دارد که عده ای آن را در مدینه و بعضی در مصر و بعضی در شام میدانند! در مورد مقبره شام شکی نیست که آن قبر، قبر زینب کبری نیست. ولی قبر ام کلثوم هم نیست، همانطور که ابن عساکر میگوید:

« مسجد راویة مستجد علي (قبر) أم کلثوم. و أم کلثوم هذه لیست بنت رسول اللہ ص التي كانت عند عثمان؛ لأن تلك ماتت في حياة النبي ص و دفنت بالمدينة و لا هي أم کلثوم بنت علي من فاطمة التي تزوجها عمر بن الخطاب س لأنها ماتت هي و ابنها زيد بن عمر بالمدينة في يوم واحد و دفنا بالبقیع. و إنما هي امرأة من أهل البيت سمیت بهذا الاسم و لا یحفظ نسبه¹

مسجد راویه بر قبر ام کلثوم است. این ام کلثوم دختر رسول خداص نیست که همسر عثمان بود؛ زیرا او در زمان حیات پیامبرص از دنیا رفت و در مدینه دفن گردید. همچنین دختر علی؛ از فاطمه ك نیست که عمر بن خطاب س با او ازدواج کرد؛ زیرا او و پسرش زید بن عمر در مدینه و در یک روز درگذشتند و در بقیع مدفون گردیدند. این شخص زنی از اهل بیت به نام ام کلثوم است که نسبش حفظ نشده است».

و همچنین در تذکره زینب کبری از محل دفن ایشان صحبتی نمیکند.²

چهارماً: قدیمی ترین منبعی که در مورد این قبر سخن گفته ابن عساکر است و ما قبل او کسی به آن قبر اشاره ای نداشته است که به احتمال قوی قبل از آن تاریخ کسی ادعایی نکرده که آن قبر از آن اهل بیت است. و همینطور تا قبل از قرن نه "9" هیچ شخصی ادعا نکرده که این مقبره بر قبر حضرت زینب کبری همسر عبدالله بن جعفر بنا شده است. و ادعاهایی که در این مورد شده همه مربوط به

¹ - تاریخ مدینه دمشق، ج 2، ص 309 - 310.

² - تاریخ مدینه دمشق، ج 69، ص 174 به بعد.

قرن 9 به بعد است که طبق ادله های موجود ادعای ایشان پوچ است.

نتیجه: همانطور که در محل قبر زینب کبری اختلاف هست در مورد قبر ام کلثوم نیز اختلافی مشاهده میشود و این چیز بسیار عادی است چونکه میبینیم در مورد محل دفن سر سیدنا حسین؛ شش قول!! وجود دارد.

1- علی بن حسین علیه السلام همراه زنان (از شام) خارج شد و سر حسین؛ را به کربلا باز گرداند.¹

2- کنار قبر حضرت علی؛ دفن شد.²

3- مسجد رقه در کنار فرات 4- بقیع نزد قبر مادرش فاطمه علیها السلام 5- دمشق 6- قاهره³

برای ما ثابت است که قبر ام کلثوم؛ در بقیع است همانطور که ابن عساکر فرمودند: أم کلثوم بنت علی من فاطمة التي تزوجها عمر بن الخطاب لأنها ماتت هي و ابنها زيد بن عمر بالمدينة في يوم واحد و دفنا بالبقيع⁴

ام کلثوم دختر علی؛ از فاطمه ك که عمر بن خطاب با او ازدواج کرد؛ او و پسرش زید بن عمر س در مدینه و در یک روز درگذشتند و در بقیع مدفون گردیدند.

خلاصه اینکه آن قبر یا ساختگیست و نیت سازنده هم (احتمالاً) خالی کردن جیب زائرین از همه جا بی خبر بوده است.⁵ و یا همانطور که ابن عساکر فرمودند: قبر یکی از اهل بیت است که نسبش ثبت نشده، ولی به احتمال قوی این قبر از آن ام کلثوم صغری دختر حضرت علی؛ می باشد که در کربلا نیز حضور داشته و به همین دلیل نیز کنار قبر سیده

¹ - الامالی صدوق، مجلس سری و ی کم، ص 232؛ روضة الواعظین ص 192؛ و بحار الانوار، ج 45، ص 140

² - کامل الزیارات ابن قولوی قمی، ص 84 مؤسسه نشر الفقاهة؛ الکافی کلای، ج 4، ص 571-572؛ تهذیب الاحکام طوسی، ج 6، ص 35-36 و ابن شهر آشوب، ج 4، ص 85.

³ - تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی، ص 265، 266؛ ایحان الشریعة، ج 1، ص 626، 627 و همو، لواعج الاشجان، ص

247-250؛ محمدامین امینی، ج 6، ص 321، 337.

⁴ - تاریخ مدینه دمشق، ج 2، ص 309-310.

⁵ - ابن بطوطه می گوید: و عایه مسجد کبیر و حوله مساکن و ... /رحلة ابن بطوطه، بیروت، ص 117. و بر آن قبر مسجد

بزرگی ساخته اند. ... این از گمراهی اهل تشریح است زیرا با این کار لعنت بیامبرص را برای خود می خردند، محمدص

فرمودند: لعنة الله على اليهود والنصارى اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد (صحیح حین و ص وسائل الشریعة ج 3 ص 235 و من

لای حضره، بحار الانوار و..)

سکینه دختر سیدنا حسین؛ که از حاضرین در واقعه ی کربلا بوده دفن شده اند.



شبهه: چه کسانی از زنان اهل بیت، در کربلا اسیر شدند قاضی نعمان مغربی در شرح الأخبار، نام تمام اسیران کربلا را نقل می‌کند؛ اما در میان آن‌ها نامی از حضرت زینب سلام الله علیها نی برد: افرادی که در روز عاشورا به اسارت گرفته شدند، یکی از آنان علی بن حسین علیه السلام است که بیمار بود و از زنان امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب است و امّ حسن دختر علی بن ابوطالب و فاطمه و سکینه دختران حسین بن علی علیه السلام بوده اند. با توجه به کنیه حضرت زینب که امّ کلثوم بوده، به احتمال زیاد، مقصود از امّ کلثوم همان حضرت زینب باشد؛ چرا که به اتفاق همگان حضرت زینب در کربلا حضور داشته است و وجود امّ کلثوم دختر دیگر امیر مؤمنان علیه السلام جای تردید دارد.

جواب:

در متنی که قزوینی نقل کرده اند اسم دو تن از فرزندان حضرت علی؛ به نامهای ام کلثوم و ام الحسن آمده است. در مورد ام کلثوم، قبلاً در جواب شبهه یک خطبه به نام دو نفر توضیح دادیم که او ام کلثوم دختر فاطمه نیست. و اما اینکه چرا نام زینب در میان اسرا ذکر نشده؟

محض اطلاع آقای قزوینی!!! معروفترین و بی شبهه ترین کنیه حضرت زینب؛ ام الحسن است. در انساب الطالبین می خوانیم: " زینب کبری دختر امیرمومنان؛ که کنیه اش " ام الحسن" بود، از مادرش زهرا؛ روایت می‌کرد. سیدجعفر آل بحر العل وم در تحفة العالم میگوید: زینب الکبری زوجة عبد الله بن جعفر تکتی "أم الحسن"¹ و تقریباً در اکثر کتب که از اسرای کربلا نام برده اند، نام سه دختر حضرت علی؛ آمده است: زینب همسر عبدالله بن جعفر، ام کلثوم، و فاطمه² پس منظور قاضی نعمان از ام الحسن بنت علی؛ همان حضرت زینب هستند. هر کس که نداند و بداند که نداند ... لنگان خرد لنگ به مقصد برساند هر کس که نداند و نداند که نداند ... ن— ا د ا ن م — ر ک ب ا ب د ا ل — د ه ر ب م ا ن د

شبهه: میراث فاطمه، فقط به ام کلثوم رسید:

علامه مجلسی رضوان الله علیه به نقل از مصباح الأنوار می‌نویسد: فاطمه سلام الله علیها در لحظه احتضار به علی علیه السلام فرمود: وقتی از دنیا رفتم، خودت غسل مرا به عهده بگیر، کفن بر من بپوشان، بر پیکرم نماز بخوان، مرا در قبر قرار ده، سنگ خد را بگذار، خاک روی بد تم بریز، بالای سرم بنشین و قرآن و دعا زیاد بخوان؛ چون در آن لحظه میت به همنشین زندگان بسیار محتاج است. و تو را ای علی به خدا می‌سپارم و سفارش می‌کنم که به فرزندانم خوبی کن. سپس فاطمه، ام کلثوم را به خودش چسپاند و فرمود: هنگامی که این دخترم به سن رشد و بلوغ رسید، وسائل منزل مال او است و او را به خدا می‌سپارم.

¹ - به نقل از زینب الکبری، للنقدی ص 22 و 29. و از قول شریخ نقدی ص 16-17 و مراجعه شود به فضائل زینب. س.ری د

احمد موسوی

² - قصه کربلا، ص 405؛ تنقیح المقال، ج 2، ص 24 و 72 و 79 و ج 3 ص 72؛ الکامل ابن اثیر، ج 4، ص 88؛ نفس المهموم، ص 456؛ العقد الفرید، ج 4، ص 171؛ مقاتل الطالبینی، ص 119؛ ریاحین الشریعه، ج 3، ص 15 و 307 و 308 و 317 و ج 4 ص 225 و 255؛ ابصار العین، ص 130 ... بعضی از علما سه دختر دی‌گر حضرت علی؛ به نامهای رقیه (3 ساله) و ام هانی و صفیة را نیز جزء اسرا نام برده اند و الله اعلم.

طبق متن روایت، وسائل خانه حضرت زهرا سلام الله علیها فقط به ام کلثوم رسیده است؛ حال چگونه می توان آن را طبق نظر افرادی که ام کلثوم و زینب را دو نفر می دانند، توجیه کرد؛ با این که طبق نظر آن ها حضرت زینب از ام کلثوم بزرگتر بوده است.

جواب

در این شبهه نیز تکیه بر دروغی شده که قبلاً کذب بودنش ثابت شد و آن هم اینکه ام کلثوم از زینب کوچکتر بوده!!! و روایت فوق نیز شاهی دیگر بر ادعای ما و بر دروغ بودن ادعای مدعی است. گذشته از اینها روایت نقل شده به کلی دروغ است چون در روایت آمده که فاطمه ك وصیتش را به علی؛ گفت ولي صحیح آن است که وصیت را به اسماء بنت عمیس ك گفت¹ و در روایت فوق آمده که خطاب به علی؛ فرمود: خودت غسل دادم را بر عهده بگیر ولي شیعه نقل میکند که اسماء بنت عمیس ك در این کار شرکت داشت² و البته در بعضی روایات کذب دیگر نقل شده که فاطمه ك قبل از وفات، خودشان خود را غسل داده و گفته اند که من خود را غسل داده ام پس بعد از وفات مرا غسل ندهید!³

شبهه: ازدواج عمر با حضرت زینب سلام الله علیها!!!

برخی از عالمان اهل سنت تصریح کرده اند که خلیفه دوم با حضرت زینب سلام الله علیها ازدواج کرده است!!!. عبد الحی کتانی می نویسد:

مختار کنتی به نقل از دمیری می نویسد: بزرگترین مهریه ای که تاکنون شنیده ایم، مهریه ای بود که عمر برای ازدواج با زینب دختر علی قرار داد، مبلغ این مهریه عبارت بود از چهل هزار دینار. وهنگامی که از این مهریه سنگین از وی سؤال شد گفت: من میلی به زنان ندارم؛ ولی از رسول خدا شنیدم که فرمود: تمام نسبهها و سببها در قیامت قطع می شود؛ مگر سبب و نسبت داشتن با من؛ بنابراین دوست داشتم تا نسبت بین من و رسول خدا محکم و استوار بماند و لذا با دختر وی همانگونه که با دختر من ازدواج کرد،

¹ - الأمال، طوسی، ج 1، ص 107.

² - الأمال، شریخ طوسی، ج 1، ص 107 - جلاء العیون، مجلسی، ص 242-235.

³ - بحار الانوار، ج 43 صص 172 و 183 و 187.

ازدواج نمودم و این مهریه سنگین را هم به جهت دامادی رسول خدا به عهده گرفتم. این نیز نشان می دهد که امّ کلثوم و حضرت زینب سلام الله علیها يك نفر بوده اند و با توجه به این که می دانیم حضرت زینب سلام الله علیها با خلیفه دوم ازدواج نکرده است، نتیجه می گیریم که اصل ازدواج خلیفه با دختر امیر مؤمنان علیه السلام افسانه ای بیش نیست.

جواب:

اولاً شیخ عبدالحی متوفی 1382 و نزدیک به عصر ماست و باید گفت ایشان از کجا چنین سخنی را آورده اند؟! آیا تا به این حد عاجزید که دنبال اشتباهات و سهوهای علما میگردید تا به مقصد خود برسید؟! گذشته از آن همانطور که قبلاً نیز گفتم کنیه ام کلثوم زینب صغری بوده است. و منظور شیخ نیز زینب الصغری المکناه بام کلثوم بوده است. چنانکه در نقل شیخ الدمیری که ایشان به آن ارجاع داده اند صریحاً ام کلثوم آمده: و تزوج عمر ام کلثوم بنت علی رضی الله عنه ، وأصدقها أربعین ألف درهم¹ پس اصل مرجع نیز به ازدواج با سیده ام کلثوم تصریح کرده است و منظور شیخ عبدالحی هم همان زینب الصغری است که گفتیم کنیه ام کلثوم بوده است.²

شبهه: ام کلثوم در کربلا حضور داشت:

افرادی که امّ کلثوم را غیر از حضرت زینب سلام الله علیها می دانند، معتقدند که امّ کلثوم در زمان امام حسن علیه السلام در مدینه از دنیا رفته و در بقیع به خاک سپرده شده است؛ اما طبق برخی از مدارک موجود در کتاب های اهل سنت، امّ کلثوم در قضیه کربلا نیز حضور داشته است. چنانچه از خطبه امّ کلثوم در کوفه به نقل از بلاغات النساء آمده بود:

قالت أبدأ بحمد الله والصلاة والسلام على جدی أما بعد یا أهل الكوفة...

چنین گفت که: با ستایش خدا آغاز به سخن می کنم و درود و سلام بر جدّ خویش می فرستم. ای اهل کوفه!...

¹ - حیاة الحیوان الکبری، دمیری ص 482، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان، 2003 م

² - الشیخ المفید، ج 1، ص 354؛ و العمدة ابن البطریق ص 30؛ مستدرک سفینة البحار ج 4 ص 313؛ بحار الانوار ج 42 ص 74؛ مستدرکات علم رجال الحدیث ج 8 ص 559؛ قاموس الرجال ج 12 ص 216؛ ایحیوان الشریعة ج 1 ص 326؛ الفصول المهمة فی معرفة الائمة ابن صباغ حاشیه ج 1 ص 647، دار الحدیث للطباعة والنشر؛ محدث قمی در نفس المهموم ص 431

و جمال الدین بغدادی از عالمان قرن ششم اهل سنت در
 بستان الواعظین می‌نویسد:
 «فطلن ورأس الحسين بينهن مصلوب تسع ساعات من النهار وإن أم كلثوم رفعت رأسها فرأت رأس
 الحسين فبكت وقالت يا جداه تريد رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا رأس حبيبك الحسين
 مصلوب».

سر مبارك امام حسين عليه السلام را حدود 9 ساعت در
 برابر اسیران بالای نیزه قرار دادند، امّ کلثوم به بالا
 نگاه کرد، سر پدر را در برابر آفتاب بالای نی مشاهده
 کرد عرضه داشت: ای جد بزرگوار و ای رسول خدا ص این
 سر محبوبت حسین است که بالای نی قرار دارد.
 در این روایات، امّ کلثوم، رسول خدا ص را جد خویش
 معرفی می‌کند؛ و اگر قبول کنیم که طبق نظر مشهور اهل
 سنت، امّ کلثوم در زمان حیات امام حسن و امام حسین
 علیهما السلام، از دنیا رفته است، این روایات هیچگونه
 توجیهی جز حمل امّ کلثوم، بر حضرت زینب علیها السلام
 ندارد

جواب:

1- وقتی از روایات شیعه وسنی در منابع حدیثی،¹ فقهی² و
 تاریخی³ و فتوای علما⁴ خبر داده‌اند که امّ کلثوم و پسرش
 زید در یک روز و قبل از واقعه کربلا از دنیا رفته
 اند. دیگر همه این روایات ارزش خود را از دست می‌دهند
 مانند روایت بلاغات النساء که پوچ بودنش قبلاً آشکار شد.
 شما دقت کنید به متن ترجمه آقای قزوینی آنجا که مینویسند:
 امّ کلثومك به بالا نگاه کرد، سر پدر را در برابر آفتاب
 بالای نی مشاهده کرد.

¹ - تہذیب الاحکام الطوسی، ج 9، ص 362؛ وسائل الشریعہ الحر العاملی، ج 26، ص 314؛ سنن الدارمی، ج 2، ص 379؛

مستدرک الحاکم، ج 4، ص 346 (هذا حدیث اسنادہ صحیح و فیہ فوائد منها)؛ السنن الدارقطری، ج 4، ص 40 دارالکتب

اسلامیہ؛ سنن الکبریٰ بیہقی، ج 6، ص 222 و المصنف ابن ابی شیبہ ج 4 ص 133

² - مسالک الافہام الشہید الثانی، ج 13، ص 270؛ جواهر الکلام، جواهری، ج 39، ص 308؛ کشف اللثام الفاضل الہندی
 ج 2، ص 312، مکتبۃ المرعشی، قم؛ المدونۃ الکبریٰ الامام مالک ج 3، ص 385، مطبوعۃ السعادت مصر؛ المغری ابن قدامہ، عبد اللہ بن محمد

الخبزائی ج 7، ص 187، دارالکتاب العربی، بیروت؛ الشرح الکبیر ابن قدامہ، عبدالرحمن ج 7، ص 156، دارالکتاب العربی، بیروت

³ - المنمق، البغدادی ص 310

⁴ - منابع فقہی شماره قبل؛ ریاض المسائل (ط ق حجریہ) الطباطبائی، ج 2، ص 380؛ مستند الشریعہ (ط ج)، النراقی ج 19،

ص 452، موسسہ آل البیت، قم، 1419 ق، و منابع دی‌گر...

اگر نفهمیدید دوباره بخوانید! آقای قزوینی میگویند: ام کلثوم سر پدر خود را بالای نی مشاهده کرد یعنی این ام کلثوم دختر امام حسین؛ است که سر امام حسین؛ را آنجا مشاهده کردن د پس واضح است که حضرت رسول ص جد دختران سیدنا حسین؛ محسوب میشوند.

در روایت تصریح نشده که این ام کلثوم کدام ام کلثوم است ولی آقای قزوینی خودشان تصریح کردند که این ام کلثوم دختر سیدنا حسین؛ هستند. به این میگویند چوب خدا که انصافاً صدا ندارد ! اما...!

اما ما دخ تری به نام ام کلثوم ك برای سیدنا حسین؛ نمیشناسیم که در کربلا نیز حضور داشته باشند و نمیدانم آقای قزوینی چگونه اینگونه ترجمه کرده اند . ولی بین اسرای زنان ازبني هاشم در واقعه کربلا ام کلثوم دیگری نیز وجود دارد که او ام کلثوم دختر عبدالله بن جعفر از زینب کبری می باشد که همراه همسرش قاسم بن محمد بن جعفر آنجا حضور داشت و شوهرش نیز جزو شهدای کربلا هستند. پس در اینجا دو احتمال وجود دارد.

1- این ام کلثوم دختر سیدنا حسین؛ است به تصریح جناب قزوینی!!

2- این ام کلثوم دختر زینب کبری؛ هستند که ایشان نیز میتوانند حضرت رسول ص را به عنوان جد خود محسوب کنند. که در صورت صحت این روایت بی سند، گزینه دو بر حقیقت نزدیکتر خواهد بود.

نتیجه گیری قزوینی!:

با توجه به شواهدی که ذکر شد، دختری به نام ام کلثوم از حضرت زهرا سلام الله علیها، جای تردید دارد؛ بلکه می توان گفت که ام کلثوم همان حضرت زینب سلام الله علیها است. هنگامی که ام کلثوم و حضرت زینب يك نفر شدند، اصل ازدواج با عمر منتفی می شود؛ زیرا همه می دانند که عبد الله بن جعفر همسر آن حضرت بوده است و نه کسی دیگر.

جواب:

طبق شواهدی که ما ذکر کردیم حضرت فاطمه؛ دو دختر داشته اند و همینطور در کربلا نیز دختری به نام زینب و دختری

به نام ام کلثوم حضور داشته اند، پس اگر روایتی خلاف این حقایق تاریخی باشد آن روایات مردود میشوند نه اینکه بر حقایق تاریخی خللی وارد شود.

﴿...﴾ (الاسراء: 81).

و بگو حق آمد و باطل نابود شد آری باطل همواره نابودشدنی است.

شبهه: منکرین ازدواج در اهل بیت به اقرار علمای اهل سنت:

از عبارت برخی از عالمان اهل سنت استفاده می‌شود که در میان اهل بیت و سادات نیز کسانی بوده اند که این ازدواج را منکر شده‌اند.

ابن حجر هیثمی پس از نقل روایتی در باره ازدواج با سند ضعیف از اهل بیت علیهم السلام در الصواعق المحرقة می‌نویسد:

در روایتی که آن را بیهقی و دارقطنی با سندی که راویان آن از بزرگان اهل بیت هستند، چنین آمده است که علی دختران خویش را برای ازدواج با فرزندان جعفر نگاه داشته بود؛ عمر او را در راه دیده و گفت: ای ابوالحسن، دختری ام کلثوم از فاطمه دختر رسول خدا ص را به ازدواج من در آور؛ او فرمود: من دختران خود را برای ازدواج با فرزندان برادرم جعفر نگاه داشته ام؛ عمر در پاسخ گفت: قسم به خداوند بر روی زمین کسی نیست که قصد داشته باشد مانند من با او به بهترین وجه زندگی کند؛ او را به ازدواج من در آور.

علی گفت: او را به ازدواج تو در آوردم؛ عمر به مسجد پیامبر بازگشته و گفت: به من تبریک ازدواج بگویید؛ گفتند با چه کسی ازدواج کرده ای؟

در پاسخ گفت: با ام کلثوم دختر علی و سپس چنین گفت که از پیامبر ص شنیده است که فرمود «هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع می‌گردد، جز سبب و نسب من» و گفته بود که من از اصحاب پیامبر بودم، دوست داشتم که ارتباط سببی نیز داشته باشم!!!

و با این روایت که از طریق اهل بیت نقل شده است، تعجب ما از انکار ازدواج عمر با ام کلثوم توسط جماعتی از اهل بیت در زمان ما، بیشتر می‌شود؛ اما جای تعجبی ندارد؛ زیرا آن‌ها با علما معاشرت نداشته و نادانی

رافضه بر عقل آن ها مستولی شده است و در عقل خویش نادانی را وارد کرده اند؛ و به همین سبب در این مورد از روافض تقلید نموده و نمی دانند که سخن روافض در این زمینه دروغ محض و انکار حسیات است !!! زیرا کسی که ممارست با علوم داشته و کتاب های اخبار و سنن را مطالعه کند، علم ضروری پیدا می کند که علی امّ کلثوم را به ازدواج عمر در آورده است و انکار این مطلب نادانی، عناد، انکار بدیهیات و نی ز بیماری عقلی و فساد در دین است!!!

جالب اینجاست که با وجود ادعای ابن حجر، چنین روایت با چنین مضمونی را نه بیهقی و نه دارقطنی نقل نکرده اند!!! تنها روایتی که پیدا شد، روایتی است که در سیره ابن اسحاق با يك سند و در سنن دارقطنی با دو سند مرسل آمده (که یکی از آن ها را از سیره ابن اسحاق گرفته است) و آن نیز با این متن اختلاف های فراوان دارد!!!

(سنن الکبری) هنگامی که عمر بن خطاب با امّ کلثوم دختر علی ازدواج کرد، به جلسه مهاجرین در مسجد رسول خدا ص بین قبر و منبر آمده و آن ها برای او دعا به برکت کردند. عمر گفت: قسم به خدا من را به ازدواج او مایل نکرد، مگر اینکه از پیامبرص شنیدم که می گفت هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع می شود مگر سبب و نسب من. این روایت متن روایت ابن اسحاق است و مرسل نیکو است!!!

شگفت آور است که ابن حجر، مرسل بودن روایت را ندیده و تنها و تنها به این ع لت که در سند روایت، نام ائمه شیعه آمده است، می گوید چرا اهل بیته که منکر این ازدواج هستند، نظر اهل سنت را قبول نمی کنند !!! و ایشان را متهم به نادانی می کند، با اینکه قبول چنین روایتی عین نادانی است.

ما نیز از این همه توهین ابن حجر نسبت به منکرین ازدواج، تعجب نمی کنیم؛ چرا که او در مکتبی رشد یافته است که از اهل بیت علیهم السلام و آموزه های آن ها سودی نبرده اند.

خود همین توهین ها نشان دهنده آن است که اصل ازدواج دروغ و سخن منکرین حقیقت داشته باشد؛ چرا که اگر ابن حجر از نظریه خود مطمئن بود، هرگز به توهین و جسارت به طرف مقابل پناه نمی آورد و با دلیل و مدرک نظر مخالف را رد می کرد.

آن چه از کلام او استفاده می شود، این است که در میان اهل بیت کسانی بوده اند که این ازدواج را قبول نداشته اند و همین برای ما مهم است.

جواب:

منصفان خود متن اعتراف را خواندید آنجا که هیثمی میگوید: و با این روایت که از طریق اهل بیت نقل شده است، تعجب ما از انکار ازدواج عمر با ام کلثوم توسط جماعتی از اهل بیت در زمان ما، بیشتر میشود، اما جای تعجبی ندارد، زیرا آنها با علما معاشرت نداشته و نادانی رافضه بر عقل آنها مستولی شده است و در عقل خویش نادانی را وارد کرده اند و به همین سبب در این مورد از رافضه تقلید نموده و نمیدانند که سخن روافض در این زمینه دروغ محض و انکار حسیات است...

هیثمی میگوید: جماعتی از اهل بیت در زمان ما !!! حال میپرسم ابن حجر هیثمی در چه سالی میزیسته اند؟ جواب: از سال 909 تا 974.. حال عاقلان خود فکر کنند که منظور وی از اهل بیت چه کسانی بوده !! آیا کسی غیر از سید و سادات؟؟ و به قول هیثمی: آنها اهل علم نبوده و با علما رفت و آمد نداشته و تحت تاثیر اهل رفض قرار گرفته اند. خب حالا یکی که تحت تاثیر دروغهای امثال قزوینی حرف ناصواب بزند سخنش م قبول است؟

قزوینی در ادامه میگوید: جالب اینجاست که با وجود ادعای ابن حجر، چنین روایت با چنین مضمونی را نه بیهقی و نه دارقطنی نقل نکرده اند!!!.....

ج: اولاً سند امام بیهقی مرسل حسن است و بد نیست آقای قزوینی تحقیق مختصری در مورد تعریف اهل سنت در مورد روایات مرسل بکنند چون گر چه علی بن حسین؛ این ماجرا را ندیده اند ولی چون ایشان از اهل بیت می باشند بدون شک از این ماجرا آگاه بوده اند پس به همین علت این مرسل را حسن گویند.

گذشته از آن به جز این روایت، روایات زیاد دیگری از اهل بیت نیز ذکر شده که صحیح هستند مثلاً:

ح اکم در مستدرک علی الصحیحین روایتی را در مورد وفات ام کلثوم و فرزندش از محمد بن جعفر نقل میکند که وی میگوید: هذا حدیث صحیح الإسناد، ولم یخرجاه = اسناد این حدیث صحیح

است ولی شیخین، بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند. و ذهبی نیز با آن موافق است¹

و همچنین در «کتر العمال متقی هندی عن ابن الحنفیة قال : دخل عمر بن الخطاب وأنا عند أختي أم كلثوم بنت علي فضمني وقال: الطفيه يا كلثوم»²

و همچنین از سیدنا حسن³ و امام صادق از امام باقر⁴ و به یاد داشته باشید جوابی را که شیخ مجلسی به شیخ مفید دادند و همینطور روایاتی که از دیگر اهل بیت در کتب شیعه موجود است.

پس ببینید انصاف این قزوینی را!!

¹-المستدرک علی الصحیحین للحاکم مع تعاریفات الذهبی فی التلخیص ص ح 8009

²- ح 37515 کتر العمال

³- سنن الکبریٰ بیهقی ج 7 ص 64 و 114

⁴- سنن الکبریٰ امام بیهقی ج 6 ص 222

بخش دوم

از شبهات

ام کلثوم دختر ابوبکر، یا ام کلثوم دختر امیر مؤمنان علیه السلام؟
 بر خلاف ادعای اهل سنت که این دختر را فرزند امیر مؤمنان از فاطمه زهرا معرفی کرده اند، در هیچ روایتی از روایات شیعیان به این مطلب اشاره نشده است که این دختر فرزند امیر مؤمنان از فاطمه زهرا (سلام الله علیهما) بوده است؛ و تنها به این نکته اشاره دارد که دختری به نام ام کلثوم که در خانه امیر مؤمنان زندگی می کرده، به ازدواج عمر (آنهم به زور) در آمده و امیر مؤمنان پس از مرگ عمر، او را به خانه خود برگردانده است.
 بنابراین می گوییم: ممکن است که این دختر فرزند امیر مؤمنان علیه السلام باشد؛ اما از دیگر همسران آن حضرت. در نتیجه این توجیه احساسی که وی فرزند فاطمه زهرا (س) بوده است نیز کارگر نخواهد شد.
 یا این که به احتمال زیاد و طبق اعتراف بزرگان اهل سنت، این دختر، ربیبه آن حضرت و دختر ابوبکر باشد.

جواب:

- 1- علت خواستگاری حضرت عمر س فامیل شدن دوباره با خاندان نبوی بود و از آن مهمتر داشتن فرزندی از آن خاندان و این منظور محقق نمی شد مگر با ازدواج با دختر حضرت فاطمه ك.
- 2- محمد باقر مجلسی در جواب شیخ مفید میگوید: «انكار شیخ مفید - که خدای رحمتش کند - درباره اصل واقعه (ازدواج خلیفه با ام کلثوم دختر فاطمه) تنها مربوط به آنست که این حادثه از طریق آنان (اهل سنت) ثابت نمی شود و گرنه، پس از ورود اخباری که (از طریق امامیه) گذشت انکار این امر، شگفت است! و کلینی به سند خود (سلسله سند را می آورد) از ابو عبدالله صادق - علیه السلام - گزارش نموده که گفت: **چون عمر وفات یافت علی؛ نزد ام کلثوم رفت و او را به خانه خود برد.** و همانند

این روایت با سند دیگر (سند را ذکر می کند) از ابو عبدالله صادق؛ نیز گزارش شده است.¹

توجه کنید که بحث سر ازدواج ام کلثوم دختر فاطمه با حضرت عمرس است و مجلسی نیز روایت فوق را دلیل بر صحت این ازدواج میگیرد!! و حرف آقای قزوینی خود را به خواب زدن است!

3- تقریباً همه علمای قدیم شیعه به هنگام ذکر این ازدواج تصریح کرده اند که این دختر از حضرت فاطمه است.

4- اگر دختر حضرت علی؛ از غیر فاطمه بوده، این نیز خود نشانه رابطه نیکو بین فاروق و حیدر است، البته متذکر می شوم که حضرت علی؛ در سال 17 هجری هیچ دختری نداشته اند و اگر هم داشته اند آن دختر نمیتواند بیش از 3 سال سن داشته باشد، که جلوتر ما به شرح آن میپردازیم. (ان شا الله)

5- در روایتی اینچنین آمده است: أن عمر قسم مروطا بين نساء أهل المدينة فبقي منها مرط جيد، فقال بعض من عنده يا أمير المؤمنين أعط هذا ابنة رسول الله ص التي عندك - يريد أم كلثوم بنت علي - فقال: أم سليط أحق به، فإنها من بايع رسول الله ص، وكانت ترفن لنا القرب يوم أحد.²

سیدنا عمرس پارچه هایی را بین زنان اهل مدینه تقسیم میکرد، پس برخی گفتند: ای امیرالمومنین این قسمت باقی مانده را به دختر رسول خدا ص اعطا کن - مراد ام کلثومك دختر علیس است-.....

ملاحظه کردید که میگویند: دختر رسول الله ص که پدرش حضرت علیس بوده است و تا به امروز به هیچ کدام از

¹ - بحار الأنوار، ج 42، ص 109.

² - كثر العمال متقوى هندی ج 13 ص 623 ح 37584 // صحیح البخاری ج 5 ص 36 // سبیل الهدی و الرشاد ج 4 ص 220

و ابن اثیر در جامع الاصول فی احادیث الرسول همچون المنتظم لابن جوزی و ریاض النضره محب الطبری و...

فرزندان حضرت علی‌س فرزند رسول نگفته اند الا فرزندان حضرت فاطمه‌ک را.

و همینطور ماجرای دفاع زیدبن عمر از جدش نیز روایت فوق را تایید میکند:

بسر بن ارطاة نزد معاویه بود که بعلی ناسزا میگفت: زید بن عمر ب در آنجا نشسته بود که مادرش ام کلثوم دختر علی‌س بود زید (که از زیباترین مردم بود) عصا را برداشت و سخت بر سر او زد و سر او را شکست معاویه به زید گفت: تو بزرگ و ساخورده از قریش را زدی که او خواجه و سالار اهل شام است. بعد بخود بسر گفت: تو بعلی ناسزا میگوئی و حال اینکه او جد زید است و زید فرزند فاروق‌س است و تو این دشنام را در ملاء عام می دهی و گمان میکنی که بتواند تحمل کند؟ معاویه هر دو را راضی و آرام کرد. و زید میگوید: «أنا ابن الخلیفتین» من فرزند دو خلیفه ام¹

البته روایات اینچنینی زیاد هستند ولی آقای قزوینی قصد بیدار شدن را ندارند و گرنه اشاره ای برای ایشان کافی بود، به قول شیخ سعدی:

از این به نصحیت نگوید کست ...
اگر عاقلی یک اشارت بست

شبهه: اعتراف مهم‌ترین شارح صحیح مسلم: عمر داماد ابوبکر

برخی از عالمان اهل سنت اعتراف کرده اند که ام‌کلثومی که با عمر ازدواج کرده، دختر ابوبکر بوده نه دختر امیر مؤمنان علیه السلام.

محمی الدین نووی، مهم‌ترین شارح صحیح مسلم در کتاب تهذیب الاسماء می‌گوید عمر با ام‌کلثوم دختر ابوبکر ازدواج کرده است!!!

أختا عائشة: ...، وأم کلثوم هذه تزوجها عمر بن الخطاب، رضی الله عنه.

¹ - تاریخ دمشق ابن عساکر، ج 19، ص 484 / سری اعلام النبلاء ذهبی، ج 6، ص 2 (شبهه آن)

دو خواهر عائشه؛ همان دو نفری که مقصود ابوبکر صدیق! از سخنانش به عائشه بودند، که به او گفت «دو برادرت و دو خواهرت (از من ارث می برند)؛ عائشه گفت: این دو نفر برادران من هستند؛ اما دو خواهر من چه کسانی هستند (من که يك خواهر بیشتر ندارم)؛ در پاسخ گفت: **آن کسی که در شکم دختر خارجه است**؛ من گمان دارم که او نیز دختر است؛ این ماجرا را در باب هبه کتاب مهذب آورده است.

و سخن در باره آن دو در اسماء الرجال در باب چهارم در خواهران گذشت؛ این دو خواهر، اسماء دختر ابوبکر و امّ کلثوم دختر ابوبکر هستند؛ و او است که در شکم مادرش بود؛ و در آنجا توضیح ماجرا گذشت؛ و همین امّ کلثوم است که عمر با او ازدواج کرده است.

با توجه به این اعتراف، بسیاری از حقایق روشن و ثابت می شود که ازدواج دختر امیر مؤمنان علیه السلام با عمر، افسانه ای بی ش نیست.

این ازدواج با واقعیت های تاریخی نیز سازگارتر است؛ چرا که خلیفه اول دوم هم پیمان و دوست قدیم یکدیگر بودند، با مرگ ابوبکر، طبیعی است که خلیفه دوم احساس مسؤلیت کرده و بخواهد خانواده او را تحت تکفل خود در بیاورد و ازدواج با دختر ابوبکر بهترین راه بوده است.

جواب:

در مورد کلام امام نووی (رحم الله) چیزی نیست جز یک اشتباه ساده که به هیچ وجه صحت ندارد ایشان متوفی سال 676 هـ هستند، پس باید دید که ایشان این حرف را از چه جایی گرفته اند.. که می بینیم هیچ کجای تاریخ به ازدواج بنت ابی بکر با عمر س حتی اشاره ای هم نکرده اند.

و دلایل در این باره بسیار زیادند:

1- ام کلثوم دختر حضرت صدیق س طبق نص تاریخ و گفته امام نووی، بعد از وفات صدیق س به دنیا آمد.

یعنی اواخر سال 13 هجری!! و مورخین متفقند که ازدواج عمرس با دخت علی س سال 17 هجری¹ صورت گرفته! یعنی زمانی که ام کلثوم دختر ابی بکر فقط و فقط 3 یا 4 سال داشته است!!!!!!!

¹ - الی عقوبی، ج2، ص149؛ طبری، ج3، ص168؛ الکامل ابن اثخر، ج2، ص537

2- فکر کنید!، چطور یک دختر 4 ساله میفهمد که اخلاق خلیفه چگونه است؟ و یا اینکه دختر 4 ساله فهم و درک آن را دارد که در مورد ازدواجش با او مشورت شود؟؟!!
3- حضرت عمرس زمانی که به خواستگاری دختر علی؛ می‌رود، علت این قصد را خویشاوند شدن با خاندان پیامبرص اعلام کرد و به حدیث: کل سب ونسب منقطع یوم القیامة إلا سببی ونسبی¹ استناد کرد.. سوال اینجاست که آیا، ازدواج حضرت فاروقس با دختر ابوبکر، حضرت عمر را به خواسته اش میرساند؟ یعنی خویشاوندیش با خاندان نبوت محکمتر میشد؟؟!!

4- بر اساس بسیاری از متون تاریخی ثابت میشود که سیدنا فاروق اعظمس از همان آغاز و بدون بردن نامی از عمرو بن عاص به خواستگاری دختر حیدر کرار؛ رفته است.² و این به آن معنی است که حتی ماجرای خواستگاری از دختر ابوبکر هم صحت ندارد.

5- ام کلثوم بنت صدیقس با طلحه بن عبیداللهس به عنوان یک دختر باکره ازدواج میکنند و قبل از طلحه س نیز با کسی ازدواج نکرده بود.

6- اسناد روایات مربوطه متصل نیستند، چنانچه ابن قدامه³ میفرماید: «ولم أفی علی من رواه بإسناد متصل» اسناد روایات مربوط به این خواستگاری متصل نیستند.

7- آقای قزوینی از کتب اهل سنت (وحتی شیعه) فقط و فقط یک شاهد دارد که آن هم طبق اقوال فوق بی ارزش است ولی بنده از کتب شیعه از قدیم تا به امروز 100 ها شاهد میتوانم بیاورم ولی مگر آقای قزوینی از رو میروند؟ مگر این آقا آن همه اعتراف را در کتب خودشان نمیبینند که هو

¹ - حدیث ابن عباس: أخرجه الطبرانی (243/11، رقم 11621). حدیث عمر: أخرجه الطبرانی فی الأوسط (376/5، رقم 5606)، والبیهقی (64/7، رقم 13172)، والرضیاء (197/1، رقم 101)، وقال: إسناده حسن . وأخرجه أیضاً: الطبرانی (45/3، رقم 2634)، وأبوعبیدم (314/7)، وقال: غریب. والدیلمی (255/3، رقم 4755). حدیث المسور: أخرجه الطبرانی (27/20، رقم 33). به نقل از جامع الاحادیث سریوطی/ش 15633 و مورد اتفاق شریعه و سری است.

² - ابن اسحاق، ج 5، ص 231-233؛ البدایة والنهایة، ج 7، ص 157 و دیگر منابع یاد شده در متن.

³ - المغنی ابن قدامة ج 6 ص 491، مكتبة الجمهورية، القاهرة ..

هو کنان جلو مي آيد و ميگويد : اعتراف بزرگترين شارح....؟؟؟

8- اگر باز هم شيعه بچه شود و بگويد : به ما چه عالم خودتان گفته است، ميگويم : من صد نفر از علماي شما را نام ميبرم که اين ازدواج را صحيح دانسته اند به جز عده اي که به قول سيد مرتضي اصحاب جاهل ايشان هستند! گذشته از آن نيز ميگويم : مشهور است که هميني در تحرير الوسيله ج 2 مساله 12 حتي فتواي جائز بودن ازدواج با دختر شيرخواره ! را هم داده اند، حالا بعد از اين ما بگويم : اين هم يکي از بزرگترين عالم و مراجع تقليد خودتان و سخنش، چرا شما به فتواي وي عمل نميکنيد؟ چرا همه به شکلي ميخواهيد آن را توجيه و رد کنيد؟؟؟ مسلم است که ميگويد: او که معصوم و عاري از خطا نبوده و مسلماً ما هم همين جواب را ميدهيم.

بيش از 30 عالم شيعي، معتقد بوده اند که قرآن تحريف شده ولي چرا شما آن همه اعتراف را رد ميکنيد و به خود نميگريد؟؟؟ پس کمي به خود بياييد و دست از اين بازيهاي کودکانه بر داريد.

خلاصه اينکه ازدواج که جاي خود دارد حتي خواستگاري حضرت عمرس از دختر ابوبکرس ماجراي جعلي بيش نيست، و الباقي ماجرا هم خود به خود باطل ميشود.

در پايان: به فرض محال که ازدواج با دختر حضرت صديق س ثابت شود (که غير ممکن است) هيچ خللي در ازدواج حضرت عمرس با دختر علي س وارد نميکند چونکه روايت و احاديث صحيح خبر از اين ازدواج داده اند و در صورتي که قبول کنيم حضرت عمرس با ام کلثوم بنت صديق س ازدواج کرده آن وقت شما آن همه روايات را چگونه توجيه ميکنيد؟ دختر ابوبکرس در خانه حضرت علي س چه کار ميکرده؟ چه وقتي با سيدنا طلحه س ازدواج کرده؟ و ميپرسم مگر اشکالي دارد که حضرت عمرس هم با دختر ابوبکر و هم با دختر علي ب ازدواج کرده باشد؟؟؟ خود امام نووي در همين کتاب "تهذيب الاسماء" از ازدواج عمر با ام کلثوم بنت علي و فاطمه و فرزند آنها سخن ميگويد و در تذکره ام کلثوم بنت علي از سيدة فاطمه س مينويسند:

«أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب، رضی الله عنه وعنهما : مذكورة في صلاة الميت من المهذب، هي بضم الكاف، وهي بنت فاطمة، رضی الله عنها، بنت رسول الله ص، ولدت في حياة رسول الله ص، تزوجها عمر بن الخطاب، رضی الله عنه ، فولدت له زيداً، ورقية، وتوفيت أم كلثوم هي وابنها زيد بن عمر في يوم واحد.»¹

به وقت شمارش اولاد حضرت عمر مینویسند : وفاطمة² وزید أمهما أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب من فاطمة، رضی الله عنهم³ و در تذکره حضرت فاطمه ك : وأما أم كلثوم فتزوجها عمر بن الخطاب، فولدت له زيداً⁴ و همینطور در تذکره زید بن عمر بن خطاب⁵ پس این هم سخن امام نووی که ازدواج با دختر حضرت علی از فاطمه را عنوان میکند، آیا این سخن را میپذیرید؟

شبهه: تحلیل روایت جعلی رد خواستگاری عمر از دختر أبو بکر توسط عایشه:

البته برخی سعی کرده اند که بگویند عمر فقط از او خواستگاری کرده است و ازدواج اتفاق نیفتاده؛ اما ماجرای این خواستگاری را به صورتی نقل کرده اند که نه شیعه قبول دارد و نه سنی می‌تواند بپذیرد. عالمان اهل سنت نقل کرده اند که عمر از دختر ابوبکر خواستگاری کرد؛ اما امّ کلثوم و عایشه با این خواستگاری، به خاطر اخلاق تند و خشونت ذاتی عمر مخالفت کردند. و سپس عایشه به عمرو عاص متوسل شد و عمرو عاص که دشمنی او با خاندان امیر مؤمنان علیه السلام روشن تر از خورشید است، دختر امیر مؤمنان علیه السلام را پیشنهاد کرد.

(طبری و ..): عمر بن خطاب ابتدا به خواستگاری امّ کلثوم دختر ابوبکر رفت، عایشه این پیشنهاد را با خواهرش مطرح کرد. در پاسخ گفت: مرا با او کاری نیست. عایشه گفت: آیا امیرالمؤمنین را نمی‌خواهی؟ گفت: آری نمی‌خواهم،

¹-تهدیب الاسماء نووی ج 3 ص 263

²-فاطمه همان رقیه دختر حضرت عمر و سریده ام کلثوم است به گواهی ابن قتیبه

³-تهدیب الاسماء ج 2 ص 5

⁴-تهدیب الاسماء امام نووی ج 3 ص 250

⁵-تهدیب الاسماء امام نووی ج 1 ص 276

او در زندگی سخت و خشن و با زنان تندخو و بد رفتار است.

عایشه کسی را نزد عمرو عاص فرستاد و ماجرا را برای او بازگو کرد. عمرو عاص گفت: من ماجرا را درست می‌کنم، آن گاه نزد عمر رفت و گفت: ای امیر مؤمنان خیری شنیده‌ام که خدا کند درست نباشد، عمر گفت: چیست؟ گفت: ام‌کلثوم دختر ابوبکر را خواستگاری کرده‌ای؟ گفت: بله، مرا برای او نمی‌پسندی یا او را برای من نمی‌پسندی؟ گفت: هیچکدام، ولی او نوسال است و در سایه ام‌المؤمنین عایشه با ملایمت و مدارا بزرگ شده و تو تندخویی و ما از تو می‌ترسیم و نمی‌توانیم هیچیک از عادات تو را بگردانیم... و من بهتر از او را به تو نشان می‌دهم:

ام‌کلثوم دختر علی بن ابوطالب را... آیا اهل سنت این نکته را قبول می‌کنند که خواستگاری عمر از دختر ابوبکر آن قدر وحشتناک بوده است که عمرو عاص از آن به خدا پناه می‌برد! اما همین شخص پیشنهاد می‌کند که از دختر امیر مؤمنان خواستگاری کند. یعنی احترام ابوبکر واجب است و نباید دختر او آزرده خاطر شود؛ اما حضرت زهرا احترام ندارد و آزرده دختر او نیز اشکالی ندارد!!!

آیا اهل سنت متلزم به این مسأله می‌شوند که آزرده روح ابوبکر مهمتر از آزرده روح حضرت زهرا سلام الله علیها است؛ با این که طبق روایات صحیح‌السند موجود در کتاب‌های اهل سنت، آزرده فاطمه، آزرده رسول خدا است؛ اما در باره ابوبکر چنین روایتی نیامده است.

مگر اهل سنت از عمر نقل نمی‌کنند که گفت: بستگان رسول خدا از بستگان من برای من مهمتر هستند؟

آیا اهل سنت قبول می‌کنند که بگویند که عمر حرمت بستگان ابوبکر را مراعات می‌کند؛ ولی حرمت خاندان پیامبر را مراعات نمی‌کند!!! به خاطر خشونت ذاتی از ازدواج با دختر ابوبکر امتناع؛ اما برای ازدواج با ناموس رسول خدا اصرار می‌کند!!!

اگر این روایت را صحیح بدانیم، اشکالات گفته شده بر اهل سنت وارد می‌شود؛ و اگر این روایت جعلی باشد (که چنین است) علت جعل آن مشخص است؛ در زمان جعل این افسانه، این دیدگاه در بین مردم شیوع داشت که عمر با دختر ابوبکر ازدواج کرده است و نه دختر علی؛ خواستند بگویند یک خواستگاری ساده صورت گرفته است و سپس در پی دختر علی رفته است!!! (همان دروغ‌هایی که در بسیاری

از ازدواج ها گفته می شود!!! که این آقا پیش از این همسر نداشته و تنها یک خواستگاری ساده بوده؛ اما مشخص می شود که زن داشته و...)

جواب:

مختصر: ما در این مورد با آقای قزوینی همصدا می شویم و میگوییم چنین خواستگاری صورت نگرفته است و اصولاً خواستگاری از دختر 3 یا 4 ساله در عقل گنجشک هم نمیگنجد چه برسد به ازدواج با آن!!! البته شما عقل آقای قزوینی را با عقل گنجشک مقایسه نکنید، دور از جان گنجشک!!
"با درک این حقیقت، الباقی تاویلات آقای قزوینی باطل میشود."

ادامه شبهه: نسب شناسان شیعه نیز همین کلام نووی را قبول داشته و امّ کلثوم همسر عمر را از نسل امیرمؤمنان نمی دانند.

آیه الله مرعشی که تمام شجره نامه های موجود خاندان اهل بیت در اختیار ایشان بود در حاشیه شرح احقاق الحق همین مطلب را اشاره کرده و آن را نظر محققین می دانند.

«هاجرت مع زوجها إلى الحبشة، ثم إلى المدينة المنورة، تزوجها بعد جعفر أبو بكر، فتولدت له منها عدة أولاد منهم أم كلثوم وهي التي رباها أمير المؤمنين عليه السلام وتزوجها الثانی، فكانت ربيته عليه السلام وبمئزلة إحدى بناته، وكان عليه السلام يخاطب محمد بابني وأم كلثوم هذه بنتي، فمن ثم سرى الوهم إلى عدة من المحدثين والمؤرخين فكم لهذه الشبهة من نظير، ومنشأ الأكثر الاشتراك في الاسم أو الوصف، ثم بعد موت أبي بكر تزوجها مولانا علي عليه السلام»

همراه با شوهرش به حبشه هجرت کرده و سپس به مدینه آمد؛ پس از جعفر ابوبکر با او ازدواج کرده و چند فرزند برای او آورد که از جمله آن ها امّ کلثوم است؛ که امیرمؤمنان علیه السلام او را بزرگ کرده و خلیفه دوم نیز با او ازدواج کرد؛ او دختر خوانده حضرت و مانند یکی از دختران ایشان بود؛ و آن حضرت محمد را پسر خویش و امّ کلثوم را دختر خویش خطاب می کردند؛ و به همین سبب عده ای از محدثین و مورخین به توهم افتاده اند؛ و این اشتباه، مشابهات بسیار دارد که منشأ آنها اشتراك در

اسم یا وصف بوده است؛ و پس از مردن ابوبکر، امیرمؤمنان با اسماء ازدواج کردند.

حال این دختر چطور در خانه امیرمؤمنان بوده است؟ واضح است؛ هنگامی که ابوبکر از دنیا رفت، بعضی همسران ابوبکر با امیرمؤمنان ازدواج کردند؛ و به همین سبب ایشان و تعدادی فرزندان ابوبکر در خانه حضرت بزرگ شده‌اند، مانند محمد بن ابی بکر؛ امّ کلثوم هم یکی از ایشان.

جواب:

ببینید قسمت قیچی شده متن آقای مرعشی را: «هی أسماء بنت عمیس بن معبد بن الحارث الخثعمیة الصحابیة الشهيرة الجلیلة من المهاجرات الأول وأخت میمونة لأمها، یروي عنها ابناها عبد الله عون ابنا جعفر الطیار وجماعة، هاجرت مع زوجها إلى الحبشة، ثم إلى المدينة المنورة، تزوجها بعد جعفر أبو بکر، فتولدت له منها عدة أولاد منهم أم کلثوم وهي التي رباها أمير المؤمنین علیه السلام وتزوجها الثاني، فكانت ربيته...»¹

آقای قزوینی اگر این است نظر محققین شیعه پس وای به حال این محققن!! آقای مرعشی مادر ام کلثوم را اسماء بنت عمیس میدانند! بعد شما به قول او استناد میکنید؟ به کسی که خودش توهم زده و لی محدثین و مورخین را متهم میکند؟! در کلیه کتب تواریخ و انساب و تراجم که بگردید برای اسماء بنت عمیس تنها یک فرزند (محمد) از حضرت صدیق‌س نوشته‌اند و همه آنها مادر ام کلثوم را حبیبه بنت خارجه نوشته‌اند و لی گویا این آقا در موقع نوشتن این سطور حالت عادی نداشته‌اند! و خودشان توهم زده بودند!

سخن بعضی از بزرگان در تذکره حبیبه بنت خارجه و ام کلثوم بنت ابی بکرش:

طبری: وتزوج أيضا في الاسلام حبيبة بنت خارجة ابن زيد بن أبي زهير من بنى الحارث بن الخزرج وكانت نساء حين توفى أبو بكر فولدت له بعد وفاته جارية سميت أم كلثوم²

¹ - شرح إحقاق الحق ج 3 شرح ص 315

² - تاریخ الطبری ج 2 ص 616

ابن سعد : وحبیبة ابنة خارجة بن زيد بن أبي زهير من بلحارث بن الخزرج، وهي أم أم كلثوم وكانت بها نساء حين توفي أبو بكر، رحمه الله.¹

ابن جوزي : والزوجة الثانية: حبیبة بنت خارجة بن زيد، فولدت له أم كلثوم بعد وفاته : وكان أبو بكر لما هاجر إلى المدينة نزل على أبيها خارجة بن زيد فتزوجها.²

ذهبي : وحبیبة بنت خارجة والدة أم كلثوم.³

ابن حجر عسقلاني : حبیبة بنت خارجة بن زيد أو بنت زيد بن خارجة الخزرجية زوج أبي بكر الصديق ووالدة أم كلثوم ابنته التي مات أبو بكر.⁴

ابن عبدالبردر تذكره خارجة بن زيد : ابنته تحت أبي بكر وفيها قال :
أبو بكر- حين حضرته الوفاة : إن ذا بطن بنت خارجة أراها جارية، واسم ابنته زوجة أبي بكر حبیبة وذو بطنها أم كلثوم بنت أبي بكر.⁵

بدر الدين العيني : أم كلثوم بنت أبي بكر الصديق التیمیة القرشية : أمها حبیبة بنت خارجة أخت زيد بن خارجة.⁶

ابن حزم آن دلسي : خارجة بن زيد بن أبي زهير، وكانت ابنته تحت أبي بكر الصديق، فولدت له أم كلثوم.⁷

صاحي شامي : وزوجته الثانية في الاسلام حبیبة بنت خارجة بن زيد، فولدت له أم كلثوم بعد وفاته.⁸

عصامي در ذكر فرزندان ابوبكرس : وأم كلثوم، وهي أصغر بناته ك وهي التي تركها أبو بكر في بطن بنت خارجة.⁹

¹ - الطبقات الكبرى ابن سعد ج3 ص 210

² - المنتظم ابن جوزي

³ - تاريخ الاسلام ذهبي

⁴ - الاصابه ابن حجر ج8 ص 80 رقم 11029

⁵ - الاسى عاب ابن عبدالبر ج2 ص 417 رقم 590

⁶ - مغاني الأخیار في شرح أسامي رجال معاني الآثار بدرالدين العيني رقم 4306

⁷ - جوامع السرىره ابن حزم ج1 ص 130

⁸ - سبيل الهدى والرشاد ج11 ص 251

⁹ - سمط النجوم العوالى فى أنباء الأوائل والتوالى العصامى

ترجمه کلی آنها نشان میدهد که : دومین همسر حضرت ابوبکر صدیق در اسلام حبیبه دختر خارجه بوده که به هنگام وفات ابوبکر و او دختری در شکم داشته اند که حضرت ابوبکر پیش از به دنیا آمدن وی او را ام کلثوم نام نهاد.

برای اینکه دل آقای قزوینی نشکند این سخن را از آقای مرعشی قبول میکنیم و میگوییم : آری آن ام کلثوم فرزند خوانده حضرت علی؛ و دختر اسما بنت عمیس ك! بوده که تحت سرپرستی حضرت علی ك بزرگ شده اند.

حال ما میگوییم : چطور حضرت علی ك به خودشان اجازه دادند دختری را که خودشان آن را تربیت کرده و مسلماً آن را مومن بار آورده اند به عقد و نکاح یک فرد کافر (نعوذ بالله) در آورند؟؟ آیا حضرت علی ك حق داشته اند دختر خوانده خود را وادار به زنا کردن بکنند؟ کما اینکه ازدواج با شخص کافر به مثابه زنا و از گناهان کبیره است.

پس ماجرا همان است که همه میدانیم و ام کلثوم ك دختر سیده فاطمه ك و همسر حضرت عمر ك بوده است. و به هر تاویل و ترتیبی نتیجه همان میشود یعنی محبتی که بین آن بزرگان بوده و (رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) (الفتح/29)

ادامه شبهه : در مقابل این نظر تنها يك اشکال وجود دارد؛ برخی ادعا کرده اند که این دختر نمی تواند ربیبه امیر مؤمنان علیه السلام باشد؛ چرا که طبق روایات اهل سنت، مادر ام کلثوم حبیبه بن خارجه بوده و او نیز پس از مردن ابوبکر با خبیب بن أساف از دواج کرده، نه با امیر مؤمنان، در پاسخ میگوییم که ازدواج مادر ام کلثوم با این شخص نیز از دروغ های جاعل این قصه است، تا تمام راه های کشف حقیقت را ببندد؛ زمانی پرده از دروغ بودن این قصه برداشته می شود که مشخص شود منابع قدیم تاریخ نزد اهل سنت، خبیب بن أساف در جنگ یمامه و در زمان ابوبکر کشته شده است.

محمد بن حبیب بغدادی در المحبر می نویسد:
خبیب بن اساف در روز یمامه (جنگ با مسیلمه کذاب) کشته شد.

جواب:

در بالا گفتیم که آقای مرعشی دچار توهم شده اند و میبینید که آقای قزوینی هم میگویند که مادر ام کلثوم حبیب بنت خارجه بوده. و خودشان سخن آقای مرعشی را که حامی آقای قزوینی می باشد نفی میکند و البته چه خوب حامیانی هستند!!

آقای قزوینی ادعا میکنند، حبیبه بعد از ابوبکر س با خبیب ازدواج نکرده ما میگوییم : قبول (البته فعلاً) حبیبه با خبیب ازدواج نکرده ولی در مورد ازدواج حضرت علی س با حبیبه کوچکترین نصی وجود ندارد و حتی اشاره ای هم به آن نشده است، پس این ادعای آقای قزوینی مستلزم آن است که ایشان عالم به امور گذشته باشند و غیب بدانند که البته از ایشان این کرامات بعید نیست! ولی بر عکس حضرت علی س در روایات متعدد و از علمای انساب و ت راجم ثابت است که خبیب با حبیبه ازدواج کرد.¹ تا وقتی که او در زمان خلافت حضرت عثمان س وفات یافت و نقل محمد بن حبیب بغدادی نیز در این مقام بی ارزش است چونکه وفات خبیب در زمان خلافت عثمان با دیگر شواهد تاریخی همخوانی دارد که از جمله آنها همین ازدواج با حبیب بنت خارجه است و دوستی و پیمان برادری خبیب با حضرت ابوبکر س و همینطور ابن کثیر زمانی که شهدای جنگ یمامه را ذکر میکند از خبیب نامی نمی آورد.

اما خبیب بن اساف، و تاریخ وفات ایشان:
 خبیب بن إساف... وشهد بداراً وأحداً والخندق والمشاهد كلها مع رسول الله ص ومات في خلافة عثمان س.²

الروض الانف: مات خبیب في خلافة عثمان س وهو جد خبیب بن عبد الرحمن الذي يروي عنه مالك في موطنه.

¹ - قال أبو عمر: خبیب بن إساف هذا تزوج حبیبة بنت خارجة بن زید بن أبی زهیر بعد أن توفي عنها أبو بكر الصدیق. طبقات الكبرى ابن سعد ج 8 ص 360 ؛ اسى عاب في معرفة اصحاب، تذكره حبیب بنت خارجه ج 4 ص 1807 رقم 3287 و همجرین تذكره خبیب بن اساف؛ اسد الغابة ابن اثیر؛ الوافی بالوفیات و الجوهرة فی نسب للبری

² - امتاع الأسماع مقری زی ج 11 ص 345؛ الإسى عاب ابن عبدالر؛ اسد الغابة ابن اثیر؛ و روض الانف و...

خبیب بن إساف در جنگ بدر و احد و خندق حضور داشت و همه اینها را همراه رسول الله ص مشاهده کرد و در زمان خلافت عثمان س وفات یافت.

گذشته از این ثابت است که بعد از وفات حضرت ابوبکر س سرپرستی ام کلثوم بر عهده عایشه س بود و او بود که او را به خانه شوهر (سیدنا طلحه) فرستاد و هم او بود که بعد از شهادت شوهرش او را از آن خانه خارج کرد و با خود برد.

باز هم میگویم: به فرض محال که از آقایان تونل زمان گذشته! قبول کردیم که حضرت علی؛ با حبیبه بنت خارجه ازدواج کرده! در جواب میگویم: چنانچه گذشت، ام کلثوم در سال 17 تنها 3 یا 4 سال داشته است! چگونه ازدواج با او و به دنیا آمدن دو فرزند از او را ممکن میدانید؟؟ حال اینکه گفتیم ام کلثوم تحت سرپرستی حضرت عایشه بوده و او با طلحه بن عبید الله ازدواج کرده تا وقتی که او در وقایع جنگ جمل شهید شد.

تنها همسر ابوبکر س که بعد از وفاتش با حضرت علی س ازدواج کرد، اسما بنت عمیس بود و او از حضرت ابوبکر صدیق س فقط یک پسر به نام محمد داشت، پس اگر فردا روزی بخواهند به این ازدواج اشاره کنند پیشاپیش گفته باشیم که خودتان را بیش از این رسوا نکنید.

شبهه: يك روايت از دو ام كلثوم:

با مراجعه به منابع اهل سنت مشاهده می کنیم که گاهی يك روايت از يك راوی به دو صورت نقل شده است: در يك نقل آن را از امّ كلثوم دختر ابوبکر و در نقل دیگر از امّ كلثوم دختر امیر مؤمنان علیه السلام آورده اند و این نشان می دهد که دختری که مشهور به امّ كلثوم بنت علی است، در حقیقت همان امّ كلثوم دختر ابوبکر است.

ابن أبی شیبہ، روايت ذیل را از امّ كلثوم دختر ابوبکر نقل می کند:

عفان برای ما روايت کرد که حماد بن سلمه برای او روايت کرده است که جبر بن ح بیب برای او روايت کرده است که امّ كلثوم دختر ابوبکر از عائشه روايت کرده است که...

در حالی که اسحاق بن راهویه، همین روایت را از امّ کلثوم دختر امیر مؤمنان علیه السلام به نقل از عائشه نقل کرده است: نضر برای ما روایت کرده است که شعبه برای او روایت کرده است که جبر بن حبیب برای او روایت کرده است که از امّ کلثوم دختر علی شنیده است که...

جواب:

اولاً متن و سند دو روایت مانند هم نیستند.

دوماً: در روایت نقل شده از ام کلثوم ك بنت علي س شعبه بن حجاج وجود دارد و ايشون با اينكه در علم حديث بسيار شهره و اصدق الناس هستند ولي در اسماء الرجال خطاهاي كمي مرتكب شدند چنانكه، ذهبي و ابوداود و احمد بن عبدالله العجلي... در مورد ايشون ميگويند: أمير المؤمنین فی الحديث... و كان یخطئ فی أسماء الرجال قليلاً...

در علم حديث اميرالمؤمنان است و در مورد اسمهاي راويان خطاهاي كمي مرتكب ميشده.

پس ميتوان احتمال داد كه اين ماجرا هم از اشتباهات ايشان بوده و به جاي ام كلثوم بنت ابي بكر گفته اند ام كلثوم بنت علي.

سوماً: بالفرض كه اشتباهي رخ نداده و اين عين سخن جبر بن حبیب بوده و يك بار از بنت علي و يكبار از بنت ابي بكر نقل کرده اند، ميگويم: چه اشكال دارد؟؟ در بالا شما به خطبه اي استناد كرديد كه از 6 نفر با يك روش توصيف نقل شده بود، آيا شما آن شش نفر را يك نفر ميدانيد؟؟ البته از شما بعيد نيست.

روایت غدیر خم را بیش از 100 نفر نقل کرده اند که در بین آنها 20 نفر عبدالله نام (15 صحابي و 5 تابعي) وجود دارند.

این بسیار قابل تصور است که: حضرت عایشه ك در جمعی از زنان و دختران که ام کلثوم ك خواهرش و ام کلثوم ك دختر حضرت علي س هم در آن جمع حاضر بوده اند این قول را نقل کرده باشند و جبر بن حبیبس نیز این روایت را از هر دو شنیده باشد.

گذشته از آن: خودتان را خسته نکنید چون هیچ شخص عاقل و بالغ و پاک دلی، ازدواج با دختر سه یا چهار ساله و دو بار باردار شدن او را باور نمیکند! مگر قزوینی و امثال او!!!!

شبهه: محور سوم: تعارض‌های موجود در نقل قضیه:

یکی از دلایل افسانه بودن این ازدواج، این است که اختلاف‌های و تناقض‌های شدیدی در نقل ماجراهای آن دیده می‌شود. این تناقض‌ها به حدی است که مانع اطمینان انسان به صحت آن‌ها و سبب اطمینان به افسانه بودن آن می‌شود.

شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه در باره این اختلاف‌ها و تناقض‌ها می‌نویسد: خود همین روایت اختلاف‌های بسیار دارد؛ گاهی روایت می‌شود که خود امیرمؤمنان عقد ام‌کلثومك را به عهده گرفت، و در بعضی روایات آمده است که عباس س این کار را به عهده گرفت. در بعضی روایات آمده است که این عقد صورت نگرفت، مگر پس از تهدید عمرس و تهدید شدن بنی هاشم؛ و در بعضی دیگر آمده است که این عقد به اختیار و از روی میل صورت گرفت.

بعضی از راویان می‌گویند که عمرس از او صاحب فرزندی به نام زید شد؛ عده ای می‌گویند که او پیش از نزدیکی با ام‌کلثومك کشته شد، عده ای می‌گویند که از زید بن عمر، نسلی بر جای ماند؛ عده ای می‌گویند که زید بن عمر کشته شد و فرزندی نداشت؛ عده ای می‌گویند که او و مادرش با هم کشته شدند. عده ای می‌گویند که مادرش پس از او باقی ماند؛ عده ای می‌گویند عمر مهر او را چهل هزار درهم قرار داد، عده ای می‌گویند چهار هزار درهم، و عده ای می‌گویند پانصد درهم.

و همین اختلاف در حدیث، سبب بطلان آن می‌شود و بنابراین، این روایت هیچ اثری ندارد. از آن جایی که این اختلاف‌ها بسیار گسترده است و این مقاله گنجایش نقل تمام

آن‌ها را ندارد، فقط به چند مورد محدود اشاره و مدارک آن از کتاب‌های اهل سنت ارائه می‌شود.

جواب:

اولاً: قبلاً گفتیم که شیخ مفید از موضع خود برگشته اند و در ضمن جواب شیخ مفید به وسیله ملا باقر مجلسی داده شده است، که قبلاً نقل شد، مراجعه کنید.

دوماً: اگر این تناقضات که اکثراً اختلاف نظر بین علما است را دلیل بر عدم وقوع این ازدواج میدانید، در مورد اسراء و معراج چه می‌گویید؟ در آن مورد که اختلافات هم در مورد تاریخ آن و هم در مورد نحوه آن بسیار بسیار بالاست آیا شما این حقیقت را انکار می‌کنید؟ و یا آن همه تناقض بین روایات (نه نظر علما) در افسانه شهادت چه می‌گویید؟ آن هم اختلافاتی که فقط در مورد قسمتی از یک روز است (فقط چند ساعت!) در حالی که اختلافاتی که شما نقل می‌کنید بحث پیرامون حدود 40 سال است! از زمان وقوع ازدواج تا زندگانی نوه های حضرت عمر س! با این وجود اختلاف نظر های علما با اختلاف روایات افسانه شهادت غیر قابل قیاس هستند که ما شمه ای از آن را در زیر نقل می‌کنیم. تا رسوا شود آنکه در او غش باشد.¹

در روایات افسانه شهادت 4 نفر ضارب فاطمه ك معرفی شده اند!

1- خالد بن ولید، 2- مغیره بن شعبه!، 3- حضرت عمر، 4- غلام عمر (قنفذ).

1- عبدالزهره مهدی مینویسد:

في رواية ضربها المغيرة بن شعبه حتى أدماها، أو دفع الباب على بطنها.²

و طبرسي می‌گوید: از امام حسن بن علی س روایت شده است که ایشان خطاب به مغیره بن شعبه گفتند: تو کسی هستی که دختر رسول الله را زدی و او را خون آلود کردی و آن چه در شکم ایشان بود سقط شد. این اهانتی نسبت به رسول الله و مخالفت امر ایشان بود. زیرا حضرت رسول الله ص فرموده بودند: «تو (ای فاطمه) سیده نساء اهل بهشت

¹ - در این قسمت از کتاب هجوم علی بنیت فاطمه، نوشته عبد الزهراء مهدی چاپ اول سال 1421 استفاده می‌کنم. که

ایشان روایات این افسانه را در کتابش گرد آورده تا رحلت را به شهادت تبدیل کند.

² - هجوم علی بنیت فاطمه ص 126

- هستی.» (والله مصيرك إلى النار) به خدا که جایگاه تو (مغیره بن شعبه) جهنم است.¹
- 2: و عبدالزهره میگوید: وفي عدة من الروایات: **ضرب عمر بالغلاف** علی جنبها.²
- و در بعضی از روایات : عمرس با غلاف شمشیر بر پهلوی فاطمه زد.
- 3: وفي رواية : **ضربها خالد بن الوليد** ايضاً بغلاف السيف. وفي رواية: ضغطها خالد بن الوليد خلف الباب فصاحت.. ولذا أسند بعض الثقات إسقاط الحمل إلى خالد أيضاً.³
- و در روایتی: خالد بن ولید با غلاف شمشیر چنین کرد و در روایتی خالد بن ولید فاطمه را پشت در فشار داد و لذا بعضی از معتمدین سقط محسن را به خالد نسبت میدهند!
- 4: فأمر عمر قنقذاً أن يضربها بسوطه، فضربها بالسوط على ظهرها وجنبها إلى أن أهلكها وأثر في جسمها الشريف.⁴

این از این..!

در بعضی روایات حضرت علی س مقاومت میکند و غالب میشود و در بعضی حضرت عمر س میترسد و وارد معرکه نمیشود و در بعضی حضرت علی س تا آنجا ضعیف است که او را مغلوب کرده و طناب در گردنش میزنند!!

سلیم بن قیس می‌نویسد:

عمرس آتش طلبید و آن را بر در خانه شعله ور ساخت و سپس در را فشار داد و باز کرد و داخل شد! حضرت زهرا علیها السلام به طرف عمرس آمد و فریاد زد: یا ابتاه، یا رسول الله! عمر شمشیر را در حالی که در غلافش بود بلند کرد و بر پهلوی فاطمه زد. آن حضرت ناله کرد: یا ابتاه! عمرس تازیانه را بلند کرد و بر بازوی حضرت زد. آن حضرت صدا زد:

یا رسول الله، ابوبکر و عمر با بازماندگانت چه بد رفتار می‌کنند»!

¹ - الاحتجاج طبرسی ص 414

² - المحجوم علی نیت فاطمة؛ ص 127 / عبدالزهره! مهدی .. می‌توانید با مراجعه به این کتاب به همه این تناقضات دسترسی داشته باشید.

³ - همان ص 126

⁴ - همان ص 126

علي عليه السلام ناگهان از جا برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را به شدت کشید و بر زمین زد و بر بینی و گردنش کوبید و خواست او را بکشد.¹

طبرسي در احتجاج ضمن روایتي مدعي میشود که عمر س از حضرت علي س می‌ترسید و وارد معرکه نشد!، طبرسي مینویسد: «عمرس به عده اي از اطرافیاناش دستور داد تا هیزم جمع کنند، آنان هیزمها را اطراف خانه نهادند و در حالی که علي، فاطمه، حسن و حسین در خانه بودند، عمر با صدای بلند گفت (تا علي بشنود): «به خدا قسم! خارج شوید و با جانشین رسول الله ص بیعت کنید وگرنه خانه را بر شما آتش می‌زنم». سپس نزد ابوبکر آمد و می‌ترسید که مبادا علي با شمشیرش خارج شود. آن‌گاه به قنفذ گفت: «اگر خارج نشد به خانه اش داخل شو، اگر امتناع ورزید، خانه اش را آتش بزن». قنفذ و همراهانش بدون اجازه داخل خانه شدند، علي شتافت تا شمشیرش را بردارد، اما آنان پیشی گرفتند و شمشیر علي را برداشتند و بر گردن آن حضرت ریسمان سیاهی انداختند.»²

حالا ببینید که یعقوبی کاملاً بر عکس نقل اولی و متناقض با دو روایت فوق اینچنین نقل میکند: «ابوبکر و عمر ب خبر یافتند که گروهی از مهاجران و انصار با علي بن ابیطالب در خانه ی فاطمه دختر پیامبر خدا ص فراهم گشته اند³، پس با گروهی آمدند و به خانه هجوم آوردند، (وخرج علي ومعه السيف، فلقیه عمر، فصارعه عمر فصرعه، وكسر سيفه =) "و علي بیرون آمد و شمشیری حمایل داشت، پس عمر با او برخورد و با او کشتی گرفت و او را بر زمین زد و شمشیرش را شکست و به خانه ریختند"، آن‌گاه فاطمه بیرون آمد و گفت: «به خدا قسم بیرون بروید، اگر نه مویم را برهنه می‌سازم! و نزد خدا ناله و زاری می‌نمایم» پس بیرون رفتند و هر که در خانه بود برفت و چند روزی بماندند.»⁴

¹ - کتاب سایم بن قیس الهلالی، ص 568، انتشارات هادی - قم

² - الاحتجاج ص 107

³ - معلوم نیست اعضاء آن گروه که ها بودند و چگونه در آن اتاق کوچک جا شدند آن هم در صورتی که حضرت فاطمه حضور داشتند!

⁴ - تاریخ‌العیقوبی: ج 2، ص 126. دار صادر - بیروت - لبنان

و یا این روایت از خود سلیم بن قیس:
 هنگامیکه امام علی؛ از بیعت با ابوبکر سرباز زدند،
 ابوبکر قنفذ را به سراغ ایشان فرستادند . قنفذ و
 یارانش به خانه امام علی؛ حمله کرده و وارد آن شدند .
امام علی؛ به محض دیدن آنها به سراغ شمشیر خود رفتند . اما
آنها ایشان را گرفته و طنابی به گردن ایشان انداختند
و امام؛ را به طرف در کشیدند . فاطمه ك خواستند جلوی
 آنها را بگیرند . اما قنفذ ملعون با شلاقی که در دست
 داشت ضربه محکمی به ایشان زد و امام علی؛ را با کشیدن
 طنابی که به گردن ایشان انداخته بود نزد ابوبکر
 برد..

تناقضات بسیار است و مختصر آن این میشود:
 همینطور که گفتیم، در اثنای روایات متفاوت 4 نفر ضارب!
 و قاتل! معرفی شده اند.

در بعضی روایت ضربه به وسیله تازیانه است و در بعضی
 به وسیله فشار دادن در و در بعضی غلاف شمشیر و در بعضی
 لگد و در بعضی سیلی و بعضی هم میخ در خانه!!!
 در بعضی عمر و در بعضی خالد با غلاف شمشیر ضربه میزند و
 در بعضی وقت که فاطمه پشت در بود خالد در را فشار
 داده و پهلوی او را میشکند ! و در بعضی روایات این
 عمل (فشار دادن در) از قنفذ و حضرت عمر صادر میشود.
 در بعضی روایات، خانه، خانه عایشه است و در بعضی
 خانه فاطمه! در بعضی خانه فاطمه همان خانه ایست که
 پیامبرص به آنها داد و در بعضی ادعاها این خانه خانه
 ای دیگر و دور از مسجد النبی می باشد!
 در بعضی عمر با فیتیله از مسجد به سوی خانه می آید و
 در بعضی به وقت رسیدن از افرادش آتش و هیزم میطلبد!
 در بعضی عمر غالب است و علی مغلوب و در بعضی بر عکس
 این!

در بعضی مصارعه بین علی و عمر است و در بعضی بین سلمه
 و یا خالد بن ولید با علی و یا با زبیر!
 در بعضی عمر میگوید : خانه را آتش میزنم و در بعضی
 میگوید خانه را ویران میکنم .
 در بعضی عمر نزد ابوبکر است و در بعضی عمر سر
 لوکیشن حضور دارد!
 در بعضی روایات ابوبکر در مسجد است و در بعضی سر
 صحنه حاضر است.

در بعضی ابوبکر به قنفذ دستور میدهد تا به سوی خانه علی برود و در بعضی عمر این دستور را میدهد!
 در بعضی برای حضرت عمرس دیالوگی را طرح میکنند و در روایتی همان دیالوگ را برای حضرت ابوبکرس مینویسند!
 در بعضی روایات بعد از وارد شدن به خانه بدون زدن فاطمه ك و با این حرف فاطمه که گفت: " و الله لتخرجنن او لاکشفن شعري " یا بیرون بروید یا موهایم را برهنه میکنم! از این تهدید ترسیدن و خارج شدن و در بعضی روایات فاطمه ك را زدند و علی را کشان کشان بردند.
 در بعضی روایات طناب در گردن و در بعضی هم خود علی بی هیچ زور و جبری به مسجد آمد!
 در بعضی روایات خانه را آتش زدند و در بعضی فقط تهدید کردند.

در بعضی به زور از علی بیعت گرفتند و در بعضی اصلاً بیعت نگرفتند و فقط مذاکره ای صورت گرفت!
 در بعضی روایات، زبیر با شمشیر خارج میشود ولی پایش میلغزد! و در بعضی روایات افراد مهاجم بعد از درگیری شمشیر را از دستش میگیرند و لغزیدنی در کار نیست.
 در بعضی روایات عمر ك شمشیر را میگیرد و در بعضی، دیگران شمشیر را میگیرند.. جالب است که در مورد همین یک شمشیر نیز چندین قول دارند:

بعضی اوقات گفته اند شمشیر را به دیوار زدند و شکست!
 (فضرِب به الجدار) و بعضی: به زمین زدند و شکست! (فضرِب به

الأرض فکسره).. بعضی اقوال میگویند: به سنگ سختی زدند و شکست! (فضرِب به حجراً فکسره) و در بعضی بین دو سنگ شکست! (کسروا سیغه بین حجرین) و بعضی وقتاً ادعا میکنند به صخره زدند و شکست!! (فضرِب به صخرة) و در بعضی فقط به

شکستن آن اشاره شده (کسر سیف) در بعضی نیز، بیوگرافی این شمشیر را نیمه کاره رها میکنند و فقط به گرفتن شمشیر از دست زبیر یا علی بسنده میکنند!
 در روایتی نامی از حاملگی نیست و در روایتی محسن سقط میشود!!!

در روایتی صحنه فیلمبرداری! یک روز بعد از دفن پیامبرص است و در بعضی چند روز بعد از آن.
 در بعضی طلحه نیز در خانه حضرت علی حضور دارد و در بعضی نامی از او نیست.

در بعضی خانه اصلاً در ندارد و در بعضی دري بسیار محکم دارد که فقط با آتش زدن میتوان از آن گذشت!
 خلاصه زیاد میبینیم که آقای عبدالزهره مهدی (مؤلف کتاب هجوم علی بیت فاطمه) میگوید:
 وفي بعض الروایات: قال أبو بكر - وفي بعضها قال عمر: - إذا والله الذي لا إله إلا هو ضرب عنقك!!

و یا میگوید: قال أبو بكر أو عمر - **على اختلاف النصوص** - أما عبد الله فنعم، أما أخا رسول الله فلا.

همینطور میگوید: وفي بعض الروایات و في بعض الروایات و في.....

برادر عزیز اینهمه اختلاف که ما نقل کردیم فقط و فقط در مورد یک روز و همه این اختلافات برگرفته از روایات است. (نه نظر علما!) در صورتی که تناقضاتی که آقای قزوینی از آنها یاد میکند، اکثراً نظر شخصی علما و راویان است و ضمناً این اختلافات طی حداقل 40 سال است!! مقایسه کنید!: یک روز را با چهل سال و نظر علما را با روایات تاریخی! و ببینید انصاف آقای قزوینی را!

فکر کنم بعد از نقل این همه اختلاف در بزرگترین افسانه شیعیان دیگر لازم به جواب دادن ایرادات آقای قزوینی نباشد و لی برای اینکه حجت را بر آنها تمام کرده باشیم به بررسی آن اختلافات نیز میپردازیم. و من الله توفیق

شبهه: ام کلثوم پس از عمر با چه کسی ازدواج کرد؟
 از آن جایی که اهل سنت می دانسته اند که ام کلثوم پس از عمر زنده مانده است، برای این که ثابت کنند ام کلثومی بوده، شوهران بسیاری برای وی تراشیده اند.
 نخستین کسی که از اهل سنت این افسانه را دامن زده، محمد بن سعد زهری (متوفای 230هـ) در الطبقات الکبری است. بقیه عالمان اهل سنت نیز چشم بسته و بدون این که به تناقضهای موجود در این نقل توجه کنند، آن را در کتابهای ذکر کرده اند. محمد بن سعد می نویسد:
 ام کلثوم، دختر علی بن ابی طالب... که مادرش فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود... عمر بن خطاب با او ازدواج کرد؛ در حالی هنوز به سن بلوغ نرسیده

بود! تا زمانی که عمر کشته نشده بود در کنار او به سر می‌برد و زید بن عمر و رقیه را به دنیا آورد. پس از عمر، با عون بن جعفر بن ابی طالب و پس از آن با محمد بن جعفر ازدواج کرد. هنگامی که محمد بن جعفر از دنیا رفت با برادرش عبد الله بن جعفر پس از حضرت زینب ازدواج کرد...

در این حدیث آمده است که امّ کلثوم پس از کشته شدن عمر بن خطاب با پسر عمویش عون بن جعفر پس از عون بن برادر او محمد و سپس با عبد الله بن جعفر برادر دیگر آن دو ازدواج کرد؛ در حالی که راوی فراموش کرده که عون و محمد هر دو در جنگ شوشتر سال 16 یا 17 هجری در زمان خلیفه دوم کشته شده اند؛ یعنی همسر دوم و سوم امّ کلثوم پیش از همسر اول فوت کرده اند!

ابن حجر در الاصابه می‌گوید:
عون بن جعفر در جنگ شوشتر در زمان عمر شهید شد و هیچ فرزندی از او بر جای نماند.

و جالب این است که ابن حجر عسقلانی در جای دیگر از همین کتابش در ترجمه محمد بن جعفر می‌گوید:

محمد بن جعفر بن ابی طالب بن عبد المطلب ... کنیه او ابوالقاسم بود و او پس از عمر، **با امّ کلثوم دختر علی ازدواج کرده و در تستر شهید شد!**

از قدیم گفته اند که دروغگو فراموش کار است. اگر محمد و عون در زمان عمر در جنگ تستر شهید شده اند، چگونه پس از عمر دوباره زنده شده و با امّ کلثوم ازدواج کرده اند!!!

افزون بر این که ازدواج امّ کلثوم با عبد الله جعفر شوهر حضرت زینب امکان پذیر نیست و مضمون روایت جمع بین دو خواهر می‌باشد؛ زیرا حضرت زینب تا پس از واقعه کربلا زنده و همسر عبد الله بن جعفر بوده است.

و پس از حضرت زینب نیز نمی‌تواند با عبد الله بن جعفر ازدواج کند؛ زیرا طبق اعتقاد اهل سنت، امّ کلثوم در زمان حیات امام حسن علیه السلام در مدینه از دنیا رفته است. مدارک این مطلب را پیش از این بیان کردیم.

برخی دیگر از عالمان اهل سنت که متوجه دروغ بودن ازدواج امّ کلثوم با عون و محمد، و عدم سازگاری آن با واقعیت‌های تاریخی بوده اند، ادعا کرده اند که امّ کلثوم پس از عمر با عبد الله بن جعفر ازدواج کرده است. زبیر بن بکار مینویسد:

عمر از دنیا رفته و همسر او امّ کلثوم با عبد الله بن جعفر ازدواج کرد اما از او صاحب فرزند نشد. در حالی که این مطلب را هرگز نمی توان پذیرفت؛ چرا که به اتفاق شیعه و سنی، حضرت زینب سلام الله علیها در زمان امیر مؤمنان علیه السلام با عبد الله بن جعفر ازدواج کرده و تا آخر عمر همسر او بوده است.

جواب:

طبق همین استدلالهایی که ایشان دارند ما معتقدیم که ام کلثومك به ازدواج حضرت عبدالله بن جعفر در نیامده که به شرح آن نیز میپردازیم. به نظر بلاذری (که قزوینی امانتدار تنها یک قول را از او نقل کرده! آن هم قوی که خود بلاذری قبولش ندارد.)، خبر شهادت آن دو در جنگ شوشتر را ابوالیقظان بصری نقل کرده و این نقل نادرست است. وی دو خبر دیگر در خصوص تاریخ شهادت این دو برادر نقل کرده که بنا بر یکی از آنها آن دو در صفین و بنا بر دیگری در کربلا شهید شده اند.

بلاذری: و يقال: إن عون بن جعفر بن أبي طالب وأخاه محمداً قتلا مع علي بن أبي طالب بصفين.

و يقال: إنهما قتلا مع الحسين عليهم السلام¹

اکثر تذکره نویسان مینویسند که ام کلثوم ك فقط با حضرت عمرک و محمد و عون ازدواج کرده و بس.² به این شکل که: ام کلثومك بعد از حضرت عمرک با محمد بن جعفر ازدواج کرد و او در جنگ صفین شرکت داشت و در همانجا نیز شهید شد.³ و بعد از وی با عون بن جعفر که او در کربلا شهید شد.⁴

ابن فندق شهادت محمد بن جعفر را در صفین و در سن بین سی تا چهل سالگی و شهادت عون بن جعفر را در کربلا دانسته

¹ - انساب الاشراف بلاذری ص 323

² - رجوع شود به ذخائر العقبی ج 1 ص 117 و امتاع الاسماع المقری ج 5 ص 370 و اعلام الزرکلی دمشقی ج 6 ص 69 و ریاض النضره فی مناقب عشره ذکر دختران حضرت علی؛ ص 298 .. ابن اسحاق نیز همین را گفته ولی عون را بر محمد مقدم داشته و از عبدالله نامی نبرده. و از معاصر رجوع شود به کتاب الفتنة فی عهد الخلفاء الراشدين رضی الله عنهم ص 36 و قاموس

الرجال الشریخ محمد تقی التستری - ج 12 - ص 217، این هم از معاصر شریعه بود آقای قزوینی هم از معاصر است!

³ - بلاذری، ج 2، ص 299-300 و ج 3، ص 98؛ الإصابة ج 6 ص 7؛ اعلام زرکلی ج 6 ص 69

⁴ - لباب الانساب و اللقب و الاعقاب، ابن فندق ج 1، ص 361 و 396 مکتبه المرعشی النجفی، قم

است.¹ **علامه امینی** شیعی صاحب کتاب الغدير نیز محمد بن جعفر را از شهدای صفین میدانند!² **سید خویی** نیز او را از شهدای صفین میدانند!³ ابن عقده کوفی نیز ضمن ذکر ماجرای، شهادت محمد بن جعفر را در صفین نشان میدهد⁴

ابن حلی شهادت او (محمد بن جعفر) را در کربلا دانسته است⁵ ولی تفرشی و بروجردی و ... نظرش را رد کرده و گفته اند: او محمد بن جعفر را با محمد بن عبدالله بن جعفر اشتباهی گرفته و صحیترین قول این است که محمد بن جعفر در صفین شهید شده است.⁶

زرکلی نیز شهادت وی را در صفین نوشته است.⁷ ابن کثیر نیز نقل میکند که وی در زمان حضرت عثمان در قید حیات بوده است.⁸ و همچنین ابن ابی الحدید⁹ از او در زمان خلافت حضرت علی یاد میکند و ملا باقر مجلسی نیز در باب بیعة امیر المومنین... از او نام برده یعنی او تا آن وقت در حیات بوده¹⁰ شیخ طوسی و ابن داوود ح لی میگویند: او همراه با علی؛ به کوفه آمد¹¹. و همچنین ابن حاتم عاملی و شیخ جعفر نقدی و... نیز در ماجرای جنگ جمل از او یاد میکنند.¹²

¹ - لباب الانساب ابن فندق ج 1، ص 361 و 396

² - الغدی امیئی ج 9 ص 368

³ - معجم رجال حدیث خویی ج 16 ص 166

⁴ - فضائل امیر المؤمنین؛ ابن عقده الكوفی ص 96

⁵ - رجال ابن داوود حای ص 167.. البته در حاشیه تصحیح شده.

⁶ - نقد الرجال تفرشی ج 4 ص 158؛ طرائف المقال البروجردی ج 2 ص 107 مکتبة المرعشی، قم؛ معجم رجال حدیث خویی

ج 16 ص 166 و محمد علی اردبیلی نیز به این اشتباه اشاره می کند در جامع الرواة ج 2 ص 83 مکتبة المرعشی، قم، ایران

⁷ - الزرکلی ج 6 ص 69

⁸ - البدایه و النهایه ج 7 ص 248

⁹ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدیث ج 4 ص 8

¹⁰ - بحار الانوار ج 32 ص 85

¹¹ - رجال الطوسی ص 48 و همچنین رجال ابن داوود ص 167

¹² - الدر النظمی العاملی ص 340؛ الأنوار العلویة جعفر النقدی ص 459؛ موسوعة الإمام عای بن أنبى طالب محمد الری شهری

ج 5 ص 140 و 147 و 165؛ و محمد ری شهری به نقل از کتب مناقب ابن آشوب ج 3 ص 151 و بحار الانوار مجلسی ج 32

صص 84 و 56 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدیث ج 14 ص 8

ابن عنبه مینویسد : (أولد) جعفر بن أبي طالب ثمانية بنين وهم عبد الله وعون ومحمد ؛ الأكبر ومحمد الأصغر وحמיד وحسين وعبد الله الأصغر وعبد الله الأكبر وأمهم أجمع أسماء بنت عميس الخثعمية (أما محمد) الأكبر فقتل مع عمه أمير المؤمنين علي؛ بصفين، وأما عون ومحمد الأصغر فقتلا مع ابن عمهما الحسين عليه السلام يوم الطف¹

ابن حجر (که آقاي قزوینی تنها قولي که به نفعش بود را نقل کرد ولو ابن حجر آن قول را ترک کرده باشد!) قول واقدي يعني شهادت در شوشتر را رد کرده.

و میگوید: گویند که (محمد بن جعفر) با علي؛ در جنگ صفین شرکت داشته است. دار قطني گفته است که محمد بن جعفر در جنگ صفین حضور داشته و با عبید الله بن عمر در میدان نبرد پیکار کرده و هر یک دیگری را کشته است...² عجیب این است که خود واقدي در کتابش سخن خود را رد میکند و از محمد بن جعفر در زمان خلافت حضرت عثمان یاد میکند!!³ مقررین نیز از محمد و عون نام برده و محمد را بر عون مقدم داشته و مرگ ام کلثوم را زمانی دانسته که همسر عون بوده است.⁴ و ابن عبدالبر و... نیز محمد بن جعفر را (نه عون را) شوهر دوم ام کلثوم و بعد از حضرت عمر س دانسته اند.⁵ و همچنین ابن حجر میگوید: ابو عمر از واقدي ذکر میکند که محمد بن جعفر ملقب به ابوالقاسم بوده که بعد از عمر (نه بعد از عون) با ام کلثوم ازدواج کرد.⁶

شیخ محمد تقی تستری نیز ب عد از بررسی نسبتاً دقیق حول شهادت محمد و عون بن جعفر، در مورد عون میگوید: عون

¹ - عمدة الطالب ابن عنبة، ص 36

² - الاصابة ابن حجر، ج 6، ص 7. و ابوالفرج اصفهانی نیز در کتاب مقاتل الطالبيين به نقل از نصر بن مزاحم شهادت محمد بن جعفر را در جنگ صفین به دست عبیدالله بن عمر دانسته.

³ - فتوح الشام واقدي ج 2 ص 308 _ دار الچیل

⁴ - امتاع الاسماع مقری، ج 5، ص 370

⁵ - الاسی عاب ج 3 ص 1367 ؛ الاعلام خیرالدین الزرکلی ج 6 ص 69 ؛ أسد الغابة ابن اثیر ج 2 ص 481.. و التحفة اللطیفة سخاوی ج 2 ص 139 و تاریخ الإسلام ذهبي ج 3 ص 355 .. البته ذهبي در همین کتاب طبق نظرات دی گران ازدواج با هر سه برادر را و عون قبل از محمد را نیز نقل کرده که صحیح نیست.

⁶ - الاصابة فی معرفة الصحابة ج 6 ص 7

برادر محمد بن جعفر بوده که همراه حسین بوده و نه خود محمد بن جعفر!¹ و هر که مایل است در این مورد بیشتر بداند به کتاب وی مراجعه کند تا روشن شود!! (آقای قزوینی با شما هستم)

سیدعلی بن معصوم، مؤلف الدرجات الرفیعة، پس از نقل شهادت محمد بن جعفر با واژه «قیل» و نقل سخن صاحب الاستیعاب دایر بر شهادت هر دو برادر در جنگ شوشتر، می نویسد: «قاضي نورالله در مجالس المؤمنین نظر استیعاب را ترجیح داده و قبر محمد را در یک فرسخی دزفول از توابع شوشتر دانسته است و این احتمال را مطرح کرده که شاید محمد در شوشتر شهید شده و بدن او به دزفول منتقل شده است. نیز گفته است که محمد بن جعفر به افتخار دامادی امام علی؛ و شوهری ام کلثوم دست یافته است».

سپس خود نوشته است: «جعفر بن ابی طالب دو پسر به نام محمد داشته است: یکی محمد اکبر که شوهر ام کلثوم بوده و در صفین در رکاب عمویش امام علی؛ شهید شده است. دومی محمد اصغر که در جنگ شوشتر یا در کربلا شهید شده است و مؤلف عمده الطالب گفته که وی به سن بلوغ نرسیده است. پس روشن شد که شوهر ام کلثوم محمد اکبر است و این از قاضی پنهان مانده و گمان کرده که جعفر تنها یک محمد داشته و از این رو قول به شهادت او در شوشتر را ترجیح داده است.»²

و همچنین در کتاب شرح الاخبار قاضی نعمان³ اینچنین آمده:

قال صاحب العمدة: إن جعفر خلف ولدین: محمد الأكبر الذی استشهد فی صفین. و محمد الأصغر استشهد فی کربلاء.

و عون نیز در کربلا و واقعه الطف شهید شد... ابن عنبه میگوید او شهید الطف است⁴ سید علی خان المدنی نیز میگوید: او در الطف همراه حسین شهید شد¹ حاج

¹ - قاموس الرجال شریخ محمد تقی تستری ج 9 صص 159 و 160

² - الدرجات الرفیعة فی طبقات الشریعة، ص 185؛ شریخ محمد تقی تستری نیز در کتابش چریحی، قاموس الرجال ج 9 ص 159 - 160 و او شهادت در شوشتر را باطل می داند.

³ - شرح الأخبار القاضی نعمان المغربي، ج 3 - پاورقی ص 198

⁴ - عمدة الطالب ابن عنبه ص 37

حاج حسین شاکری نیز شهادتش را در کربلا و فاجعه الطف میدانند.² و تفرشی از او به عنوان اصحاب علی علیه السلام یاد میکند³ (اصحاب جمل و صفین و نهروان). شیخ علی نمازی شاهرودی نیز شهادتش را سال 57 میدانند.⁴

خلاصه اینکه محمد بن جعفر در صفین شهید شد و برادرش، "عون بن جعفر" همراه حضرت حسین؛ در کربلا شهید شد.

و همانطور که گفتیم ام کلثوم ابتدا به ازدواج سیدنا فاروق؛ در آمده و بعد از شهادتش به ازدواج محمد بن جعفر و بعد از شهادتش به ازدواج عون بن جعفر و در نکاح عون بوده که از دنیا رفته اند. چنانکه محب طبری مینویسد:

وأم کلثوم بنت فاطمة كانت تحت عمر بن الخطاب لس فمات عنها فتزوجها بعده محمد بن جعفر بن أبي طالب فمات عنها وتزوجها بعده عون بن جعفر بن أبي طالب وماتت عنده⁵ (اسمی از عبدالله بن جعفر نیست)

و همچنین در ریاض النضرة نیز مینویسد: وأم کلثوم بنت فاطمة كانت تحت عمر بن الخطاب؛ فمات عنها، فتزوجها بعده محمد بن جعفر بن أبي طالب، فمات عنها فتزوجها بعده عون بن جعفر بن أبي طالب، فماتت عنده.⁶

و همچنین مقریزی: ولما قتل عمرس عن أم کلثوم، تزوجها محمد بن جعفر بن أبي طالب فمات عنها، فتزوجها عون بن جعفر ابن أبي طالب فماتت عنده رحمها الله.⁷ شیخ محمد تقی تستری از شیعیان معاصر نیز سخن ابن قتیبه را قبول کرده، به این شکل:

وفي معارف ابن قتيبة: تزوجها بعد عمر "محمد بن جعفر" فمات عنها، ثم تزوجها "عون بن جعفر" فماتت عنده.¹

¹ - الدرجات الرفیعة فی طبقات الشریعة ص 184

² - العقیلة والفواطم حاج حسین الشاکری (معاصر) ص 75، چاپخانه ستاره

³ - نقد الرجال تفرشی ج 3 ص 382

⁴ - مستدرکات علم رجال الحدیث شیخ علی نمازی ج 6 ص 142

⁵ - ذخائر العقیة محب طبری ص 117

⁶ - ریاض النضرة فی مناقب عشره، محب طبری .. ذکر دختران حضرت علی؛ ص 298

⁷ - امتاع الاسماع المقریزی، ج 5، ص 370

یعنی: ام کلثوم ك با حضرت عمر س ازدواج کرد و بعد از شهادت حضرت فاروق س با محمد بن جعفر ازدواج کرد و بعد از شهادت وی نیز با عون ازدواج کرد و در نکاح عون بود که فوت کرده است.

عبدالله بن جعفر ب نیز فقط با زینب ازدواج کرده و همانطور که گفتیم ادعای ازدواج او با ام کلثوم ك پوچ است و به احتمال قوی اینکه در بعضی اقوال نام زینب و در بعضی ام کلثوم ذکر شده به آن دلیل است که ام کلثوم، دختر فاطمه ؛ (همانطور که از طبرسی و شیخ مفید نقل شد) نام او زینب صغری است .. پس ممکن است که آنها به خیال اینکه عبدالله بن جعفر با زینب صغری (که همان ام کلثوم باشد) ازدواج کرده ، به جای نام زینب کنیه او را نوشته اند!... و الله اعلم!

و خدا را شکر در بالا با ذکر روایات متعدد جواب داده شد که زینب و ام کلثوم هر دو یک نفر نیستند و جالبتر اینکه زینب الکبری نام یکی از دخترانش را ام کلثوم گذاشته است که پدرش عبدالله بن جعفر و شوهرش ابان پسر حضرت عثمان س است!²

در ضمن آنهایی که شهادت عون و محمد را در تستر دانسته اند خودشان نیز ازدواج ام کلثوم با آن دو را هم ذکر کرده اند و نتیجتاً آنها چون قول دیگری در مورد شهادت آن دو به آنها نرسیده بوده من باب امانتداری آن را نقل کرده اند.

شبهه: سن ام کلثوم هنگام ازدواج

در این که ام کلثوم در هنگام ازدواج با عمر چند سال داشته ، اختلافهای شدیدی میان عالمان سنی وجود دارد . آن جایی که دفاع از آبروی خلیفه در میان است، او را آن قدر کوچک جلوه می دهند که بوسیدن، در بغل گرفتن و حتی برهنه کردن ساقش حرام نیست.

¹ - قاموس الرجال، محمد تقی التستری، ج 12 ص 217

² - الشریعة وأهل البیت 141. طبقات ج 8 ص 465.. وانظر: الأخوة و الأخوات الدارقطنی ص 29 رقم 15. و الإصابة بن

هنوز به حدی نرسیده بود که شهوت را برانگیزد:

ابن حجر هیثمی در الصواعق المحرقة می‌نویسد:
بوسیدن امّ کلثوم و در آغوش گرفتن او، به خاطر اکرام
بوده است؛ زیرا او به خاطر کوچک بودن به حدی نرسیده
بود که سبب برانگیختن شهوت شود تا این کار در باره او
حرام باشد!!!

جواب:

از آبرو و مقام حضرت عمر س خدای عزوجل در قرآن کریمش
دفاع میکند ولی از عقیده شما چه چیزی دفاع میکند؟ چهار
تا روایت موضوع و دروغین، آن هم با کلی تاویل و
تفسیر!؟

در مورد بوسیدن و... ما در بحث مربوط آن که در جواب
به شبهه "اهانت به ناموس رسول خدا ص" است جواب گفته
ایم (کمی جلوتر خواهد آمد). فقط نکته اینکه: اگر شما
آن روایات را صحیح میدانید باید این را هم قبول کنید
که همان راویان کذاب در مورد حضرت علی س میگویند: او
دخترش را آرایش و مزین کرده و او را به سوی
امیرالمومنین فرستاد، که این کار او عجیبترا از کاریست
که برای حضرت عمر س تراشیده اند! و ضمناً ما در بالا
ثابت کردیم که ام کلثوم از زینب بزرگتر بوده و به هنگام
ازدواج 11 و یا 12 ساله بوده اند.

**ادامه شبهه: دختری کوچک و غیر بالغ که با دیگر دختران
بازی می‌کرد:**

عبد الرزاق صنعانی او را دختر خردسالی معرفی می‌کند که
با کنیزکان بازی می‌کرد.
تزوج عمر بن الخطاب ام کلثوم بنت علی بن ابی طالب وهي جاریة تلعب مع الجواری....

جواب:

عبدالرزاق چنین ادعایی نکرده بلکه روایتی را در این
مورد نقل کرده و نظری در این مورد نداده است. پس این
دروغ است که اگر بگوییم او چنین عقیده ای داشته .ضمناً
سند این روایت نیز بی اشکال نیست.
ادامه شبهه: محمد بن سعد زهری، او را دختری که هنوز به
سن بلوغ نرسیده، معرفی می‌کند:
عمر با امّ کلثوم ازدواج کرد؛ در حالی که هنوز امّ کلثوم
به سن بلوغ نرسیده بود.

و در روایت دیگر او را «صبیة؛ كودك» می‌داند: زمانی که عمر، امّ کلثوم را از علی (علیه السلام) خواستگاری کرد، علی؛ فرمود: ای امیر مؤمنان، او کودکی بیش نیست. ابن عساکر و ابن جوزی نیز چنین گفته اند.

جواب:

ابن سعد با توجه به روایت فوق که آقای قزوینی نقل کرده اند، ام کلثوم ك را كودك تصور کرده اند ولی آن روایت از محمد بن عمر واقدی نقل شده که اولاً روایتش مرسل است و دوماً محمد بن عمر واقدی همانطور که قبلاً گفتیم مجروح و غیر قابل اعتماد است.¹ و ابن عساکر نیز از محمد بن عمر واقدی نقل کرده و ابن جوزی نیز سندی برای این موضوع ارائه نداده که به احتمال قوی او از ابن سعد پیروی کرده است. **ادامه شبیه:** بلاذری، ابن عبد البر، زحشری و... گفته اند که او در هنگام ازدواج با عمر «صغیره» بوده است. خطب عمر بن الخطاب ام کلثوم بنت علیش فقال: إنها صغیره. عمر از ام کلثوم دختر علی خواستگاری کرده و علی به او گفت: او دختری کوچک است.

جواب:

بلاذری از هشام بن محمد کلبی² و او از پدرش محمد بن سائب کلبی نقل میکند که تقریباً همه علما آن دو را ترک کرده و رافضی و متهم به کذب هستند. محمد بن سائب کلبی: به جرات میتوان گفت که او در نزد علمای رجال مشهورترین دروغگو است. تا جایی که ابی عمرو ابن العلاء در موردش میگوید: أشهد أن الكلبی كافر = گواهی میدهم که کلبی کافر است! و ابوجعفر عقیلی میگوید او از اصحاب عبدالله بن سبا است یعنی او علی پرست است! (فرقه سبائیه)¹

¹- البته تعدادی از علما نیز او را ثقه دانسته اند ولی در علم رجال همی‌شه جرح مقدم است بر تعدیل و در صف منتقدان او یحیی بن معین وجود دارد که امام صادق؛ در موردش م یفرماید: او عالمترین شخص به علم رجال است و همی‌نطور امام احمد و بخاری و ابن مبارک و هم جزء مخالفان او هستند و او را ترک کرده و همانطور که گفتیم، بعضی او را دروغگو می‌دانند.

²- در مورد او مراجعه کنید به سری اعلام النبلاء امام ذهبی ج 19 ص 83

ابن عبدالبر و زحشری نیز فقط روایتی را در این مورد نقل کرده اند و نظری در آن مورد نداده اند. اما علت اینکه بعضی بر این گمان بوده اند که سیده ام کلثوم^ك به وقت خواستگاری کودک بوده است روایتی است که در آن حضرت علی؛ در جواب درخواست حضرت عمر؛ میفرمایند: دخترم کوچک است. ما برای رفع این شبهه روایتی را که در موثقتین کتاب سیرت موجود است را نقل میکنیم.

ابن اسحاق (م 151ق)²: عمرس ام کلثوم^ك را از علی؛ خواستگاری کرد و آن حضرت؛ در جواب فرمود: او کوچک است. عمر گفت: کوچک نیست. تو نمی خواهی او را به من بدهی.³ اگر راست می گویی او را پیش من بفرست تا او را ببینم. علی؛ پارچه ای به ام کلثوم داد و او را نزد عمر فرستاد و گفت: برو به او بگو آیا این پارچه را می پسندی؟ عمرس او را دید و گوشه چادرش (نه ساق پایش و...) را گرفت. ام کلثوم چادرش را کشید و گفت: رها کن. عمرس چادرش را رها کرد و گفت: بسیار نجیب است، برو به پدرت بگو چنان که تو گفתי نیست. پس از آن، امیرمؤمنان او را به ازدواج عمرس در آورد. ابن اسحاق در نقل دیگری که راوی آن از خاندان حضرت عمرس است، آورده است که علی؛ در پاسخ عمرس گفت: باید مشورت کنم و با پسرانش مشورت کرد و آنها موافقت کردند و سپس ام کلثوم^ك را نزد عمرس فرستاد. در این نقل سخنی از کوچکی ام کلثوم مطرح نیست.

در صورت صحت این روایت چند نکته قابل توجه است.

1- حضرت عمرس میگوید: چنانکه گفתי نیست، یعنی کوچک نیست.

2- ام کلثوم^ك چادر بر سر داشت و این نشان میدهد که به سن تکلیف رسیده بودند.

3- اگر واقعاً ام کلثوم^ك کوچکتر از زینب بود، حضرت عمرس باید در جواب حضرت علی س میفرمود: اگر ام

¹-تهدیب التهذیب ابن حجر، ج9 ص 157 - 159؛ و تهدیب الکمال المزی ج 25 ص 247 - 252

²- ابن اسحاق، ج5، ص 231 - 233؛ نیز نک، السیرة النبویة ابن کثیر ج4، ص 582، 611 - دارالمعرفة، بیروت،

1396ق، و منابع دی گر.

³- چون خود حضرت علی؛ در روایت دی گری فرموده بود: او را برای پسر برادرم (جعفر) می خواهم.

كلثومك كوچك است پس زينب را كه بزرگتر است به عقد من در آور!

4- بالفرض كه كوچك باشد، اصلاً ميگويم 5 ساله بوده، اگر اين كار حضرت عمر س اشتباه بوده كار پدر او كه ولي و سرپرست دخترش مي باشد اشتباه تر است و اگر ظلمي در كار باشد ظلمي است كه حضرت علي س در حق دخترش روا داشته.

گذشته از آن مگر خود حضرت علي ؛ به خواستگاري حضرت فاطمه 7 ساله¹ نرفتند و يا پيامبر ص به خواستگاري حضرت عايشه 6 ساله نرفتند؟! و يا دختر عمويشان را به ازدواج ابن ابي سلمه در نياوردند، در صورتي كه هر دو آنها نا بالغ بودند؟ و همينطور اصحابي مانند عبدالله بن مسعود و عروه بن زبير نيز دختران خود را در زماني كه سن آنها به سن بلوغ نرسيده بود به شوهري دادند.
سنن سعيد بن منصور در بابي (باب الرجل يزوج ابنة وهو صغير ح 775) مينويسد: حدثنا سعيد حدثنا حماد بن زيد عن هشام بن عروة عن أبيه: أنه زوج ابنة أخيه ابن أخيه وهما صغيران

ادامه شبهه: ده سال يا بيشتر داشت:

و زماني كه نياز دارند وجود فرزندی را براي امّ كلثوم ثابت و از عدم تناسب سنی او با عمر پاسخ دهند، او را ده ساله و حتي بيشتر معرفي ميكنند:
ابن حجر عسقلاني: امّ كلثوم دختر علي بن ابي طالب هاشمي، مادرش فاطمه دختر رسول خدا ص؛ در اواخر زندگانی پيامبر ص به دنيا آمده و عمر با او ازدواج كرد؛ وی در هنگام ازدواج ده سال يا بيشتر داشت و براي عمر زيد را به دنيا آورد و او و فرزندش زيد در يك روز از دنيا رفتند.

ذهبی در يك كتابش اعتقاد دارد كه او در سال ششم هجری به دنيا آمده است:

امّ كلثوم دختر علي بن ابوطالب، خواهر حسن و حسين، در حدود سال ششم هجرت به دنيا آمد، رسول خدا را ديد؛ ولی از او روايتی نقل نكرده است، عمر از او خواستگاری كرد؛ در حالی كه هنوز خردسال بود.

¹- اگر تارىخ تولد حضرت فاطمه را طبق سايقه شریعه در سال 5 بعد از بعثت بدانيم سن هنگام ازدواج ايشان 7 یا 8 سال

و اگر ازدواج را مطابق نظر اهل سنت در سال هفدهم یا هجدهم بدانیم، او یازده یا دوازده ساله بوده است!!! با این حال ذهبی در کتاب دیگرش می‌گوید:

امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب هاشمی، در زمان حیات پدر بزرگش به دنیا آمد و عمر در حالی که او کوچک بود، با او ازدواج کرد.

با توجه به آن چه که از ابن سعد گذشت که امّ کلثوم «صبیه» بوده و یا به حد بلوغ نرسیده بوده، چگونه می‌توان پذیرفت که او در سال ششم هجری به دنیا آمده باشد!!!.

جواب:

در مورد تاریخ تولد وی تنها تاریخ دقیقی که نقل شده سال 6 هجری است که همانطور که خو دتان هم گفتید بزرگانی چون ذهبی و ابن کثیر و ابن حجر و مولف شیعه موسوعه امام علی ابن ابیطالب بر این عقیده هستند. و اما سخن امام ذهبی که آقای قزوینی سعی دارند از دو قول ایشان یک تناقض را استخراج کنند! (البته خود را به خنگی زده اند!)

امام ذهبی در نقل اول (در سیر اعلام النبلاء) می‌فرمایند: «ولدت في حدود سنة ست من الهجرة و رأيت النبي ص و لم ترو عنه شيئاً. خطبها عمر بن الخطاب و هي صغيرة».

و در نقل دوم (در تاریخ الاسلام) می‌فرمایند: امّ کلثوم بنت علی بن ابی طالب الهاشمية. ولدت في حياة جدّها ص، وتزوجها عمر و هي صغيرة.

میبینید که امام ذهبی در هر دو نقل امّ کلثوم ك را صغیره معرفی میکنند یعنی ایشان می‌گویند: دختر حضرت علی س در زمان ازدواج صغیره بوده و 11 یا 12 سال سن داشته اند. و ایشان چیز عجیبی نفرموده اند و فکر نکنم کسی به دختر 11 یا 12 ساله دختر بزرگ سال بگوید.

تفاوت بین نقل اول و دوم در این است که در نقل اول امّ کلثوم ك متولد سال 6 هجری است ولی در نقل دوم تاریخ تولد ذکر نشده و تنها گفته اند که وی در حیات نبی ص متولد شده اند که این هیچگونه تضادی را نمی‌رساند چون همه میدانیم که سال شش هجری نیز سالی است که حضرت رسول ص در آن سال در قید حیات بوده اند! واللّه من نفهمیدم آقای قزوینی از نقل این دو قول چه نتیجه ای خواستند بگیرند!

در مورد ابن سعد¹ نیز در جواب میگویم: با توجه به سخن امام ذهبی و... چگونه میتوان قبول کرد که ام کلثوم در آن سالها صبیبه و نا بالغ بوده اند؟؟ در صورتی که همه قرائن گواهی بر صدق ادعای امام ذهبی دارند، قرائنی از قبیل برقع و روبند پوشیدن حضرت ام کلثوم ك در روز وفات مادر گرامیشان.

میبینید که آقای قزوینی هیچ اختلافی را در مورد تاریخ تولد سیده ام کلثوم ك نتوانستند ثابت کنند و ما در جواب شبهه " عزاداری و نوحه خوانی ام کلثوم برای حضرت زهرا سلام الله علیها " ثابت کردیم که سیده ام کلثوم به وقت ازدواج 11 یا 12 ساله بوده اند، اما برای روشن شدن قضیه برای خواننده قطره ای از اختلافاتی که در مورد سن و تاریخ تولد محبوبترین بانوی اسلام ذکر شده را نقل میکنیم.

در مورد سال تولد حضرت فاطمه؛ اختلافات بسیار زیاد است و فاصله حداقل و اکثر آن به حدود 17 سال می‌رسد. یعنی حداقل سنی که برای حضرتس هنگام رحلت ذکر شده 18 سال!! و حداکثر 35 سال!! می‌باشد. این گفته‌ها با محور قرار دادن تاریخ بعثت پیامبر ص در سن 40 سالگی و 13 سال قبل از هجرت، به دو بخش تقسیم می‌گردد. عده ای ولادت سیده فاطمه را پیش از مبعث و دسته ای بعد از آن میدانند.

دسته اول: پیش از بعثت:

- 1- حداکثر تاریخی که در این بخش از نظرات، یعنی ولادت فاطمه ك، پیش از بعثت، وجود دارد، 12 سال است² که بدین ترتیب عمرس حضرت فاطمه ك به 35 سال می‌رسد!
- 2- بعضی آن را سال هفتم قبل از مبعث دانسته اند³ که بنابراین سن حضرتك هنگام رحلت 30 سال خواهد شد،
- 3- و عده ای دیگر رحلت فاطمه؛ را در 29 سالگی یعنی 6 سال پیش از بعثت شمرده اند.⁴
- 4- برخی نیز 25 سال را ذکر کرده اند.¹

¹ - که گفتم ای شون فقط روای بی‌مردود را نقل کرده اند و از آن روایت چنان برداشت نموده اند.

² - تاریخ‌الخمیس، ج 1، ص 278، و ذخائرالعقبی ص 52.

³ - تاریخ‌الخمیس، ج 1، ص 278، و ذخائرالعقبی ص 52.

⁴ - از جمله مقتل الحسین، خوارزمی، ج 1، ص 83، و تاریخ‌الخمیس، ج 1، ص 278، و ذخائرالعقبی ص 52.

- 5- ولي آنچه که در میان مورخين ما (اهل سنت)، بیشتر شهرت دارد سال پنجم قبل از مبعث است. و عده اي تصريح به همزمانی آن با سال تجدید بناء کعبه يعني سال پنجم² پیش از مبعث نموده اند.
- بر طبق این قول، سنّ حضرت ك هنگام وفات 28 سال بوده است.
- 6- برخی نیز سنّ 27 سال را ذکر کرده اند.³

دسته دوم: بعد از بعثت سال نخست بعثت:

- 7- این گفته، مربوط به عده اي است که سال نخست بعثت را سال تولد قرار داده اند⁴
- 8- و بعضی نیز تولد را در سن 41 سالگی پیامبرص دانسته اند.

سال دوم بعثت:

- 9- قول دوم که در بین شیعه طرفداران ي چون شیخ مفید دارد، ولادت را در 20 جمادى الثاني سال دوم بعثت می دانند. چنان که ابن طاووس به نقل از کتاب حدائق الریاض شیخ مفید آورده است⁵. و نیز خود شیخ مفید در رساله «مسارّ الشیعه» به این مطلب تصریح کرده است:
- «و في اليوم العشرين منه سنة اثنتين من المبعث كان مولد السيدة (مولاتنا خ.ل) الزهراء فاطمة بنت رسول الله ص و هو يوم شريف يتعدّد فيه سرور المؤمنین و يستحب فيه التطوع بالخيرات و الصدقة علي المساکين»⁶

«ولادت حضرت فاطمه زهرا، دختر رسول خدا ص که سلام بر آنها باد در روز بیستم از این ماه (جمادى الثاني) در سال دوم مبعث بوده است. و آن روز شریفی است که خوشحالی مؤمنین تجدید می شود و در این روز انجام خیرات و پرداخت صدقه به تنگدستان مستحب است.»

¹-مشکل الآثار، طحاوی، ج 1، ص 47

²-نوی خالجمی، ج 1، ص 277، و ذخائرالعقبی، ص 52 و مقاتل الطالعی، ص 48

³-مقتل الحسری، حوارزمی، ج 1، ص 83

⁴- از جمله: تاریخ الخلیف، ج 1، ص 277، و ذخائرالعقبی، ص 52، و بحار الانوار، ج 43، ص 8

⁵- اقبال الاعمال، ج 3، ص 162، نشر مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی

⁶-مسارّ الشیعه، ص 54، نشر کنگره جهانی بزرگداشت هزارمین سال وفات شیخ مفید.

کفعمی نیز در کتاب مصباح خود همین قول را ترجیح داده است و قول سوم را که خواهد آمد با تعبیر «قیل» بیان کرده است.¹

شیخ طوسی در ضمن بیان مناسبت‌های ماه جمادی‌الثانی این عبارت را آورده است:

«فی الیوم العشرین من جمادی الآخرة سنة اثنتین من المبعث، کان مولد فاطمه؛ فی بعض الروایات، و فی روایة اخري سنة خمس من المبعث و العامة تروي ان مولدها قبل المبعث خمس سنين.²

«ولادت فاطمه ك بر اساس برخی روایات، روز 20 ماه جمادی‌الثانی از سال دوم مبعث آمده، و در روایتی دیگر، سال پنجم ذکر شده است و اهل سنت روایت می‌کنند که ولادت آن حضرتك 5 سال پیش از مبعث بوده است.»
عباس قمی، این قول را ظاهراً، نظر اکثر علماء شیعه می‌دانند.³

بر اساس این قول، حضرت فاطمه ك در 21 سالگی رحلت فرموده است.

سال پنجم مبعث:

10- قول سوم که به نظر می‌رسد مشهور بین علماء شیعه است، سال پنجم بعد از مبعث را هنگام ولادت می‌داند.⁴ در میان معتقدین به این نظر، از شخصیت‌هایی چون ابن ابی‌الثلج بغدادی، متوفای 325 هجری⁵، کلینی متوفای 328 یا 329، محمد بن جریر طبری امامی، صاحب کتاب «دلائل الامامة»، ابن شهر آشوب در کتاب «المناقب»، طبرسی در «تاج‌الموالید»⁶ و شیخ بهایی در «توضیح المقاصد»⁷ می‌توان نام برد.

¹ - بحار الانوار، ج 43، ص 9

² - همان

³ - منتهی‌الآمال، ج 1، ص 168، باب دوم

⁴ - بحار الانوار، ج 43، صص 6 - 10

⁵ - تاریخ‌الائمة، ضمن مجموعه نفی‌سه، ص 6، نشر بصری رتی

⁶ - تاج‌الموالید، ضمن مجموعه نفی‌سه، ص 97

⁷ - توضیح‌المقاصد، ضمن مجموعه نفی‌سه، ص 526

نتیجه اینکه اختلافات در مورد تاریخ تولد سیده فاطمه‌س بیش از 10 مورد است. حال بنده بعد از این تحلیل (تقریباً دقیق) می‌گویم: دیدید؟ دیدید این همه اختلاف را؟؟ این همه اختلاف نشان دهنده این است که محمدص با خدیجه ازدواج نکرده که حالا بخواهد فاطمه از آنها به دنیا بیاید!! اگر خندتون گرفت به من نخندید، من مجبورم! آنها اراجیف و بیراه گفتند، جواب اراجیف هم همین بود! آقای قزوینی نظر شما چیست؟ در مورد این همه اختلاف در مورد سن حضرت فاطمه ك نظر شما چیست؟ آیا نتیجه ای که در مورد ام کلثوم ك و ازدواجش گرفتید، میتوانید اینجا هم بگیرید؟ ضمناً اختلافاتی که قبلاً در مورد تاریخ تولد سیده زینب نقل شد را نیز فراموش نکنید.

شبهه: مقدار مهریه ام کلثوم ك

در مقدار مهریه ام کلثوم نیز اختلاف های چشمگیری وجود دارد، برخی ده هزار دینار و اکثر عالمان سنی آن را چهل هزار درهم ذکر کرده‌اند.

الف: ده هزار دینار:

یعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد: عمر با او ازدواج کرده و ده هزار دینار برای او مهریه تعیین کرد.

جواب:

یعقوبی شیعی نظر شخصی خود را در این مورد گفته اند و ایشان نیز معصوم نیستند و ادعای عصمت نیز نکرده اند، و در این موارد یعنی به وقت اختلاف بین یک نص تاریخی و نظر مولفین همیشه نص بر نظر مولف می‌چربد. که در این مورد نیز صدق میکند.

ب: چهل هزار دینار:

الکتانی (نظام الحکومة) متوفی 1382 مینویسد:

هنگامی که عمر با زینب دختر علی ازدواج کرد، به او چهل هزار دینار مهریه داد!!!

جواب:

شیخ عبدالحی الکتانی متوفی 1382 هجری هستند، به احتمال قوی یک اشتباه سهوی بوده و گرنه کس دیگ ری را سراغ نداریم که چنین رقمی را ذکر کرده باشد و سخن عالم عصر حاضر در این مورد برای ما حجت نیست چرا که ایشان با وقایع 1300 سال پیش هیچ رابطه ای نداشته اند مگر از

طریق اقوال دیگر بزرگان که این ادعای ایشان در هیچ یک از سخنان علمای سلف جایی ندارد!.. ایشان متن فوق را ارجاع به کتاب "الاجوبة المهمة" از شیخ مختار الکنتی داده اند که ایشان نیز متوفی 1226 هستند. متأسفانه کتاب شیخ مختار در دسترس نبود تا بررسی شود ولی به تصریح شیخ کتانی، شیخ مختار الکنتی از حافظ الدمیری نقل کرده اند. و ما با مراجعه به کتاب شیخ دمیری این جمله را در آن می‌یابیم:

وتزوج عمر أم كلثوم ك بنت علي س، وأصدقها أربعين ألف درهم¹

پس همانطور که در ابتدا گفتیم: نوشتن دینار به جای درهم، تنها یک اشتباه سهوی بوده که در کتب سلف نیز هیچ جایی ندارد.

ج: چهل هزار درهم:

بسیاری از بزرگان اهل سنت با چندین سند نقل کرده اند که مهریه ام‌کلثومك، چهل هزار درهم بوده است: (ابن ابی شیبه، ابن سعد، ابن عبدالبر و ابن حجر): عمر با ام‌کلثوم دختر علی در مقابل چهل هزار درهم مهر ازدواج کرد. جدای از تناقض‌های موجود در مقدار مهریه، مشکل دیگر در زیاد بودن مهریه ام‌کلثوم است؛ با اینکه طبق روایات صحیح السندی که در کتاب های اهل سنت وجود دارد، خود خلیفه از تعیین مهریه کلان جلوگیری می کرده است.

ابن ماجه قزوینی در سنن خود می‌نویسد: عمر بن خطابس گفت: مهر زنان را بالا نگیرید؛ زیرا اگر بالا بودن مهر، سبب کرامت دینی شده و یا جزو تقوا به حساب می‌آید، سزاوارترین شخص به این کار، پیامبر ص بود که برای هیچ زنی از همسران و یا دخترانش بیش از دوازده اوقیه قرار نداده است. و به درستی که مرد هنگامی که مهریه زن را بالا برد، در دل دشمنی او را پیدا کرده و می‌گوید من به خاطر تو مجبور به کارهای سخت شدم، با اینکه من مردی عرب بوده و نمی‌دانستم سختی کار چیست!!!

¹ - حیاة الحیوان الکبری دمی‌ری ص 482، دار الکتب العلمیة، بھروت، لبنان، 2003 م

نمی‌کنید؟! نزد خدا بسیار باعث خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید!

اولاً: حضرت عمرس، خطاب به والدین می‌گوید که شما بر داماد سخت نگیرید و مهر را بالا نبرید ولی در مورد ازدواج حضرت عمرس با بنت فاطمه‌س این حضرت عمر بود که 40 هزار درهم مهریه را بر خود فرض کرد و حضرت علی؛ دخالتی نداشتند و خطبه سیدنا عمرس هیچ منافاتی با این قضیه ندارد . ایشون در ادامه خطبه می‌فرمایند: «اگر چنین کنید فردا روزی مرد به زنش می‌گوید: من به خاطر تو مجبورم کارهای سخت بکنم».. در صورتی که مهریه ام کلثوم را خود حضرت عمرس تعیین کرده بودند و ام کلثوم ك هیچ دخالتی نداشته اند که در آینده چنین مشکلی پیش بیاید . پس مانند دیگر دلایلتان این دلیل نیز بچه‌گانه است!

دوماً: در نظر داشته باشید یک عالم دین می‌گوید : صدقه بدهید که صدقه باعث دفع بلا می شود!! ولی خود این عالم به کسی صدقه ندهد! چرا؟؟؟ چون ندارد که بدهد! حال باز هم شما می‌گویید: چرا کاری رو که خودت انجام نمیدهی مردم را به اون دعوت میکنی؟!

سوماً: اگر آقای قزوینی منصف! این روایت را به شکل کاملی که علما نقل کرده اند، نقل میکرد، دیگر هیچ جای شبهه ای نبود، ولی ایشون طبق ذات خودشان روایت را به شکلی که به نفعش می باشد نقل کرده است.

امام ابن کثیر (در تفسیرش) در ادامه این روایت را اینگونه می آورد که : بعد از صحبت حضرت عمرس س زنی اعتراض کرد و گفت : تو حق نداری چنین کنی . عمرس گفت: چرا؟ زن گفت : به خاطر ای ن که خداوند فرموده است : ﴿مَنْ مَلَكَ مِنْكُمْ نَفْسًا فَارْتَأَهَا فَلَا فِئْرَةً عَلَيْهِمْ وَلَا يَكْفِرُ فِيهَا﴾ (نساء: 20) «هر چند مال هنگفتی مهر یکی از آنان داده بودید، از آن چیزی باز نگیرید»

آنگاه عمرس گفت: زنی درست گفت و مردی خطا نمود . و همینطور هیثمی در جمع الزوائد این ماجرا را کاملتر نقل میکند و مینویسد که حضرت عمرس بعد از صحبت آن زن فرمود: بار الها! مرا ببخش و افزود: همه از عمرس فقیه تر هستند. سپس بر منبر رفت و گفت: ای مردم! من شما را از افزایش مهریه ها منع کرده بودم ولی اکنون اعلان می کنم که هر کس به هر اندازه ای که می تواند و توافق

می کند مهریه بدهد و هیچ محدودیتی نیست . «أیها الناس إني كنت

لهیتکم أن تزیدوا النساء فی صدقاتهن علی أربعمائة درهم فمن شاء أن يعطی من ماله ما أحب»¹

مطمئناً آقای قزوینی از این روایت مشهور با خبر بوده اند ولی نقل نکرده اند چون اگر نقل میکردند کل استناد ایشان باطل میشد و به جای اینکه این روایت به نفعش باشد به ضررش میشد و این روایت نیز یکی از شواهدی است که آزادی بیان در زمان امیرالمومنین فاروق را اثبات میکند.

گذشته از آن حضرت عمرس از مال خودش داده است و خلاف شرع نیز نکرده است و آن هم به نیت اکرام و احترام اهل بیت این مهریه را بر خود تحمیل کرده است .. آیا شما با اکرام و احترام نسبت به اهل بیت مخالفید؟

در ضمن اگر عمل حضرت عمرس مخالف با سنت ص بوده است باید بگوییم که در روایات شیعی آمده است که حضرت حسن؛ برای یکی از همسرانش 100 کنیز مهریه داد که هر کنیز او 1000 درهم همراه داشت!!

أبي جعفر محمد بن علي؛ أنه قال: «تزوج الحسن بن علي امرأة، فأرسل إليها بمائة جارية، مع كل جارية ألف درهم».²

و شاید هم راضی به مهریه کم بودید تا اینکه بعدها ماجرای که بین حضرت علی؛ و فاطمه پیش آمد، تکرار شود؟؟

چنانکه کتب شیعه درج کرده اند: ابي عبد الله عليه السلام قال: إن فاطمة عليها السلام قالت لرسول الله ص: زوجتني بالمهر الخسيس.....³

شبهه: آیا عمر از ام کلثوم فرزندی داشته است؟

یکی از چیزهایی که اصل وقوع این ازدواج را زیر سؤال می برد، فرزندی است که برای ام کلثوم تراشیده اند. برخی فرزندی برای ام کلثوم ذکر نکرده اند، برخی فقط برای او يك فرزند به نام زید، برخی رقیه را نیز

¹ - مجمع الزوائد و منبع الفوائد ج 4 صص 283 و 284، دار الکتب العلمیة - بیروت - لبنان

² - مستدرک الوسائل النوری - ج 15 - ص 70 و ایشان به نقل از دعائم الاسلام ج 2 ص 222 ح 827 و بحار الانوار مجلسی

ج 3 ص 349 مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 20

³ - جامع أحادیث الشریعة، البروجردی ج 21 - ص 198؛ بحار الانوار ج 43 ص 144؛ الکافی ج 5 ص 378؛ وسائل

الشریعة ج 21 ص 241

اضافه کرده و برخی سه فرزند به نام های: زید، رقیه و فاطمه نقل کرده اند.

فرزندی نداشت:

مسعودی شافعی در باره اولاد عمر می‌نویسد:
فرزندان عمر: او فرزندی به نام های ذیل داشت: عبد الله و حفصه همسر پیامبر ص و عاصم و عبید الله و زید از يك مادر؛ و عبد الرحمن و فاطمه و دخترانی دیگر، و عبد الرحمن اصغر و همو است که به خاطر شراخیواری حد خورده و معروف به ابی شحمه است، این ها هم از يك مادر هستند. طبق این نقل خلیفه دوم فقط يك پسر به نام زید داشته که او هم برادر عاصم و عبید الله بود که مادر آن ها ام کلثوم بنت جروول است و هیچ نامی از فرزندان عمر از ام کلثوم در این نقل دیده نمی‌شود.

جواب:

می‌بینید که او نام همه فرزندان حضرت عمر س را نیاورده و از همسرانش نیز یادی نکرده و در مورد دخترانش نیز بعد از نام بردن چند نفرشان می‌گوید: (و بنات آخر) و دخترانی دیگر!!

البته اگر به دیگر کتب مسعودی سري بزنیم می‌بینیم که ایشان از دو زید نام برده اند. مسعودی در تنبیه و الاشراف می‌نویسد:

وكان لعمر من البنین تسعة ، عبد الله وعبد الرحمن الأكبر وزید الأكبر وعبید الله المقتول بصفین وعاصم وزید الأصغر وعبد الرحمن الأصغر وعبیاض وعبد الله الأصغر ، المعقبون منهم أربعة عبد الله الأكبر وعاصم وعبید الله وعبد الرحمن الأصغر،¹

پس مسعودی چنین چیزی نگفته، مگر اینکه به دروغ به آن نسبت دهید. و یا خود را به خواب بزنیید.

ادامه شبهه: يك فرزند داشت:

بسیاری از بزرگان اهل سنت فقط يك فرزند را برای عمر نقل کرده اند:

بی‌هقی در سنن کبرای خود می‌نویسد:

ام کلثوم، عمر با او ازدواج کرده و برای او زید بن عمر را به دنیا آورد که در شب درگیری ابن مطیع، ضربه ای به او وارد شده و تا ز مان مردن، از این ضربه در رنج بود؛ سپس پس از عمر، عون بن جعفر با ام کلثوم

¹ - التنبیه والإشراف المسعودی ص 251 - 252 .. ناشر: دار صعب - بیروت - لبنان

ازدواج کرد اما از او صاحب فرزندی نشد تا از دنیا رفت.
و نویری در نهاییه الأرب و صفدی و ابن کثیر نیز، فقط یک فرزند برای امّ کلثوم نقل می‌کنند.

جواب:

اگر سنن بیهقی برای شما حجت است می‌بینیم که او به وقت شمردن فرزندان زینب کبری ك از عبدالله بن جعفر ب، فقط عبدالله و عون را نام می‌برد!

فاما زینبك فتزوجها عبد الله بن جعفر فماتت عنده وقد ولدت له علی بن عبد الله بن جعفر واخا له آخر يقال له عون - واما ام کلثوم فتزوجها عمر...¹
و شیخ نویری و صفدی که آقای قزوینی آنها را گواه گرفته نیز تنها یک فرزند برای زینب و عبدالله بن جعفر ذکر کرده اند!!! و مینویسند: نویری: وتزوج زینب عبد الله بن جعفر فماتت عنده، ولدت له علی بن عبد الله بن جعفر، وتزوج أم کلثوم عمر...²!!
صفدی: زینب تزوجها عبد الله بن جعفر بن أبي طالب فولدت له علیاً...³!

و آخرین گواه آقای قزوینی علامه ابن کثیر است که ایشان نیز فقط از زید نام برده و زینب و عبدالله بن جعفر را بدون فرزند ذکر کرده است!!!⁴

دیدید که در همین آدرسهایی که خودتان داده اید، در مورد فرزندان زینب اختلاف بیشتر از فرزندان ام کلثوم است، و تقریباً هیچ کدام از آنها قول مشهور و اجماع را نقل نکرده اند که همان "4" فرزند باشد...⁵

پس آیا شما این اختلافات را در جهت رد کردن ازدواج زینب کبری با عبدالله بن جعفر به کار می‌برید؟؟؟

ادامه شبهه: دو فرزند داشت:

اکثر عالمان سنی، گفته اند که دو فرزند داشت ه است؛ آنها در ذکر فرزندان عمر از امّ کلثوم چنین گفته اند:

¹ - سنن الکبری، بیهقی، ج 7، ص 70، دار الفکر

² - نهاییه الأرب فی فنون الأدب، نویری ج 18، ص 142 - بیروت

³ - الوافی بالوفیات صفدی، ج 1، ص 79، - بیروت

⁴ - البدایه و النهایه ج 5 ص 330

⁵ - البته همانطور که گفتم اختلافات در مورد فرزندان حضرت زینب بسیاری زیاد است و این قول نیز به نظر بنده از همه

صحیح‌تر بود والله اعلم بالصواب.

مصعب زبیری:

و زید اکبر، فرزندی نداشت و رقیه؛ مادر این دو ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم است و مادر او نیز فاطمه دختر رسول خدا ص است. و ابن حبان و طبری و ابن اثیر نیز چنین نوشته اند.

سه فرزند داشت:

بلاذری در انساب الأشراف دختران ام‌کلثوم از عمر را دو نفر معرفی می‌کند که با زید سه فرزند می‌شوند:
عبد الرحمن بن زید بن خطاب، همسر او فاطمه دختر عمر بود که مادرش ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب و مادر بزرگش فاطمه دختر رسول خدا ص است. برادر پدری و مادری او زید بن عمر است و برای عبد الرحمن، فرزندی به نام عبد الله و يك دختر به دنیا آورد.

ابراهیم بن نحام بن عبد الله بن اسید بن عبد بن عوف بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب، همسر او رقیه دختر عمر بود، خواهر پدری حفصه؛ و مادرش ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب.

جواب:

باز هم خود آقای قزوینی اجماع اهل سنت را میدانند ولی باز هم موش و گربه بازی راه انداخته اند. در عجبم از کار جناب استاد!

در مورد سخن بلاذری هم می‌گویم: ایشان اشتباه کرده اند همانطور که در مسائل زیادی اشتباه کرده اند مانند ذکر فرزندان حضرت علی و عبدالله بن جعفرش و...

ایشان برای زینب کبری 6 فرزند نوشته اند! و تعداد دختران حضرت علی؛ را 20 دختر نوشته اند!!
و در اینجا هم فاطمه ك را دختر ام‌کلثوم دانسته است که صحیح نیست بلکه فاطمه ك دختر أم حکیم بنت حارث بن هشام بن مغیره است که با عبدالرحمن بن زید بن خطابش ازدواج کرد.

و همانطور که در اول کتاب گفتیم، علما در مورد تعداد فرزندان زینب کبری نیز بسیار جدل داشته اند که بعضی تنها یک پسر و بعضی دو پسر و بعضی یک پسر و یک دختر، و یک پسر و دو دختر، و سه پسر و یک دختر، و سه پسر و دو دختر، و فقط چهار پسر، و چهار پسر و یک دختر، و پنج پسر و یک دختر را ذکر کرده اند که البته بیش از این نیز اختلاف کرده اند مثلاً: ابن سعد و امام نووی و ابن

قتیبه برای زینب 4 پسر و یک دختر نوشته اند به این شکل:

ابن سعد: «زینب بنت علی ابن ابی طالب بن هاشم . . و أمها «فاطمة» بنت رسول الله ص تزوجها «عبد الله بن جعفر بن أبي طالب بن عبد المطلب» فولدت له: **عليا، و عوناً، و عباساً، و محمد، و أم كلثوم.**¹ امام نووی به نقل از ابن قتیبه: قال ابن قتیبه: ولد عبد الله بن جعفر سبعة عشر ابناً و بنتین، وهم: **جعفر الأكبر، و علی، و عون الأكبر، و عباس، و أم كلثوم،** أمهم زینب بنت علی بن أبی طالب من فاطمة² ابن سعد فرزندی به نام محمد برای آنها مینویسد و امام نووی و ابن قتیبه به جای او جعفر اکبر را نوشته اند!!!

و در اینجا جا دارد که اختلاف علما را در ذکر تعداد دختران³ حضرت علی؛ نیز متذکر شویم که این اختلاف از 15 تا 28 دختر!!! متفاوت هستند:

(مختصراً) مسعودی پانزده دختر را ذکر کرده⁴، مقدسی پانزده،⁵ ابن قتیبه شانزده،⁶ شیخ مفید شانزده،⁷ علوی نسابه هفده⁸ یعقوبی هجده⁹ طبری و ابن سعد نوزده،¹⁰ سبط سبط ابن جوزی نوزده،¹¹ و بلاذری بیست دختر¹² و سیدابن طقطقی بیست و هشت!!!¹³

¹ -طبقات الكبرى ابن سعد ج8 ص 465

² -تهذیب الاسماء امام نووی ج1 ص 362

³ -در بین علمای شیعه (و سنی) در این مورد اختلاف بسیاری بالاست!!! تا حدی که بعضی (شیخ مفید) فرزندان پسر و دختر حضرت علی را 17 نوشته اند و بعضی (مسعودی) 25 تن و بعضی تا 33 فرزند هم پیش رفته اند!!!

⁴ - مروج الذهب المسعودی، ج3 ص 63-64

⁵ -البدء والتاریخ، البلخی، ج2، ص 145-146، دارالکتب العلمیة، بیروت، 1997م.

⁶ - المعارف ابن قتیبه ص 210-211

⁷ - الارشاد شیخ المفید، ج1، ص 354

⁸ - المجدی فی انساب الطالغیة ن العلوی النسابه، ص 11

⁹ - تاریخ الی عقوبی، ج2، ص 213

¹⁰ - تاریخ طبری، ج4، ص 118

¹¹ - تذکرة الخواص سبط بن الجوزی ص 57، قم، 1376ش

¹² - انساب الاشراف البلاذری، ج2، ص 411-414

¹³ - الاصری فی انساب الطالغیة ن ابن طقطقی ص 59-60. ابن طقطقی معتقد است حضرت علی ع سه دختر به نام ام کلثوم

آقای قزوینی این اختلافات بسیار جزئی در مورد فرزندان سیده ام کلثوم ک را دلیل بر عدم وقوع ازدواج گرفته اند. و ما با استفاده از قدیمی ترین کتب ثابت کردیم که این اختلافات در مورد دختران عبدالله بن جعفر ب و حضرت علی؛ نیز چندین برابر وجود دارد. پس طبق برداشت آقای قزوینی میشود گفت: حضرت علی س اصلاً ازدواج نکرده اند که بچه ای داشته باشد! زینبی در کار نبوده که عبدالله بن جعفر ب بخواهد با وی ازدواج بکند!!! حالا اگر ما اینگونه بگوییم شما به ما نمیخندید؟؟؟ میخندید؟! پس اولی تر است که اول بخودتان بخندید!

در ضمن قدیمی ترین تاریخی که زید و رقیه را فرزند حضرت عمرس از ام کلثوم میداند سیره ابن اسحاق شیعی است پس حتماً او بوده که این فرزندان را تراشیده!؟!

شبهه: زید برادر عمر بود یا پسر عمر؟

ابن عساکر دمشقی، روایتی را نقل می کند که طبق آن، ام کلثوم همسر خطاب بوده، نه عمر بن الخطاب. وحدثني عمر بن أبي بكر المؤملي حدثني سعيد بن عبد الكبير عن عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب وأمه أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب وكان سبب ذلك أن حرباً وقعت فيما بين عدي بن كعب... از عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن خطاب که مادرش ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب است روایت شده است که...

جواب:

بدون شک این سهوی از طرف ابن عساکر بوده و به جای زید بن عمر بن خطاب، زید بن خطاب نوشته و این ادعا از اینجا ثابت میشود که او در مورد زید بن عمر دقیقاً مینویسد:

زيد بن عمر بن الخطاب بن نفيل ابن عبد العزى بن رياح بن عبد الله بن قرط ابن رزاح بن عدي بن كعب القرشي العدوي وأمه أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب وأمها فاطمة بنت رسول الله ص - وأمها خديجة بنت خويلد.¹ گذشته از این در همین صفحه ای که آقای قزوینی آدرس داده اند ابن عساکر ماجرای وفات زید بن عمر و ام کلثوم در یک روز را ذکر کرده است.

ضمناً هر بچه طلبه ای میداند که خطاب سالها قبل از تولد ام کلثوم از دنیا رفته اند، و زید بن خطاب نیز

¹ - تاریخ دمشق ابن عساکر، ج 19 ص 482

در جنگ یمامه شهید شد. و قزویني مثلاً استاد همه اینها را میدانند ولي فقط دوست دارد صفحات را از اراجیف پر کند تا خواننده را گیج کند!

متن مورد تاکید آقای قزویني این است: عبد الحمید بن عبد الرحمن بن زید بن الخطاب و أمه أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب

و این واضح است که مادر زید بن خطاب اسماء بنت وهب است.

و ابن عساکر مینویسد:

عبد الرحمن بن زید بن الخطاب بن نفیل ابن عبد العزی القرشی العدوی **ابن أخي عمر بن الخطاب** أدرك النبي ص در ثانی در بین همسران خطاب هیچ ام کلثوم نامی وجود ندارد که اشتباه اسمی رخ داده باشد. پس تنها یک اشتباه سهوی بوده و بس.

به گمانم شایسته باشد در این محل علت نامگذاری زید بن عمر؛ به این نام را عنوان کنیم.

علت این نامگذاری آن است که حضرت عمر؛ برادرش زید را بی نهایت دوست داشت:

امیرالمومنین عمرس به حدی او را دوست می داشت که هرگاه در قلب شب ها به یاد برادرش زید می افتاد، از درازی شبها گله می کرد: «يَا طُولَهَا مِنْ لَيْلَةٍ!!»¹

و در سحرگاه به محض این که نمازش را می خواند بلافاصله به دیدن او می شتافت و وی را در آغوش می گرفت²

و وقتی برادرش (زید) در جنگ هولناک یمامه (در عهد ابوبکر صدیق) به درجه شهادت رسید فاروق س از شدت غم و تأثر به حالت بیهوشی درآمد و بعد از گذشت چند سال از شهادت او روزی مرد کوتاه قدی به نزد فاروق س آمد و شعرهایی که در مرثیه برادر خود سروده بود برای فاروق رضي الله عنه خواند و شهادت زید به یاد فاروق س آمد و فاروق س در حالی که به شدت گریه می کرد، می گفت:

«اي كاش من هم مثل شما می توانستم شعر بگویم و شعرهایی را در مرثیه برادرم (زید) می گفتم!»³ تا جایی برادرش را دوست داشت که دائماً می گفت: باد صبا نمی وزد مگر

1- اخبار عمر به نقل ابن الجوزی، ج 1، ص 346 و ج 2، ص 166. و تاریخ بغداد

2- اخبار عمر به نقل ابن الجوزی، ج 1، ص 346 و ج 2، ص 166.

3- عبقریات، عقاد، ص 497.

اینکه بوی زید را به من میرساند . (ماهیت الصبا إلا وجدت منها ریح زید) = و فاروق نیز به علت احترام و علاقه زیاد به برادرش او را زید نامید.¹

شبهه: زید اصغر بزرگتر از زید اکبر!!!

اهل سنت برای عمر بن الخطاب دو فرزند به نام زید ذکر کرده اند، یکی از امّ کلثوم بنت جریول و یکی از امّ کلثوم دختر امیر مؤمنان . امّ کلثوم بنت جریول در جاهلیت زن عمر بود و با اسلام آوردن عمر از او جدا شد و سپس با شخص دیگری ازدواج کرد .

انصاری مینویسد: مادر عبید الله مشهور به امّ کلثوم، نام او ملیکه دختر جریول خزاعی است؛ و هنگامی که آیه (♦♦♦) (المعزة/10) نازل شد، او کافر باقی ماند؛ عمر او را طلاق داد و ابوفهم بن حذیفه، با او ازدواج کرد که در اول کتاب ذکر او گذشت.

و ابن حجر عسقلانی می نویسد:

زید بن عمر بن خطاب قرشی عدوی، برادر عبد الله بن عمر اصغر؛ مادر آن دو امّ کلثوم دختر جریول است که همسر عمر بوده و هنگامی که آیه (♦♦♦) (المعزة/10) نازل شد، اسلام

بین آن دو جدایی انداخت؛ سپس ابوجهیم بن حذیفه با او ازدواج کرد؛ و پیش از او عمر همسر او بود؛ زبیر و غیر او این مطلب را ذکر کرده اند و این نشان می دهد که زید (اصغر) در حیات پیامبر به دنیا آمده است.

نکته جالب توجه در این نقل این است که پسر امّ کلثوم بنت جریول را که در زمان رسول خدا به دنیا آمده، «زید اصغر» نامیده اند و زید پسر امّ کلثوم دختر امیر مؤمنان را «زید اکبر». این مطلب اصل وجود فرزندی به نام زید از امّ کلثوم دختر امیر مؤمنان علیه السلام را زیر سؤال می برد. چگونه می شود که پسر بزرگتر را «زید اصغر» نامید و پسر کوچکتر را «زید اکبر»!!! .

عالمان اهل سنت بدون توجه به این نکته، این چنین گفته اند:

ابن جوزی: و زید اکبر و رقیه، مادر آن دو امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب و مادر او فاطمه دختر رسول خدا ص

¹ - الاصابه و ابن سعد به نقل اخبار عمر، ص394. به نقل از سری مای صادق فاروق اعظم، حاج عبدالله احمدی ان

است؛ و زید اصغر و عبید الله مادر آن دو امّ کلثوم دختر جروول است؛ و اسلام سبب جدایی عمر و امّ کلثوم دختر جروول شد.

بنابراین با کلام عالمان اهل سنت ثابت شد که امّ کلثوم، دختر ابوبکر است و زید فرزند عمر هم از امّ کلثوم بنت جروول بوده، نه از امّ کلثوم دختر امیر مؤمنان علیه السلام و اهل سنت با استفاده از همین تشابه اسمی، این افسانه را ساخته اند. البته برخی از عالمان سنی، همسر دیگری به نام امّ کلثوم را نیز برای عمر ذکر کرده اند. عاصمی مکی در تعداد زنان عمر می‌نویسد:

چهارمین فرزند عمر، عاصم است؛ مادر او امّ کلثوم جمیله دختر عاصم بن ثابت بن ابی افلح است.

یعنی خلیفه دوم چهار زن به نام «امّ کلثوم» داشته: 1. امّ کلثوم دختر جروول؛ 2. امّ کلثوم دختر ابوبکر؛ 3. امّ کلثوم دختر عاصم بن ثابت؛ 4. امّ کلثوم دختر امیر مؤمنان.!!!

گویا عالمان اهل سنت با استفاده از این تشابهات اسمی، امّ کلثوم دختر امیر مؤمنان علیه السلام را نیز اضافه کرده باشند.

جواب:

اثبات وجود زید الاصغر پر از ابهام است. علمایی که از زید اصغر نام می‌برند آن را «قیل» (گفته شده) فرزند ام کلثوم (ملیکه) بنت جروول نوشته اند، ولی!!

1- در اکثر کتب وقتی نامی از بنت جروول به میان آمده او را فقط به عنوان همسر حضرت عمر س و مادر عبیدالله معرفی کرده اند. و از زیدنامی نمی‌برند.

2- در ذکر نام همسر و فرزندان حضرت عمر س اینگونه آمده:

ابن کثیر: وتزوج ملیکة بنت جروول فولدت له عبید الله فطلقها فی الهدنة، فخلف علیها أبو الجهم بن حذیفه.¹

¹ - بدایة و النهایة ج 7 ص 139 البته در ادامه می‌نویسد: وقال الواقدی: دی أم کلثوم بنت جروول فولدت له عبید الله وزی دا الاصغر. که گفتم واقدی شخصی غیر ثقه و متروک هستند.

امام نووی: ملیکہ بنت جرول الخزاعی، تزوجها عمر بن الخطابس فأولدها ابنه عبید اللہ¹
 ابن اسحاق: وأم کلثوم بنت جرول أم عبید اللہ بن عمر الخزاعیة فتزوجها أبو جهم بن حذیفہ بن غانم²
 ابن حجر عسقلانی: أم کلثوم بنت جرول والدة عبید اللہ بن عمر بن الخطابش.³
 عبدالسلام هارون: وأم کلثوم بنت جرول أم عبید اللہ بن عمر الخزاعیة فتزوجها أبو جهم بن حذیفہ
 بن غانم رجلا من قومه وهما علی شرکهما.⁴

ابن قتیبہ نیز در ذکر فرزندان حضرت عمرس اسمی از زید
 اصغر نیاورده و اینگونه مینویسد:
 ولد عمر بن الخطابس لصلبه وأعقابهم: و ولد عمر بن الخطاب عبد اللہ وحفصة أمهما زینب بنت
 مظعون، وعبید اللہ وأمہ ملیکہ بنت جرول الخزاعیة، وعاصما وأمہ جمیلہ بنت عاصم بن ثابت حمی
 الدبر، وفاطمة وزیدا وأمهما أم کلثوم بنت علی بن أبي طالب من فاطمة بنت رسول اللہ ص، ويقال
 إن اسم بنت أم کلثوم من عمر رقیة، و....⁵

و همانطور که دیدید از یک زید نام برده یعنی زید از ام
 کلثوم دختر فاطمه ك و در صفحه بعد کتابش نیز در شرح
 حال فرزندان عمرس شرح حال وی را ذکر میکند به این
 شکل:

زید بن عمر بن الخطاب: وأما زید بن عمر بن الخطاب فرمی بجزر فی حرب کانت
 بین بنی عویج و بین بنی رزاح فمات ولا عقب له، ويقال إنه مات وأمہ أم کلثوم فی ساعة واحدة فلم
 یرث واحد منهما من صاحبه، وصلى علیهما عبد اللہ بن عمر فقدم زیدا وأخر أم کلثوم فجرت السنة
 بتقدیم الرجال.

میبینیم که نه اسمی از زید اکبر و نه زید اصغر به میان
 آمده!! و فقط نام زید را بدون قید اصغر یا اکبر ذکر
 کرده است.

امام نووی نیز در تهذیب الاسما میگوید: وأولاد عمر: عبد اللہ،
 وحفصة، أمهما زینب بنت مظعون، "و عبید اللہ أمہ ملیکہ بنت جرول الخزاعیة، " وعاصم أمہ جمیلہ

¹ - المهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج امام النووی ج5 ص 205

² - سیرت ابن اسحاق

³ - الإصابة فی معرفة الصحابة ج4 ص141 رقم 4826

⁴ - تهذیب سیرت ابن هشام، عبد السلام هارون، ذکر مسری الی خیبر

⁵ - المعارف ابن قتیبہ در ذکر فرزندان حضرت عمر رضی اللہ عنه

بنت عاصم بن ثابت حمی النحل، وفاطمة (رقیه، همانطور که ابن قتیبہ شرح داد) و زید أمهما أم کلثوم بنت علی بن ابی طالب من فاطمة ثلث، . . .¹

ایشان نیز برای بنت جرول فقط یک فرزند و آن هم عبیدالله را ثبت کرده اند و هیچ نامی از زید اکبر و اصغر نیست بلکه تنها یک زید را نام برده آن هم پسر ام کلثوم بنت علیس!!
و اکثر آنهایی که دو زید را برای حضرت عمر نوشته اند از محمد بن عمر واقدی تبعیت میکنند که قبلاً گفتیم او شخصی متروک و غیر ثقه می باشد.

- ابن اثیر: وتزوج ملیكة بنت جرول الخزاعي في الجاهلية، فولدت له عبید الله بن عمر، ففارقها في الهدنة، فخلف عليها أبو جهم بن حذيفة، وقتل عبید الله بصفين مع معاوية، وقيل: كانت أمه أم زید الأصغر أم کلثوم بنت جرول الخزاعي، وكان الإسلام فرق بينها وبين عمر.²

همانطور که سخن ابن اثیر را خواندید: کسانی مانند او (و ذهبی در تاریخ الاسلام و . .) که ذکر از فرزندان عمر س کرده اند در مورد زید ا لاصغر با کلمه «قیل» یاد میکنند!

به این معنی که عده ای گفته اند که زید اصغر نیز فرزند حضرت عمر س بوده! همانطور که در ذکر فرزندان علیس هم اختلافات بسیار شدید است. و کلمه قیل نیز به نشانه احتمال است و مورخ نیز فقط به خاطر امانتداری آن را ذکر کرده است.

حاج عبدالله احمدیان رحمه الله نقل میکند که حضرت عمر س جهت ابراز نهایت محبت نسبت به برادر شهیدش (زید بن خطاب)، او را "زید" نامید.³ و میدانیم که زید بن خطاب در جنگ یمامه شهید شدند و این را هم میدانیم که علمایی که از زید اصغر نام میبرند تولد او را در حیات رسول الله ص میدانند، یعنی قبل از شهادت زید بن خطاب، پس این موضوع ثابت میکند که زید اصغری در کار نبوده و تنها وجود زید نوه حضرت علی؛ صحت دارد. که سالها بعد از شهادت زید بن خطاب به دنیا آمده است.

¹ - تمهذیب الاسماء امام نووی، ج 2 ص 5

² - الکامل ابن اثیر ج 3 ص 53

³ - سری مای صادق فاروق اعظم، حاج عبدالله احمدیان؛ با این سند: الاصابه و ابن سعد به نقل اخبار عمر، ص 394.

- آقای قزوینی ایراد گرفته اند که چرا زید کوچکتر را اکبر و زید بزرگتر را (در صورت صحت البته) اصغر مینامیم!

ج: پسوند های اکبر و اصغر و اوسط را اکثراً بعدها علمای انساب برای تشخیص فرزندان به کار برده اند و چون از بعضی گفته ها بر می آید که حضرت عمر س خود شخصاً فرزند ام کلثوم ك را زید اکبر نامید،¹ علمای انساب نیز پسر بنت جریول را که زید نام داشت و پسوند اکبر و یا اصغر نیز نداشت، زید اصغر گفتند. (البته آنهایی که به وجود زید اصغر اعتقاد داشته اند.) قاضی مروزی از علمای اهل تشیع مینویسد: به نظر می رسد در زمان حیات حضرت فاطمه س، حضرات زینب و ام کلثوم ملقب به کبری نبوده اند و این پسوند بعدها به نام آنها افزوده شده است. همچنین در عرف عرب نامگذاری شماری از فرزندان به یک نام (گاهی پنج تا ده تن به یک نام) رایج و معمول بود.²

گذشته از آن در بین دختران و فرزندان حضرت علی؛ نیز این اشتباه مشهود است. مثلاً: شیخ مفید و ابن البطریق و طبرسی نقل میکنند که نام ام کلثوم، زینب صغری بوده! ولی ما ثابت کردیم که ام کلثوم از زینب ك بزرگتر بوده، حال شیعیان این تناقض را چگونه حل میکنند؟! هر طور حل کردند ما هم به همان شیوه عمل میکنیم! و یا اینکه برای حضرت علی؛ دختر دیگری به جز ام کلثوم الکبری که نامشان زینب صغری بوده، دختر دیگری نیز با نام زینب صغری نوشته اند!

- ابن البطریق: وأولاده أمير المؤمنين عليه السلام سبعة وعشرون ذكراً وأنثى : (1 و 2) الحسن

والحسين عليهما السلام . (3) زینب الکبری . (4) زینب الصغری المکناة أم کلثوم . أمهم

فاطمة البتول سيدة نساء العالمين ابنة سيد المرسلين محمد خاتم النبیین نفیسة، زینب

الصغری، رقیة الصغری . .³

¹ - حاج عبدالله احمدیان در سریمای صادق فاروق اعظم می گوید: حضرت عمر س به علت حی که نسبت به برادرش زید داشت فرزند ام کلثوم بنت علی را زید اکبر نامید. و الله اعلم.

² - الفخری فی انساب الطالبین المروزی ص 245 - 247

³ - العمدة ابن البطریق ص 30 - 31

در این حال چگونه میتوان ام کلثوم را (اگر او را کوچکتر از زینب کبری بگیریم) زینب صغری خواند؟؟ مگر نباید در این صورت او زینب الاوسط نامیده میشد؟؟ مگر دو دختر با یک اسم و یک پسوند میشود؟ اینها همه جدلهای علم ای انساب و تراجم است و هیچ ربطی به ازدواج آن دو بزرگوار ندارد.. ما نمیتوانیم با اشتباهات چند "عالم" کل ازدواج را منکر شویم اگر اینگونه بود ازدواج حضرت علی و عبدالله بن جعفر و ام حسن؛ و.. همه و همه را میتوان زیر سوال برد!! و به همین دلیل است که علمای اهل تشیع در این مورد تعجبها کرده اند و مینویسند:

ام کلثوم زینب الصغری، او الوسطی
 امیرالمومنین و فاطمة الزهراء صلوات الله علیهما..¹
 ام کلثوم زینب الصغری، یا زینب وسطی دختر امیرالمومنین و فاطمة الزهراء صلوات الله علیهما...
 و آقای محمد تقی تستری نیز بعد از ذکر قول شیخ مفید میگوید: این زینب صغری نیست چون کوچکتر از او نیز زینب هست و این زینب وسطی است و نه صغری!!²
 در مستدرک سفینه البحار میخوانیم:
 فی کتاب السیدة زینب قال: زینب الوسطی بنت امیر المؤمنین؛ امها وام إخوتها الحسن والحسین ومحسن وزینب الکبری ورقیة فاطمة الزهراء (علیها السلام) کناها الرسول بام کلثوم. وأما زینب الصغری بنت امیر المؤمنین وامها ام ولد تزوجت ابن عمها محمد بن عقیل.....
 میبینید که ایشان زینب الصغری همسر حضرت عمر س را زینب وسطی نوشته اند.
 و یا این اشتباه شیخ طبرسی که در ذکر اولاد حضرت علی؛ مینویسد:

وَأما زینب الصغری فكانت عند محمد بن عقیل فولدت له عبد الله وفيه العتب من ولد عقیل .
 وأما أم هانئ...وأما نفیسة فكانت عند عبد الله الأكبر بن عقیل فولدت له أم عقیل . وأما زینب الصغری فكانت عند عبد الرحمن بن عقیل فولدت له سعدا وعقیلا.³

و همینطور در ذکر فرزند ان حضرت عمر س نیز چنین چیزی موجود است چنانکه ابن اثیر در الکامل مینویسد:

¹ - مستدرکات علم رجال الحدیث ج 8 ص 559

² - قاموس الرجال محمد تقی تستری ج 12 ص 216

³ - إعلام الوری بأعلام الهدی الطبرسی ج 1 - ص 397

«وتزوج لهية امرأة من اليمن، فولدت له عبد الرحمن الأوسط، وقيل الأصغر»

و حضرت عمرس با لهية ازدواج کرد که زنی از یمن بود و عبدالرحمن الاوسط از او به دنیا آمد و گفته اند الاصغر (ونه الاوسط).

البته به طور قطع نمیتوان وجود زید فرزند ام کلثوم بنت جریول را منکر شد و این جد لها، جد لهاي ما بین علمای انساب است و مسعودی نقل صحیح را اینگونه مینویسد: و كان لعمر من البنين تسعة ، عبد الله وعبد الرحمن الأكبر **وزید الأكبر** وعبيد الله المقتول بصفين وعاصم **وزید الأصغر** وعبد الرحمن الأصغر وعياض وعبد الله الأصغر، المعقبون منهم أربعة عبد الله الأكبر وعاصم وعبيد الله وعبد الرحمن الأصغر،....¹

زید الاکبر را همراه عبیدالله فرزند ام کلثوم ك بنت جریول می آورد و میبینیم که او بر خلاف خیلی ها پسوند اکبر را برای او به کار میبرد که شاهی دیگر باشد بر اینکه این اختلافات ربطی به اصل ازدواج ندارد بلکه همه و همه اختلافات علماست.

بعد از اینها آقای قزوینی هو هو کنان جلو آمده میگوید: حضرت عمرس 4 همسر به نام ام کلثوم داشته!! در مورد ام کلثوم ك بنت ابي بكر که صحبت کردیم و رسوا شد آنکه همیشه رو سیاه است. و بعد قزوینی گفته: علمای اهل سنت با استفاده از این تشابه اسمی ام کلثوم دختر علی را نیز داخل همسران عمر کرده اند!!

- 1- ما نفهمیدیم بالاخره حضرت علی دختری به اسم ام کلثوم داشت یا نه؟!!!
- 2- چرا اینگونه نگفتید: علمای اهل سنت به اشتباه!! نام دوم ام کلثوم دیگر را نیز در کنار ام کلثوم بنت علی شامل همسران حضرت عمرس قرار داده اند و گویا تشابه اسمی را خورده اند؟؟؟ آیا اگر کسی اینچنین بگوید شما به او نمیخندید؟؟

¹ - التنجیه والإشراف المسعودی، ص 251 - 252 .. دار صعب - بیروت - لبنان

3- گفتید علمای اهل سنت این را اضافه کرده اند... هزار بار گفتم باز هم میگویم اگر کسی این را اضافه کرده باشد امام صادق؛ است که روایت صحیح در این مورد از او منقول است و بعد از او نیز، ابن اسحاق از علمای اهل تشیع است که او اولین شخصی بود که این ماجرا را نقل کرد.

4- آیا من میتوانم با توجه به اینکه حضرت محمد ص با دو زینب یعنی: زینب بنت جحش ك و زینب بنت خ زیمه ك ازدواج کرده بگویم: نه فقط یکی از آن دو صحت دارد و آن یکی اشتباه علماست که گول تشابه اسمی را خورده اند و همینطور اراجیف ببافم... بخندید به خودتان!
شبهه: عمر، دخترش رقیه را به ازدواج ابراهیم بن نعیم آورد:

یکی از شواهد دروغ بودن این مدعا آن است که برخی از عالمان اهل سنت ادعا کرده اند که خود عمر بن الخطاب دخترش رقیه را که از امّ کلثوم بوده به ازدواج شخصی به نام ابراهیم بن نعیم درآورده است. ابن قتیبه دینوری میگوید:

و گفته شده است که نام دختر امّ کلثوم از عمر، رقیه بود که عمر او را به ازدواج ابراهیم بن نعیم نام نهاد در آورده و او نیز نزد ابراهیم از دنیا رفته برای او فرزندی نیاورد.

و ابن اثیر جزری و ابن حجر عسقلانی نیز میگویند:
 زبیر بن ابی بکر گفته است که عمر بن خطاب دختر خویش را به ازدواج ابراهیم بن نعیم بن عبد الله نام در آورد.
 با توجه به آن چه که در محور پشین گفته شد، خلیفه دوم در سال هفدهم و یا هیجدهم هجرت با امّ کلثوم ازدواج کرده است و در سال 23 هجرت از دنیا رفته؛ یعنی حد اکثر شش سال با امّ کلثوم زندگی کرده است.

و نیز با توجه به این که زید بن عمر، فرزند دیگر امّ کلثوم!!! از او بزرگتر بوده و زید در واپسین سال عمر پدرش به دنیا آمده، چگونه می توان پذیرفت که عمر بتواند رقیه را که با خوشبینانه ترین وضعیت فقط يك یا دو سال داشته، به ازدواج کسی در بیاورد؟

ابن حجر در باره تاریخ تولد زید میگوید:
 تولد او در آخر عمر پدرش در سال بیست و سه بوده است.

جواب:

اولاً: این موضوع ربطی به بحث ندارد چونکه: حضرت عمرس ازدواج کرده و رقیه از همسرش متولد شده و تمام .. دیگر ماجراهای بعدش هیچ ربطی به این موضوع ندارد. مثل این است که من با همین دلایلی که شما در مورد ازدواج حضرت ام کلثوم ك با حضرت عمرس ذکر میکنید و آن را منکر میشوید، بگوییم:

ببینید در مورد دختر حضرت علی س چقدر اختلاف هست؟ آخر او با حضرت عمرس ازدواج کرد یا نکرد؟ بچه ای به دنیا آورد یا نه؟ و بعد بگوییم: اینها همه دال بر این است که ازدواج حضرت علی ك با فاطمه ك افسانه ای بیش نیست! یا اینکه بگوییم:

تعداد همسران امام حسن؛ معلوم نیست!! بعضی 8 نفر شمرده اند بعضی 13 بعضی 70 نفر و حتی بعضی تا حدود 300 و 400 همسر!¹ نیز پیش رفته اند. یعنی اختلاف از 8 همسر تا 400 همسر است (که در تاریخ نظیر چنین اختلافی را سراغ نداریم!!).

حال ما بگوییم: این خود دلیلی است بر اینکه حضرت علی؛ با فاطمه ازدواج نکرده!!!؟؟؟ شما را به خدا این دلایل خنده دار نیست؟؟؟ ازدواج کردن رقیه و یا ازدواج نکردن رقیه چه ربطی به ازدواج پدرش دارد؟؟؟ اگر من بگویم «دختر X» با «Y» ازدواج کرده و شما با سند این گفته من را رد کنید! میتوان نتیجه گرفت که: آقا اصلاً «X» ازدواج نکرده که حالا دختری هم داشته باشد!!!

این را میگویند: عذر بدتر از گناه! و مانند جُکی است که مادر تازه فرزند مرده را نیز به قه قه و میدارد.

شبهه: 5. تاریخ وفات ام کلثوم و زید و نحوه وفات آنها:
مختصراً:

مرگ، پس از واقعه کربلا: طبق خطبه ای که ابن طیفور از آن حضرت در کوفه نقل کرده، ثابت می‌کند که ام‌کلثوم تا پس از قضیه کربلا زنده بوده‌اند:
چنین گفت که: با ستایش خدا آغاز به سخن می‌کنم و درود و سلام بر جدّ خویش می‌فرستم. ای اهل کوفه!...

¹ -خواننده این را به حساب بنده نگذارد زیرا این موضوع مشهور و معروف است و می‌تواند به دعائم الإسلام قاضی نعمان ج 2 ص 192 و مستدرک وسائل می‌رزا نوری ج 14 ص 294 رجوع کرد.

جواب:

در مورد کذب بودن این خطبه و یا انتساب آن به ام کلثوم کبری در بحث یک خطبه از دو نفر جواب گفتیم .
مراجعه شود.

ادامه شبهه:

صنعانی: مرگ در زمان حکومت عبد الملك بن مروان (73 - 86هـ)

روایت مشهور اهل سنت (ابن حجر و صفدی): مرگ در زمان امارت سعید بن العاص (48 - 54هـ)
بین این دو نقل بیش از بیست سال تفاوت وجود دارد!!!.

6. نحوه وفات ام کلثوم و زید:

در باره نحوه وفات ام کلثوم و زید نیز اختلاف های وجود دارد

1 (محمد بن حبیب بغدادی و ابن عساکر): مرگ بر اثر مریضی**جواب:**

منکر آن نیستم که در این مورد اختلافاتی وجود دارد ولی مرگ به علت بیماری شامل اختلافات نمیشود، و علت این بیماری نیز همان ضربه خوردن زید بن عمر است و مادرش نیز به علت غصه خوردن بیمار شد.

2- (ابن حبان): مرگ بر اثر اصابت سنگ

ابن قتیبه دینوری اعتقاد دارد که زید در جنگی که بین بنی عویج و بنی رزاح اتفاق افتاده، کشته شده است. و برخی دیگر از عالمان اهل سنت نوشته اند که زید در جنگی که بین قبیله بنی عدی اتفاق افتاده کشته شده است:

3- (سهیلی): مرگ بر اثر اصابت تیر**4- (عبدالرزاق): مرگ بر اثر خوردن سم****جواب:**

برای ما فرقی نمیکند که ام کلثوم و زید ب به چه صورت فوت شده باشند، تنها چیز مهم وقوع این ازدواج است و بس و همین موضوع پایه های مذهب بی پایه تشیع را به لرزه در آورده است!

ما در بالا در مورد تاریخ وفات محمد و عون بن جعفر طیار بحث کردیم و اختلافات را مشاهده کردیم.

و برای اینکه خواننده از این اختلافات تعجب نکند ما تمام اقوالی که در مورد تاریخ وفات محمد بن جعفر س گفته شده را بازگو میکنیم:

1- در تستر (شوشتر) در زمان حضرت عمرس شهید شد.

2- در صفین با مبارزه با عبیدالله بن عمر، همراه حضرت علی؛ شهید شد.

3- در کربلا، فاجعه الطف، همراه سیدنا حسین؛ شهید شد.

4- در مصر نزد محمد بن ابی بکر بود و همانجا از دنیا رفت.

5- در فلسطین بود و آنجا وفات یافت.

همانطور که مشاهده کردید پنج قول در مورد وفات یا شهادت او ذکر شده که معلوم شد اصح اقوال شهادت در صفین است.

حال میگویم: آیا این اختلافات باعث میشود که شخص بی خردی بگوید: اینها دلیل بر این است که محمد بن جعفر ب اصلاً از بیخ به دنیا نیامده؟؟!

خودتان را مضحکه کرده اید به خدا!

اصح اقوال را خود قزوینی با سندهای متفاوت نقل کرده: امّ کلثوم و فرزندش زید در يك زمان از دنیا رفتند؛ زید در جنگی شبانه بین بنی عدی برای آشتی دادن آن ها رفته بود اما در تاریکی یکی از آن ها ضربتی به سر او زده او را زخمی کرد.

زید چند روز پس از این ماجرا زنده بود، تا اینکه در يك زمان به همراه مادرش از دنیا رفتند؛ و ابن عمر بر آن دو نماز خواند.¹

و اینکه بعضی به جاي سنگ تیر نوشته و یا ضربه ای نوشته و بعضی آن را به عمد گرفته و بعضی ناگهانی اینها در اصل ماجرا تاثیر ندارد. چون همانطور که گفتیم در مورد محمد بن جعفر س نیز بعضی او را شهید و بع ضی متوفی نوشته اند و همینطور در مورد ثعلبه بن حاطب س یکی از اصحاب چنین اختلافی وجود دارد، که بعضی او را متوفی در زمان خلافت عثمان س و بعضی او را شهید جنگ خیبر و یا احد میدانند.

شبهه: آیا زید، فرزند داشت؟

فرزندی نداشت:

عمیري: زید اکبر - فرزندى نداشت - و رقیه، مادر آن دو امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هشام و مادر امّ کلثوم، فاطمه دختر رسول خدا است.

¹ - الاسیءاب، ج 4، ص 1956؛ أسد الغابة، ج 7، ص 425

چندین فرزند داشت:

ابن قدامه مقدسی، فقیه مشهور حنابله اعتقاد دارد که او فرزندان داشته است:
 زید بن عمر که پسر امّ کلثوم دختر علی است که نماز میت او با مادرش، با هم برگزار شد؛ او مردی بود که فرزندان داشت.
 ابن عساکر دمشقی نیز می‌گوید:
 زبیر گفته است که زید بن عمر بن خطاب، از او فرزندان به جا ماند؛ اما نسل او منقرض شد.

جواب:

در اینجا هم نقل کرده اند که بعضی گفته اند زید فرزند داشت و بعضی این را رد کرده اند!! که اصح آن است که او فرزندی داشت.
 ولی نتیجه گیری ایشان خنده دار است که میخواهند بگویند: پس نتیجتاً او اصلاً موجود نبوده!!
 من هم میگویم: در مورد امام حسن عسکری؛ اختلاف (باید گفت درگیری) شدید است!
 از معاصر شیعه (که به رحمت خدا هدایت شده هستند) مانند: احم کاتب و علامه برقعی و حسین موسوی و... گفته اند که او فرزندی نداشته و همچنین از قدمای اهل تشیع شیخ طوسی¹ شیخ مفید² طبرسی³ اشعری⁴ کلینی⁵ و... روایتی را نقل میکنند که همین موضوع را ثابت میکند.
 پس ما نتیجه میگیریم که خود امام حسن عسکری؛ اصلاً وجود نداشته چه برسد که فرزندی هم داشته باشند!!!!!!

8. سن زید هنگام وفات:**خردسال بود:**

أبی حاتم رازی در الجرح و التعديل و ابن عساکر دمشقی در تاریخ مدینه دمشق، او را «صغیر» نامیده اند:
 زید بن عمر بن خطاب س، که مادرش امّ کلثومك دختر علی س بود: از پدرم شنیدم که این را می گفت و می افزود که

¹ - الغیبة طوسی ص 74

² - الارشاد شریخ مفید ص 354

³ - اعلام الوری طبرسی ص 380

⁴ - المقالات و الفرق اشعری قمی ص 102

⁵ - اصول کافی ج 1 کتاب الحجّة ص 505

او در حالی که کودک بود به همراه مادرش در يك زمان از دنیا رفتند و مشخص نشد که کداميك زودتر مرده است.

جوان بود:

ذهبی و ابن حجر، او را «شاب؛ جوان» نامیده اند. عطاء خراسانی گفته است که او در جوانی از دنیا رفته و فرزندی نداشت.

و ابن حجر می‌گوید:

زید بن عمر بن خطاب ب قرشی عدوی؛ مادر او امّ کلثومك دختر علي بن ابی طالب؛ است که به همراه مادرش در يك روز از دنیا رفت.

ولادت او در آخر عمر پدرش در سال 23 بود و در جوانی در زمان خلافت معاویه و حکومت سعید بن العاص بر مدینه از دنیا رفت.

بزرگسال بود:

خطیب بغداد می‌نویسد:

امّ کلثومك، برای عمرس، زید را به دنیا آورد و زید زنده ماند تا اینکه مردی شده و سپس از دنیا رفت.

ابن عساکر دمشقی داستان کتک کاری زید با بسر بن ابی اُرطاة را در حضور معاویه نقل می کند. از این داستان استفاده می‌شود که زید بزرگسال باشد:

یکی از انصار از پدرش روایت کرد که او به همراه زید بن عمر بن خطابس که مادرش امّ کلثومك دختر علي بن ابی طالبس و دختر فاطمه زهراک است، به نزد معاویه بن ابی سفیان رفتند.

معاویه او را به همراه خویش بر تخت نشانید. زید در آن زمان از زیباترین مردمان بود.

در این هنگام که زید بر تخت بود، بسر به او گفت: ای پسر ابوتراب!

زید گفت: آیا مقصود تو من هستم؟ ای بی مادر؟ قسم به خدا من از تو بهتر و پاکیزه تر و برتر هستم.

و آن قدر سخن بین آن دو رد و بدل شد، تا اینکه زید از تخت پایین آمده و بسر را به زمین زد و بر روی سینه او نشست!

معاویه از تخت خویش پایین آمده و بین آن دو واسطه شد و عمامه زید افتاد.

زید گفت: ای معاویه، نیکی های ما را سزای خوبی ندادی؛ و الطافی را که از جانب ما به تو شده بود، به

خوبی حفظ نکردی؛ و بنده ای از بنی عامر را بر من مسلط ساخته ای!

معاویه گفت: اما اینکه به من گفתי نیکی های ما را سزای خوبی ندادی، بدان که پدرت من را به کار نگرفت مگر به خاطر اینکه او به من محتاج بود!

اما اینکه گفתי الطافی که از جانب شما به ما رسیده بود را به خوبی حفظ نکردیم، قسم به خدا که ما با بستگان شما وصلت ایجاد کرده و حقوق شما را ادا کرده ایم و شما اکنون در همن جایگاه سابق هستید.

زید گفت: من پسر دو خلیفه هستم! قسم به خدا دیگر مرا نخواهی دید که به نزد تو آمی! و می دانم که این سخن و برخورد بُسر، جز طبق نقشه تو نبوده است!

سپس زید در حالی که موهایش آشفته و عمامه اش افتاده بود، به نزد ما آمد.

همین داستان را بلاذری در انساب الأشراف، زحشری در ربیع الأبرار، ابن حمدون در التذكرة الحمدونية، ابن اثیر در الكامل فی التاریخ و ذهبی در سیر اعلام النبلاء، با اختصار و تفاوت های در متن نقل کرده اند.

آیا زید می تواند در کودکی و نوجوانی چنین سخنوری کرده و بسر را که فرمانده لشکر م عاویسه بود، اینچنین به زمین بزند؟

نیز گذشت که اهل سنت ادعا کرده بودند زید در واپسین سال وفات عمر به دنیا آمده است؛ حال اگر مرگ او را در زمان سعید بن العاص بدانیم، بیش از 28 سال و اگر توسط عبد الملك بن مروان مسموم شده باشد، بیش از 50 سال سن داشته است!

جواب:

این اختلافات در بین علمای انساب بسیار جزئی تلقی میشود، چونکه چنین اختلافاتی در مورد سید زنان اهل بهشت، حضرت فاطمه ك و همچنین در مورد سعد بن ابی وقاص س که از عشره مبشره ش هستند و همینطور خیلی از بزرگان دیگر که مجال شرحشان اینجا نیست، موجود است.

در مورد سعد بن ابی وقاص شیخ المزی در تهذیب الاحکام اینگونه مینویسند:

«و اختلف فی تاریخ وفاته و مبلغ سنه، فقيل: مات سنة خمس و خمسين و هو المشهور. و قيل: سنة

إحدى و خمسين. و قيل: سنة ست و خمسين. و قيل: سنة

سبع و خمسين. و قيل: سنة ثمان و خمسين ; و هو ابن بضع و سبعين، و قيل: ابن ثلاث و سبعين، و قيل: أربع و سبعين، و قيل: ابن اثنین و ثمانین، و قيل: ابن ثلاث و ثمانین. و هو آخر العشرة وفاة».

و ابن حجر عسقلاني نیز این را اضافه میکند : و قال الفلاس و غيره: مات سنة أربع و خمسين.

همانطور که مشاهده کردید، بعضی گفته اند سال 51 بعضی 54 یا 55، 56، 58... و سنش هم همینطور متغیر است ..74، 83،88

در مورد سن وفات حضرت فاطمة الزهرا رضي الله عنها نیز اختلافات بسیار شدیدتر است البته در مورد تاریخ وفات ایشان اختلافات بالانگیز است (حداکثر 8 ماه و حداقل 45 روز)، بلکه اختلاف آرا در سال تولد آن حضرت تک است و فاصله حداقل و اکثر آن به حدود 17 سال می‌رسد. یعنی حداقل سنی که برای حضرت ك هنگام رحلت ذکر شده 18 سال!! و حداکثر 35 سال!! می‌باشد. که ما قبل از این آن اختلافات را که تقریباً 10 قول مختلف بودند را نقل کردیم.

اما در مورد زید بن عمرس به هیچ وجه صحیح نیست که او در کودکی از دنیا رفته باشد به چند دلیل:

1- کودک را برای آشتی دادن دو قوم دعوت نمیکنند، و از اقوال ثابت است که زید بن عمرس برای حل اختلاف بین دو قوم دعوت شده بود. و احترام خاصی نیز بین آنها داشت.

2- همین ماجرای بسربن ارطاه که آقای قزوینی نقل کردند و توضیحاتی که دادند.

3- تاریخ وفات زید بن عمرس نیز میگوید که زید به وقت وفات کودک نبوده است.

و اما اینکه او به وقت بزرگسالی وفات یافته این نیز صحیح نیست و ماجرای سم خوردن او از داستانهای جعلی است که هیچ سندی نیز ندارد و مخالف با قول جمهور علما نیز می‌باشد.

پس اصح آن است که او در سنین جوانی همراه مادرشان وفات یافتند.

شبهه: چه کسی بر جنازه زید و ام کلثوم نماز خواند؟

عبد الله بن عمر

ابن حجر عسقلانی، می گوید:

با سند صحیح روایت شده است که ابن عمر بر ام کلثوم و فرزندش زید نماز خواند و زید را در جانب امام قرار داده و چهار تکبیر گفت.

و محمد بن حسن شیبانی و ابن سعد و صنعانی و همچنین بخاری در تاریخ الاوسط، روایتی مانند آن را نقل کرده اند. البته با توجه به این سعید بن العاص در آن زمان امیر مدینه بوده، نماز خواندن عبد الله بن عمر بر جنازه زید و ام کلثوم بعید به نظر می رسد.

سعید بن العاص:

ابن ابی شیبه می نویسد:

عمار غلام بنی هاشم گفت: من در نزد بنی هاشم بودم و دیدم که ام کلثوم و زید بن عمر هر دو در یک زمان از دنیا رفتند؛ مردم آن دو را بیرون آورده و سعید بن العاص بر آن دو نماز خواند؛ زید را در جانب خویش گذاشت و ام کلثوم را پس از زید.

در آن روز در میان مردم گروهی از اصحاب رسول خدا ص و حسن و حسین نیز بودند.

و احمد بن حنبل و محمد بن علی شوکانی (م 1255) نیز مانند آن را نقل کرده اند.

نکته جالب در این روایت، این است که از قول شعبی نقل شده است که امیر مدینه بر جنازه آن دو نماز خوانده است؛ در حالی که پیش از این روایاتی از او گذشت که عبد الله بن عمر نماز جنازه را خوانده است. و این یعنی این که فقط از شعبی دو قول نقل شده است.

نسائی در المجتبی که یکی از صحاح سته اهل سنت به حساب می آید، در این باره می نویسد:

جنازه ام کلثوم دختر علی همسر عمر بن خطاب و فرزند او را که نامش زید بود، با هم روی زمین نهادند.

امام جماعت در آن روز سعید بن عاص بود، و در میان مردم عبد الله بن عمر، ابوهریره و ابوسعید و **ابوقتاده** نیز بودند. جنازه جوان را در جانب امام جماعت نهادند. و مالک بن انس و همچنین عبدالرزاق صنعانی روایتی مانند آن را نقل کرده اند.

ابن ملقن انصاری، روایت نماز خواندن سعید بن العاص را صحیح می داند:

روایتی که می گوید سعید بن عاص بر زید بن عمر بن خطاب و مادرش امّ کلثوم دختر علی نماز خوانده است و جوان را در کنار امام و زن را بعد از او نهادند و در میان مردم بیشتر از هشتاد نفر از اصحاب پیامبر ص بوده و این کار را تایید کرده و گفتند این چنین مستحب است؛ این روایت را بیهقی نقل کرده و شبیه آن را ابوداؤد و نسائی با سند صحیح آورده اند.

10. حضور ابوقتاده بدري در صف نماز جماعت:

یکی از تناقض های موجود در نقل وفات امّ کلثوم، حضور ابوقتاده بدری است؛ در حالی که او سالها پیش از این واقعه از دنیا رفته است. ابوبکر بیهقی در کتاب معرفه السنن والآثار، به این اشکال اشاره کرده است: در کتاب جنائز، روایتی از نافع غلام عمر در باره کنار هم نهادن جنازه ها نقل شده است به این صورت که جنازه امّ کلثوم دختر علی همسر عمر و فرزندش زید را در کنار هم نهادند و امام آن روز سعید بن عاص بود و در میان مردم ابن عباس و ابوهریره و ابوسعید و ابوقتاده بودند و جوان را در جانب امام نهاده و سپس از صحابه سؤال شد؛ آن ها پاسخ دادند که این کار مستحب است.

و ما گفته ایم که حکومت سعید بن عاص از سال 48 تا سال 54 بوده است؛ در این روایت صحیح آمده است که ابی قتاده در این ماجرا که سعید بن عاص در زمان حکومت خویش در مدینه بر آن نماز خوانده است، حاضر بوده است. این روایت نشان می دهد که روایت موسی بن عبد الله و تابعین او در باره مرگ ابوقتاده در زمان خلافت علی اشتباه است؛ و احتمالاً روایت درست، قتاده بن نعمان یا دیگر کسانی است که پیش از ابوقتاده مرده اند. زیرا قتاده بن نعمان بسیار پیش از این زمان از دنیا رفته است؛ و اوست که در جنگ بدر شرکت داشته است. اما مشکل اینجا است که واقعه واقدی می گوید او در زمان خلافت عمر مرده است و عمر بر او نماز خوانده است؛ و این راوی گفته است که علی بر ابوقتاده نماز خوانده است؛ و نمی توان بین این دو قول جمع کرد.

یعنی در طبق روایات اهل سنت، ابوقتاده در زمان امیرمؤمنان از دنیا رفته و آن حضرت بر او نماز خوانده اند؛ اما طبق این روایت ابوقتاده در بین کسانی بوده است، که بر امّ کلثوم نماز خوانده اند؛ بیهقی برای حل تعارض می گوید روایت نماز امیرمؤمنان بر ابوقتاده اشتباه است؛ و ما می گوئیم که طبق قرائن، این روایت،

یعنی نماز خواندن بر امّ کلثوم و زید، اشتباه بوده و چنین مطالبی زاییده ذهن خیالپردازان است.

12. چه کسی امام جماعت را مقدم کرد؟

چندین قول نقل شده، در بعضی امام حسن امام را مقدم داشت، در بعضی حسین ع و در بعضی مردم.

جواب:

دو قول را نقل کرده یک اینکه امام عبدالله بن عمر ب بوده ولی او گفته چون سعید بن عاص س در آن زمان امیر بوده این ادعا بعید است. . جواب این است که هیچ هم بعید نیست! چون در زمان وفات سیده فاطمه ك امیر حضرت ابوبکر صدیق س بود و در روایتی نیامده که ابوبکر صدیق ؛ امام جماعت گروهی بوده که بر پیکر فاطمه نماز خوانده اند!!

و بعد از این گفته سعید بن عاص س بر جنازه زید و ام کلثوم ك نماز گزارد. که خودش با کمال کم عقلی جواب خودش را میدهد اینگونه که از ابن حجر نقل میکند : ابوقتاده پشت سر سعید بن عاص س بر زید و ام کلثوم ش نماز خواند... او در جنگ بدر و یا در دوره خلافت حضرت عمر س شهید شده است!

پس خودتان بریدید و دوختید و خود را رسوا کردید و غیر مستقیم ثابت کردید که امامت عبدالله بن عمر صحیح است. البته باز هم میگویم برای ما فرقی نمیکند که امام جماعت که بوده، عبدالله بن عمر یا سعید بن عاص و این اختلاف خدشه ای بر اصل ماجرا وارد نمیکند و همانطور که در مورد زید و مادرش چنین اخ تلافی هست در مورد خیلی از بزرگان نیز چنین مشهود است، به عنوان نمونه: در نزد اهل تشیع مشهور است که امام را فقط امام غسل میدهد و بر او قبل از همه نماز میگذارد.

و اینچنین میگویند: انّ الامام لایلی امره الاّ امام مثله

مراسم (غسل و کفن و نماز) امام باید توسط ام ام مانند آن، انجام گیرد.

می نویسد:

«المروي فی أحادیث كثيرة أنّ الامام لا یغسله الاّ امام»

در احادیث زیادی آمده که غسل امام را جز امام انجام نمی دهد.

صاحب حدائق می نویسد:

«تَحَقَّقْ عِنْدَنَا مِنْ أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَغْسَلُهُ إِلَّا إِمَامٌ مِثْلَهُ»¹

در نزد ما شیعه مسلم است که غسل امام را جز امام عهده دار نخواهد بود.
«لما ثبت أن الإمام لا يغسله إلا إمام»²...

این ثابت است که امام را نباید جز امام، غسل دهد.
حاج آقارضا همدانی می نویسد:

«لما روي في الاخبار المستفيضة، من أن الصديق لا يغسله إلا صديق»³.

در اخبار مستفیض و متعدد آمده : غسل صديق را جز صديق نباید عهده دار شود.
خوئی می نویسد:

لما ورد في غير واحد من الروايات من أن المعصوم لا يغسله إلا معصوم مثله⁴.

در روایات بسیار وارد شده که : معصوم را نباید جز معصوم غسل دهد.

طبق این چند قولي که گذشت، باید هر 11 امام را یک امام مانند خودش (یعنی معصوم، طبق عقیده شیعه) غسل و کفن و بر او نماز بگزارد. اما!!!

مسعودی در مروج الذهب مینویسد : قبض محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب، وذلك لخمس خلون من في الحجة، ودفن ببغداد في الجانب الغربي بمقابر قریش مع جده موسى بن جعفر، وصلّى عليه الواثق.

چنانکه دیدید: مسعودی میگوید: واثق بر محمد بن علي بن موسى (امام جواد) نماز گزارد. اما مجلسی بر این قول ایراد گرفته و آن را مخالف تاریخ میدانند و میگوید:

«كون شهادته ؛ في ايام خلافة الواثق مخالف للتواريخ المشهورة ؛ لأنهم اتفقوا علي أن الواثق بويح في شهر ربيع الاول سنة سبع وعشرين و مائتين ولم يقل أحد ببقائه الي ذلك الوقت , لكن ذكر هذا القول: المسعودي في مروج الذهب حيث قال اولاً: في سنة تسع عشرة و مائتين»

قبض محمد بن علي بن موسى؛ لخمس خلون من ذي الحجة وصلّى عليه الواثق وهو ابن خمس و عشرين سنة¹

¹ - حدائق، ج 3 ص 391

² - طهارت، شیخ انصاری ص 282، المقصد الرابع في غسل الاموات.

³ - مصباح الفقيه، کتاب طهارت ص 358.

⁴ - التنقيح في شرح العروة الوثقى ج 8 ص 142

وقوع شهادت حضرت جواد؛ در دوران خلافت واثق، مخالف با تمام تاریخهای مشهور است. زیرا مورخان همگی بر این عقیده اند که واثق در ربیع الاول سال 217 هجری قمری به کرسی خلافت نشست و هیچ یک از آنان ننوشته اند که امام جواد؛ تا این زمان زنده بوده است... در مورد حسن بن علی ابن ابیطالب نیز نقل است که سعید بن عاص بر او نماز گزارد: وقال معروف بن خربوذ و غیر واحد، عن أبي جعفر محمد بن علی: مات الحسن بن علی و هو ابن سبع و أربعين سنة. زاد بعضهم: و صلی علیه سعید بن العاص، و هو أمير المدينة.²

در مورد امام رضا؛ سخنان جالب و کمی خنده دار گفته اند: طبق تاریخ و روایات بر پیکر حضرت امام کاظم؛ سندی شهاک نماز گزارد و لی این بر اهل تشیع گران آمده و به رد این موضوع پرداخته و روایتی اینچنین خیالی را جعل کرده اند: شیخ صدوق در عیون، نقل کرده که: امام کاظم؛ سه روز قبل از وفاتش به مسیب فرمود: من عزم سفر به مدینه جدم رسول اکرم ص دارم تا وصیت های لازم را به فرزندم علی بنمایم. مسیب می گوید: تمام درها بسته است و مأمورین زندان، مراقب هستن د. حضرت می فرماید: ای مسیب! گویا یقین تو درباره خدا و ما اهل بیت ضعیف است. من همان نام بزرگ خداوند را که آصف بن برخیا خواند و تاج و تخت بلقیس را در کمتر از یک چشم به هم زدن، نزد سلیمان آورد، می خوانم و در مدینه به دیدار فرزندم می روم.

مسیب گوید: دیدم که حضرت بعد از خواندن دعایی، در جایگاه خویش نیست و پس از مدتی حضرت برگشت و با دست خود، زنجیر را به پای خویش بست و خدا را سپاس به بجای آوردم که بدین وسیله ایمان مرا نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت فزونی بخشید.

¹-بخاراانوار، ج 50 ص 12؛ شرح احقاق الحق مرعشی ج 19 ص 586

²-تهدی ب الکمال المزی

مسیب می گوید حضرت کاظم ؛ در شب شهادتش به من فرمود :
(یا مسیب! إنَّ هذا الرجس، السندي بن شاهک، سیزعم أنه يتولَّى غسلي ودفني، هیهات! هیهات!
آن یکنون ذلک أبداً) .

ای مسیب! سندی بن شاهک این مرد پلید ، چنین می پندارد
که مراسم غسل و دفن مرا او عهده دار خواهد بود ، هرگز
این چنین نخواهد شد.

مسیب می گوید : یک لحظه شخصی را دیدم که شبیه ترین
افراد به حضرت کاظم ؛ در کنار حضرت نشسته و به ذهنم
رسید که او حضرت رضا؛ است.

به خدا سوگند ! تمام مراسم غسل و دفن حضرت را فرزند
گرامش انجام داد و دست سندی بن شاهک و مأمون به بدن
مقدس حضرت نرسید، گرچه چنین می پنداشتند¹.
همانطور که دیدید، در مورد این بزرگان نیز تناقضاتی
وجود دارد، وی هیچ آدم عاقلی این اختلافات را دلیل بر
عدم موجود بودن آن بزرگواران نمیگیرد (البته به جز
قزوینی و دار و دسته اش)
و اینکه چه کسی امام را مقدم کرده باشد نیز مهم نیست
همانطور که در نزد شیعه گذشتن امام رضا ؛ از نگهبانان
زندان و حضور داشتن در مراسم غسل پدرشان ؛ بدون اینکه
کسی به جز مسیب او را ببیند، و همینطور پیمودن راه بین
مدینه و بغداد در یک شب !! مهم نیست . تا آنجا که
علمای اهل تشیع مینویسند:

سید شبیر: پیمودن امام ؛ مسیر میان مدینه و طوس و یا
مدینه و بغداد و حضور یافتن برای انجام مراسم غسل و
کفن و دفن پیکر پاک پدر بزرگوار خویش یک امر ممکن
بوده و انکار آن بی پایه و کوتاه نظری است و با توجه
به معجزات و کرامات قطعی که از آنان صورت گرفته ،
نپذیرفتن این امر، دور از حقیقت است.²!!!!

¹ - عیون الاخبار رضا شریخ صدوق ج 1 ص 95 - 96

² - مصباح الانوار، ج 2/251

شبهه: ازدواج عمر با ام کلثوم یا با حضرت زینب

اختلاف و تناقض در روایات اهل سنت به حدی است که خودشان هم نمی‌دانند عمر با کدام دختر امیر مؤمنان علیه السلام ازدواج کرده است. عبد الحی کتانی اعتقاد دارد که عمر با حضرت زینب سلام الله علیها ازدواج کرده است!!!

کتانی در نظام الحکومة اینگونه مینویسد: مختار کنتی به نقل از دمیری می‌نویسد: بزرگترین مهریه ای که تاکنون شنیده ایم، مهریه ای بود که عمر برای ازدواج با **زینب دختر علی قرار داد** (صداق عمر لما تزوج زینب بنت علی)، مبلغ این مهریه عبارت بود از چهل هزار دینار. وهنگامی که از این مهریه سنگین از وی سؤال شد گفت: من میلی به زنان ندارم؛ ولی از رسول خدا شنیدم که فرمود: تمام نسبها و سببها در قیامت قطع می‌شود؛ مگر سبب و نسبت داشتن با من؛ بنابراین دوست داشتم تا نسبت بین من و رسول خدا محکم و استوار بماند و لذا با دختر وی همانگونه که با دختر من ازدواج کرد، ازدواج نمودم و این مهریه سنگین را هم به جهت دامادی رسول خدا به عهده گرفتم.

جواب:

اولاً: شیخ کتانی متوفی 1382 هستند و در این مورد سخن ایشان حجت نیست. دوماً: همانطور که قبلاً نیز در بحث مقدار مهریه حضرت ام کلثوم گفتیم، ایشان این متن از کتابشان را ارجاع به کتاب «الاجوبة المهمة» شیخ مختار الکنی متوفی 1226 داده اند و ایشان نیز از حافظ الدمیری نقل کرده اند. و ما با مراجعه به کتاب شیخ دمیری این جمله را در آن می‌یابیم:

وتزوج عمر أم کلثوم بنت علی س، وأصدقها أربعين ألف درهم¹

و حضرت عمر س با ام کلثوم دختر علی س با مهریه 40000 درهم ازدواج کرد.

پس منظور شیخ کتانی همان ام کلثوم دختر فاطمه بوده که به تصریح بزرگترین علمای اهل تشیع نام او زینب صغری بوده است. (همانطور که قبلاً از طبرسی و شیخ مفید و ... نقل شد)

¹ - حیة الحیوان الکبری، دمیری ص 482، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان، 2003 م

محور چهارم: اهانت به ناموس رسول خدا¹

اهل سنت برای این که ازدواج عمر و ام کلثوم را ثابت کنند، روایات ساختگی فراوانی را نقل کرده اند که از شنیدن و خواندن آن‌ها عرق شرم از پیشانی‌انسان جاری می‌شود.

ما از اهل سنت می‌پرسیم: اثبات حسن روابط به چه قیمتی؟ آیا این قدر ارزش دارد که چنین روایاتی جعل و چنین تعبیر زشت و زننده‌ای مطرح کنند؟
ازدواج ام کلثوم با عمر عوارضی دارد که کمترین عارضه آن خیانت به ناموس رسول خدا است، آیا شما این عوارض را می‌پذیرید؟

ابن حجر عسقلانی که یکی از استوانه‌های علمی اهل سنت و حافظ علی الاطلاق آن‌ها است، در کتاب الاصابة نقل می‌کند: از محمد بن علی روایت شده است که عمر ام کلثوم را از علی (علیه السلام) خواستگاری کرد، امام خردسال بودن او را یادآوری کرد. به عمر گفته شد: علی تو را بی پاسخ گذاشته است، دوباره نزد وی برو. امام علی علیه السلام فرمود: من ام کلثوم را به نزد تو می‌فرستم، اگر خوش آمد، او را به همسری خود انتخاب کن. امام علیه السلام ام کلثوم را نزد عمر فرستاد، عمر ساق پای ام کلثوم را برهنه کرد! ام کلثوم فرمود: اگر خلیفه نبودی چشمت را کور می‌کردم!

و نیز ذهبی یکی دیگر از استوانه‌های علمی اهل سنت در سیر اعلام النبلاء نقل می‌کند:

ابن عبد البر می‌گوید: عمر به علی (علیه السلام) گفت: ام کلثوم را به همسری من در بیاور، من می‌خواهم به وسیله این ازدواج به کرامتی برسم که احدی نرسیده است. امام گفت: من او را نزد تو می‌فرستم، اگر رضایتش را جلب کردی، او را به عقدت درمی‌آورم - گرچه ام کلثوم به خاطر خردسال بودن بهانه آورد - امام (علیه السلام) ام کلثوم را به همراه پارچه‌ای نزد عمر فرستاد و به او گفت: از جانب من به عمر بگو، این پارچه‌ای است که به تو گفته بودم، ام کلثوم نیز سخن امام را به عمر رساند. عمر گفت: به پدرت از جانب من بگو، من راضی شدم خدا از تو راضی باشد. بعد عمر دستش را بر ساق ام

¹-این شبهه را از مقاله‌ای از مقالات آقای قزوینی استخراج کرده‌ام، چون مقاله‌ای که در حال نقد آن هستیم این شبهه را بخش از حد طولانی نوشته بود.

كلثوم نهاد و آن را برهنه كرد. ام كلثوم گفت: چرا چنین می‌کنی؟ اگر خلیفه نبودی، دماغت را می‌شکستم. بعد نزد پدرش رفت و او را از عمل عمر خبردار کرد و گفت: مرا به نزد پیر مرد بدی فرستادی.

همچنین خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغداد زشت ترین تعبیرات را به کار برده و در حقیقت تهمت زشتی را به امیر المؤمنین؛ می‌زند:

علی؛ دخترش را آرایش کرد و نزد عمر فرستاد، عمر وقتی او را دید، به سوی او آمد و ساق پای او را گرفت و به او گفت: به پدرت بگو، راضی شدم، راضی شدم، راضی شدم. و ام كلثوم نزد پدرش آمد، امام از او سؤال کرد: عمر به تو چه گفت: ام كلثوم عرض کرد: مرا صدا زد، و بوسید!، وقتی که بلند شدم، ساق پایم را گرفت! گفت: از جانب من به پدرت بگو، راضی شدم.

این تعابیر آن قدر زشت و زننده است که حتی صدای بعضی از علمای اهل سنت را نیز درآورده است. به قول معروف آش آن قدر شور شده است که صدای آشپز هم در آمده است. سبط ابن الجوزی در این باره می‌گوید:

جدّ من در کتاب منتظم نقل کرده است که علی؛ ام كلثوم را نزد عمر فرستاد تا او را بنگرد؛ اما عمر ساق پایش را برهنه کرد و با دستش آن را لمس کرد. به خدا قسم چنین چیزی قبیح است، حتی اگر او کنیز بود، عمر حق نداشت این کار را انجام دهد؛ چرا که به اجماع مسلمین دست زدن به زن نامحرم جایز نیست.

ما به جعلی بودن این روایات یقین داریم؛ اما از آن جایی که بزرگترین علمای اهل سنت این مطالب را مطرح کرده اند، از آنها می‌پرسیم:

آیا سزاوار است که به امیر المؤمنین؛ چنین نسبت‌های ناروایی داده شود؟ آیا آن حضرت دخترش را قبل از ازدواج و محرمیت به چنین دیدار شرم آوری می‌فرستد؟ چگونه است که یک دختر خردسال زشتی چنین عملی را درک می‌کند؛ اما خلیفه مسلمین آن را درک نمی‌کند؟

آیا سزاوار است که خلیفه رسول خدا ص چنین عمل زشتی را انجام دهد؟ و آیا چنین کسی می‌تواند خلق خدا را به صراط مستقیم الهی هدایت کند؟

اگر کسی با خواهر شما، دختر شما و یا حتی مادر شما (نه با ناموس رسول خدا) چنین عمل زشتی را انجام می‌داد، چه نظری در باره وی پیدا می‌کردید؟

اگر این عمل را نمی پسندید، چرا آن را در حق ناموس رسول خدا نقل می‌کنید؟

جواب:

این قسمت را عیناً از کتاب «فرار از واقعیت تا کی» نقل میکنم که مولف محترم (محب شاهوزهی) به خوبی آن را جواب گفته اند و مینویسند:

در اینجا رفع یک اشتباه که دارای نوعیت علمی است لازم است ترجمه عبارات را هم مصلحتاً نمی توان نوشت بنا براین خوانندگان عزیز رنجیده خاطر نشوند.

در بعضی روایات منسوب به امام محمد باقر یک واقعه رفتن ام کلثومك به خانه عمر فاروق س نقل شده که طعن کنندگان حضرت فاروق س اعظم یک طعن بزرگ را اضافه کرده اند؛ گرچه ضمناً عزت و وقار حضرت علی س و دخترانش نیز زیر سؤال می‌رود و خدشه دار می‌گردد، لیکن بی اعتنا به این نکته بی پروا بغض و عداوت باطنی خودشان را در شکل عبارات زشت اظهار کرده اند.

در مورد این روایات چند تبصره ی مفید خدمت خوانندگان بدین شرح معروض می‌دارم:

اول: در میان محدثان این امر متداول است که پس از ملاحظه ی یک واقعه در مرویات متعدد به اصل حقیقت پی می‌برند. از این روش فراز و نشیب و کم و زیاد «اصل چیز عیان خواهد شد».

با بکار بردن این روش ارزیابی حدیثی در مسأله ی بالا، روشن می‌شود که از طرف راویان در اینجا ادراج فی الروایة صورت گرفته است. اگر برای این امر نیاز به قرینه هست، پس در روایت طبقات ابن سعد (متوفی 230 تا 235 هجری) تذکره ی ام کلثومك بنت علی مرتضی س موجود است، می‌توان به آن مراجعه کرد. در اینجا فقط قسمت ضروری آن بیان می‌شود که اصل واقعه از آن خوب واضح می‌شود:

«... فأمر بها علي س فصنعت ثم امر ببرد فطواه و قال انطلقی بهذا الي امیر المومنین فقولی ارسلي ابي یقرأک السلام و یقول ان رضیت البرد فامسکه و ان سخ طه فرده. فلما اتت عمر س قال: بارک فیک و فی ابیک، قد رضینا. قال فرجعت الي ابیها فقالت: ما نشر البرد و لا نظر الاّ الي. فزوجها اياه فولدت له غلاما یقال له زید» (طبقات ابن سعد: 8 / 304 - چاپ لیدن یورپ)

در پرتو این روایات معلوم می شود که اصل ماجرا فقط همین قدر بوده که در این روایت بیان شده است و این واقعه را اگر کسی در صورت الفاظ زشت و منکر در جای دیگر بیان کرده، باید دانست که چیزی جز اضافات از طرف راویان آن نیست.

دوم: تمام روایات مبین این واقعه که در آن ها تعبیر زشت دیده می شود، از نظر سند منقطع و در متن شاذ هستند که به محمد باقر؛ منسوب شده اند. در مقابل، روایاتی که ما برای اثبات اصل مسأله یاد آور شدیم نیز از امام محمد باقر؛ مروی هستند که در آنها بطور کلی الفاظ منکر و عنوان زشت وجود ندارد.

پس در این صورت ملحوظ داشتن آن ضابطه که برای این گونه مواقع نوشته اند، لازم است.

ابن حجر مکی هیثمی در کتاب خودش «الزواجر عن اقتراف الكبائر» (ص: 28، تحت عنوان «الکبيرة الاولى» باب الاول «في الكبائر الباطنة») و نیز علامه ابن عابدین شامی در «رد المحتار حاشیه در المختار» (ج: 3 / باب: المرتدین) این قاعده را چنین نوشته اند:

«وإذا اختلف كلام الإمام، فيوجد بما وافق الأدلة الظاهرة ويعرض عما خالفها» (هنگامی که در کلام امامی اختلاف دیده شد، پس آن قول که لایق و مناسب دیانت و امانت و تقوای بزرگان است، قابل قبول خواهد بود و آن چه که معارض با شأن ایشان است، شایسته ی اعراض و اغماض و طرد است.)

سوم: علمای اصول حدیث ضابطه ای بیان فرموده اند که هنگام متقابل و معارض شدن روایات، آن را ملحوظ می دارند و آن اینست:

«روایتی که موافق عقل و عادت باشد، سزاوار قبول کردن است و روایتی که با عقل و عادت موافق نباشد و بلکه بر عکس آن باشد، قابل اعتنا نخواهد شد.» عبارت زیر را در این قاعده ی اصولی ملاحظه فرمایید:

«ومنها قرينه في المروي كمنخالفته لمقتضي العقل بحيث لا يقبل التأويل ويلحق بما يدفعه الحسّ والمشاهدة او العادة وكمنافاته لدلالة الكتاب القطعية او السنة المتواترة او الاجماع القطعي» (تتریه الشریعة المرفوعة، از علی بن محمد عراق کنانی، متوفی 963، ص: 6- چاپ مصر-منقول از کتاب «رحماء بینهم: 2: 220»)

چهارم: در گذشته بیان شد که آن روایات که در آن ها الفاظ منکر وجود دارد و به امام محمد باقر؛ منسوب

هستند و مجتهدان شیعه به وسیله ی روایات معتبر و مستند ثابت کرده اند که در مرویات امام محمد باقر؛ چیزهایی که او بیان کرده، تدلیس و تخطیط شده و به جانب او منسوب شده اند و بدین طریق بر او افتراء شده است؛ چنان که در «رجال کشی» و «تنقیح المقال مامقانی» آمده است:

«عن الصادق؛ ان لكل رجل منّا يكذب عليه وعنه ان المغيرة بن سعي دس في كتب اصحاب ابي احاديث لم يحدث بها ابي فاتقوا الله و لا يقبلوا علينا ما خالف قول ربنا و سنة نبينا».

(رجال کشی: 146- چاپ بمبئی + تذکره ی مغیره: 195- چاپ جدید تهران+تنقیح المقال از عبدالله مامقانی: 174/ المقام الثالث من المقدمة).

برای عاقلان جواب این سوال روشن است که وقایعی که در خانه پیش بیاید توسط چه کسی در خانه افشا می شود؟ چون این کار به دو طریق ممکن است صورت گیرد. مثلاً در این مورد یا توسط ام کلثوم رضی الله عنها افشا شده است و یا عمر فاروق س؛ اما بدون شک این افشا از این دو بزرگوار صورت نگرفته است، زی را خلاف فهم و قیاس و عادت و شرافت شرافتمندان است! (فتدبر) لذا این روایت بنا بر متضاد بودن با قیاس و عادت، بی اصل ثابت شده و قابل رد است.

«کم من قصة اخترعوها و کم من وقاحة نسبوها اليه وانه بريء منها و القرآن يشهد بدینهم و دیانتهم و صلاحهم».

پنجم: علی سبیل التنزل باید گفت: فرضاً و تقدیراً - بنا بر گمان طعن کنندگان - اگر این قصه را شخصی قبول هم بکند پس می تواند در جواب طاعنین بگوید:

«این گناهی است که در شهر شما نیز می کنند». یعنی سرزدن این نوع کارها را علمایتان (علمای اهل تشیع) از خود جناب مستطاب علی مرتضی س هم با جرأت بیان کرده اند. عالم مشهور دنیای شیعی، عبدالله بن جعفر حمیری در تصنیف خود «قرب الاسناد» (ص: 49 / تحت مرویات الحسن بن علوان - چاپ تهران) می نویسد:

«... عن جعفر عن ابيه؛ عن علي؛ انه كان اذا اراد ان يتناع الجارية، يكشف عن ساقها فينظر

اليها»!!!

حالا دوستان شیعه اختیار دارند برای دفاع از حیثیت علی مرتضی؛ هر جوابی را که دوست دارند، مرتب فرمایند

و بدانند که همان جواب دوستان شیعه بعینه جواب ما از طرف عمر بن خطاب س به طاعنین او است. نزد ما اهل سنت نه آن سخن صحیح است که دوستان بر علی مرتضی س تراشیده اند و نه این واقعه که بر فاروق اعظم س اختراع کرده اند. البته این همه تجویزات برای داغ دار کردن چادر بی داغ و رع و تقوای این بزرگواران رضوان الله علیهم اجمعین است. خداوند متعال به همه عمل کردن بر «خذ ما صفا ودع ما کدر» را نصیب فرماید. آمین.

جواب کافی و وافی وشافی استاد مجیب شاهوزهی را خواندید، بنده نیز چند بند اضافه میکنم که (در صورت صحت این روایات رکیک،) در روایات اینچنین میخوانیم: زمانی که ام کلثوم به خانه، نزد پدر بازگشت و ماجرا را گفت.. حضرت علی؛ در جواب فرمود: یا بنیة فانه زوجك = ای فرزندم او همسر توست!!

و باز هم در روایت خواندیم که حضرت عمر س خواست تا ام کلثوم را نزد او بفرستد تا ببیند که آیا واقعاً کم سن است یا خیر! و ازدواجی صورت نگرفته بود. چگونه حضرت علی؛ در جواب دخترش میگوید: او شوهر تو است؟ اگر آن وقت که به خانه حضرت عمر س وارد شده بود، به عقد حضرت عمر؛ در آمده بود که به کل طعنها بر باد میروند! چون حضرت عمر؛ با همسر خود چنین رفتاری را کرده و اگر بگویید: نه تا آن زمان ازدواج صورت نگرفته بود (که صحیح هم همین است) میگوییم: پس چرا حضرت علی؛ به دخترش چیز دیگری گفت!!.. این تناقض به چه معناست؟ جز به معنی کذب بودن این روایات؟

گذشته از آن، طبق فتوای مرجع تقلید شیعه آیت العظمی! سید محمد صادق روحانی که در سایتشان موجود است، حتی دیدن بدن لخت یک دختر قبل از ازدواج هیچ مشکلی ندارد، به این شرط که مرد قصد ازدواج داشته باشد!!

سایت دفتر استفتاءات
حضرت آیت الله العظمی سید محمد صادق روحانی
(مد ظله العالی)

صفحه اصلی زندگی نامه سایت فارسی سایت عربی استفتاءات عربی ارسال استفتاء تماس با ما آخرین سؤالات جستجو

موضوع استفتاء: ازدواج و روابط زن و مرد < آیا مرد میتواند بدن دختر نامحرم را به قصد ازدواج ببیند؟

سؤال: من با خواستگارم که هنوز او را ندیدم ارتباط تلفنی و همچنین ایمیل دارم و به تازگی می خواهیم از طریق دوربین کامپیوتر همدیگر را ببینیم (ایشان در ایران نیستند) و ایشان می خواهند مرا بدون حجاب ببینند. آیا یک نظر اشکالی ندارد؟ و اینکه ایشان به ایران بیایند و یکبار دیگر بخواهند مرا بدون روسری ببینند گناه دارد؟

جواب: اگر قصد طرفین ازدواج است دیدن تمام بدن هم اشکال ندارد، ولی نه برای مدت زیاد، بلکه به مقداری که خواستگار کاملاً تشخیص بدهد آنچه خواسته او هست در شما وجود دارد یا نه.

البته شکی نیست که روایت مربوطه کذب محض است و این دو قول نیز محض تذکر بود.¹

اگر هم بگویید چرا علمای اهل سنت این روایت را در کتابهایشان نقل میکنند میگوییم به همان دلیلی که عالم شیعی «عبدالله بن جعفر حمیری» در کتابش آن روایت را نقل میکند! و به همان دلیلی که شیخ کلینی نقل میکند که حضرت علی؛ روایتی را از یک الاغ!!! نقل میکند. تعجب نکنید چون واقعاً جناب کلینی در معتبرترین کتاب اهل تشیع روایتی را نقل کرده که در سلسله روایانش⁵ الاغ وجود دارند که معلوم نیست ثقه هستند یا نه، دروغگو هستند یا صادق! و ضمناً شرح حال این الاغها در کتب رجال نیامده است!

متن روایت اینگونه است:

«وروي أن أمير المؤمنين عليه السلام قال : إن ذلك الحمار كلف رسول الله صلى الله عليه وآله فقال : بأبي أنت وأمي إن أبي حدثني ، عن أبيه ، عن جده ، عن أبيه أنه كان مع نوح في السفينة فقام إليه نوح فمسح على كفله ثم قال : يخرج من صلب هذا الحمار حمار يركبه سيد النبيين وخاتمهم ، فالحمد لله الذي جعلني ذلك الحمار»²

¹ - از این قبیل روایات دروغ و زشت در کتب شیعه نهیهای موجود است که چون خلاف ادب است نمیتوانیم آن را نقل کنیم!... شما می توانی به کتاب اهل بخت از خود دفاع می کنید (ترجمه الله ثم تاریخ) باب توهین به پیامبرص و امیرالمومنین و فاطمك و حسن و حسنین و ... مراجعه کنید.

² - اصول کافی کلینی ج 1 ص 237 ؛ علل الشرائع، شیخ صدوق ج 1 ص 167 ؛ بقر الانوار ج 17 ص 405 ..

از امیر المؤمنین؛ روایت است که الاغ پیامبر صلی الله علیه و آله (که نامش غفیر بود!) به ایشان گفت:
 «(پدر و مادرم فدایت باد) ای رسول خدا! پدرم از پدر بزرگم و او از پدرش و او از پدر بزرگش روایت میکنند که: او با نوح علیه السلام در کشتی بود نوح پشت او را دست کشید و فرمود از نسل ای ن الاغ، الاغی پیدا خواهد شد که سرور و خاتم پیامبران بر او سوار میشود پس خدا را سپاس میگویم که این افتخار را به من بخشید» و همینطور روایات رکیک و بسیار زشتی که به خدا بنده شرم دارم که آنها را نقل کنم!

شبهه: عمر در مقابل اهانت مغیره به ام کلثوم، سکوت کرد:

اهل سنت ادعا می کنند که عمر با ام کلثوم ازدواج کرده است، اگر چنین مطلبی صحت دارد، چرا هنگامی که مغیره بن شعبه به ام کلثوم توهین می کند، غیرتش به جوش نمی آید و از همسرش دفاع نمی کند.

ابن خلکان در وفیات الأعیان می نویسد:

ام جمیل (کسی که سه نفر شهادت دادند م غیره با او زنا کرده است، و به خاطر امتناع شاهد چهارم از شهادت، از حد رهایی یافت) در حج، با عمر همراه شده و مغیره نیز در آن زمان در مکه بود. عمر به مغیره گفت: آیا این زن را می شناسی؟

مغیره در پاسخ گفت: آری این ام کلثوم دختر علی است! عمر گفت: آیا خودت را به بی خبری می زنی؟ قسم به خدا من گمان می کنم که ابوبکر در باره تو دروغ نگفته است؛ و هر زمان که تو را می بینم می ترسم که از آسمان سنگی بر سر من فرود آید!

و ابوالفرج اصفهانی می نویسد:

مجالد از شعبي نقل میکند که او گفت: ام جمیل همان کسی است که مغیره را به زنا با او متهم کردند و در کوفه به نزد مغیره رفته و کارهای او را انجام می داد! این زن در زمان حج با مغیره و عمر همراه شد. عمر به مغیره گفت: آیا این زن را می شناسی؟ پاسخ داد: آری این ام کلثوم دختر علی است!

عمر گفت: آیا در مقابل من خود را به بی خبری می زنی؟ قسم به خدا من گمان ندارم که ابوبکر در باره تو دروغ گفته باشد! و تو را نمی بینم، مگر آنکه می ترسم از آسمان سنگی بر سر من فرود آید!

زنا کردن مغیره با امّ جمیل، مشهور و معروف و امّ جمیل به بدکاره بودن شهره شهر و انگشت نمای عام و خاص بود . چرا هنگامی که مغیره بن شعبه، ام کلثوم را که دختر دختر رسول خدا بود، با چنین زن زناکاری مقایسه می کند، و خلیفه دوم او را مجازات نمی کند؟ اگر همسر او بود، باید غیرتش به جوش می آمد و از همسرش دفاع می کرد.

جواب:

باید بگویم که: روایتی که آقای قزوینی به آن متوسل شده اند سندش مجروح است!¹ در آن مجالد بن سعید بن عمیر بن بسطام موجود است که: «قال البخاری: کان یحیی بن سعید یضعفه، و کان عبد الرحمن بن مهدی لا یروی عنه شیئا . و کان ابن حنبل لا یراه شیئا یقول: لیس بشیء».

و قال علی ابن المدینی: قلت لیحیی بن سعید: مجالد؟ قال: فی نفسی منه شیء..... و قال عمرو بن علی: سمعت یحیی بن سعید یقول لعبید الله: این تذهب؟ قال: أذهب إلى وهب بن جریر أکتب السیرة، یعنی عن أبيه، عن مجالد. قال: تکتب کذبا کثیرا، لو شئت أن يجعلها لی مجالد کلها عن الشعبي، عن مسروق، عن عبد الله فعل. یحیی بن معین: لا یخرج بحديثه. قال ابن سعد: کان ضعيفا فی الحدیث

اگر هم روایت صحیح باشد عمر س نمیتواند او را مجازات کند، چون در آن زمان همه زنان با نقابی صورت خود را میپوشیدند و مغیره س هم صورت شخص را ندیده از کجا دقیقاً بشناسد؟ مغیره س با خود گفته همسر محبوب حضرت فاروق س ام کلثومك است و حتماً اوست که با او همراه است!

- بالفرض که مغیره میدانسته که آن زنی که حضرت عمر س به آن اشاره میکند همان ام جمیل است! و سیدنا عمر س نیز از این موضوع مطلع بود، او چگونه میتوانست این موضوع را ثابت کند؟ اگر این را ثابت میکرد، مغیره س را به چه جرمی مجازات میکرد؟ به جرم دروغگویی؟

¹- رجوع شود به: مغانی الأخیار فی شرح أسامی رجال بدر الدین العینی رقم 2213؛ و تهذیب التهذیب ج 10 ص 36-

شاید اگر خود آقای قزوینی بودند، چنین میکردند ولی آن موقع نمیگفتند که امیرالمومنین قانون را برای همه یکسان نمیداند؟

گذشته از همه اینها، شما معتقدید که حضرت عمر س، سیده فاطمه ك را جلوي چشم حضرت علي س مضروب و بچه اش را سقط کرده، چرا حضرت علي س در آن موقع هیچ عكس العملی نداشتند؟ آیا من میتوانم به پیروي از شما بگویم : اگر سیده فاطمه ك همسر حضرت علي س بود، باید غیرتش به جوش می آمد و از همسرش دفاع کند، پس اینکه از او دفاع نکرده به این معنیست که اصلاً سیده فاطمه ك همسر حضرت علي س نبوده و الا می بایست غیرتش به جوش می آمد!!!

متن بالا به بی ربطیه شبهه آقای قزوینی می باشد، و نه میتوان با ادعای خیالی مضروب کردن سیده فاطمه ك ازدواج حضرت علي س را با وی منکر شد و نه میتوان با استناد به روایتی که آقای قزوینی نقل کردند، ازدواج سیده ام کلثم را با حضرت عمرس مردود دانست. در ضمن آقای قزوینی گفته اند: زنا کردن مغیره با ام جمیل، مشهور و معروف و ام جمیل به بدکاره بودن شهره شهر و انگشت نمای عام و خاص بود.

ولی از این آیه قرآن نا آگاه است که میفرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَجْرَسُوا عَلَيْهَا زِينَةَ بَيْتِهَا وَظُهُورَهَا وَتَقْوُوا مَنَاسِكَهَا إِنَّهَا رُحْمٌ يُذَقُّ مِنْهَا وَمِنْهَا كَلِمَاتٌ يُؤْتَى بِهَا وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ (نور / 13)

«چرا نمی بایست آنان **چهار شاهد حاضر** را بیاورند تا بر سخن ایشان گواهی دهند؟ اگر چنین گواهانی را حاضر نمی آوردند، **آنان برابر حکم خدا دروغگو هستند**». میفرماید چهار شاهد که در مورد مغیره چهار شاهد حاضر نشدند.

خداوند میفرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَجْرَسُوا عَلَيْهَا زِينَةَ بَيْتِهَا وَظُهُورَهَا وَتَقْوُوا مَنَاسِكَهَا إِنَّهَا رُحْمٌ يُذَقُّ مِنْهَا وَمِنْهَا كَلِمَاتٌ يُؤْتَى بِهَا وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ (نور / 16)

«چرا نمی بایستی وقتی که آن را می شنیدید، می گفتید: ما را نسزد که زبان بدین تهمت بگشائیم، سبحان الله! این بهتان بزرگی است». و میفرماید:

﴿مَنْ كَفَرَ بَعْدَ إِيمَانِهِ سَاءَ مَا يَحْكُمُهُ﴾ (نور / 19)

«بیگمان کسانی که دوست می دارند گناهی بزرگی در میان مومنان بخش گردد، ایشان در دنیا و آخرت، شکنجه و عذاب دردناکی دارند . خداوند می داند، و شما نمی دانید.»

پس آقای قزوینی یا چهار شاهد رو کنید و یا از گفته خود توبه کنید و یا اینکه منتظر عذاب دردناک الهی باشید!

شبهه: محور پنجم: بررسی و تحلیل بهانه عمر برای ازدواج:

طبق ادعای اهل سنت، هنگامی که خلیفه دوم به خواستگاری امّ کلثوم رفت، امیر مؤمنان علیه السلام خردسال بودن او را بهانه و از پذیرش ازدواج خودداری کرد؛ اما خلیفه دوم اصرار و دلیلی آورد که امیر مؤمنان پذیرفت!!!.

عبد الرزاق صنعانی می نویسد:

عمر بن خطاب با امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب ازدواج کرد. امّ کلثوم دختری کوچک بود که با دیگر دختران بازی می کرد! عمر به نزد یاران خویش آمده و آن ها برای او طلب برکت کردند.

عمر گفت: علت ازدواج من به خاطر شور و شوق جو انی نیست! اما از رسول خدا ص شنیده ام که می فرمود: هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع خواهد شد، مگر سبب و نسب من! و من دوست داشتم که بین من و پیامبر سبب و نسبی باشد.

در حالی که به اتفاق شیعه و سنی، رسول خدا ص با دختر عمر ازدواج کرده است و نسب عمر از این طریق با رسول خدا متصل شده است؛ بنابراین چه دلیلی دارد که دو باره با امّ کلثوم ازدواج نماید.

فرقی نمی کند که شما داماد کسی باشی یا او داماد شما باشد، در هر حال خویشاوندی برقرار می شود و اگر خویشاوندی رسول خدا در قیامت برای کسی فایده داشته باشد، با ازدواج حفصه با رسول خدا محقق شده است. بنابراین، بهانه خویشاوندی با رسول خدا از طریق ازدواج عمر با امّ کلثوم دروغ است و این سبب می شود که اصل ازدواج نیز دروغ باشد.

سید ناصر حسین لکنوی شیعی از معاصر در این باره می‌گوید:

اما آنچه در این روایت دروغین آمده است، که عمر به یاران خویش گفت: به درستی که رسول خدا فرمودند: تمام سبب و نسب‌ها در روز قیامت جز سبب و نسب من قطع خواهد شد؛ و من از صحابه حضرت بودم و دوست داشتم که سبب و نسب هم داشته باشم!

این به طور قطع باطل است؛ زیرا اتصال سببی بین عمر و رسول خدا ص پس از صحابی شدن او، بدون هی چ شبهه ای نزد اهل سنت از طرف دختر عمر حفصه، حاصل شده است.

زیرا او از همسران رسول خدا ص بوده است و همین يك اتصال، در صورتی که عمر به سخنان رسول خدا ص ایمان داشته باشد، برای ایجاد ارتباط با رسول خدا کفایت می کرد.

و اگر به سخنان رسول خدا ص ایمان نداشت، تکرار این اتصال برای او، با خواستگاری از دختر علی نیز فایده ای به او نمی‌رساند؛ جدای از اینکه ازدواج با این دختر از چند جهت برای عمر حرام بوده است؛ و کسی که بهره ای از ایمان برده باشد، به خوبی این مطلب را درک می‌کند (اشاره به بحث عدم کفایت که به صورت مفصل بحث خواهد شد)

جواب:

اهل سنت ادعایی نکرده اند و این روایات است که می‌گوید: حضرت علی س کوچک بودن دخترش را بهانه آورد و البته در بعضی روایات نیز بدون هیچ بحثی دخترش را به ازدواج عمرس در آورد و همینطور در روایتی با فرزندان مشورت کرد و سپس جواب مثبت دادند.

و گویا ایشان منظور حدیث را درک نکرده اند! منظور از نسب این است که سیدنا عمر س از خاندان نبوت فرزندی داشته باشد.

محدثین این حدیث را اینگونه شرح داده اند.

المنأوی در فیض القدیر: (غیر نسبی و سبی) النسب بالولادة والسبب بالزواج أصله من السبب وهو الحبل الذي يتوصل به إلى الماء ثم استعير لكل ما يوصل لأي شيء (وصهري)

الفرق بينه وبين النسب أن النسب راجع لولادة قريبة لجهة الآباء والصهر من خلطة تشبه القرابة يحدثها التزويج.¹

و باز هم المناوي : (كل سب ونسب منقطع يوم القيامة إلا سبى ونسبى) وفي رواية بدل ونسبى وصهري قال الديلمى: السب هنا الوصلة والمودة وكل ما يتوصل به إلى الشئ عنك فهو سب وقيل السب يكون بالتزويج والنسب بالولادة وهذا لا يعارضه حسنه في أخبار آخر لأهل بيته على خوف الله واتقائه وتحذيرهم الدنيا وغرورها وإعلامهم بأنه لا يغني عنهم من الله شيئاً لأن معناه أنه لا يملك لهم نفعا لكن الله يملكه نفعهم بالشفاعة العامة والخاصة فهو لا يملك إلا ما ملكه ربه فقوله لا أغني عنكم أي بمجرد نفسى من غير ما يكرمى الله تعالى به أو كان قبل علمه بأنه يشفع ولما خفي طريق الجمع على بعضهم تأوله بأن معناه أن أمته تنسب له يوم القيامة بخلاف أمم الأنبياء.²

ابن عابدين ميگويد: والنسب بالانتساب ولو بالمصاهرة والرضاع³
 اين شرح اينگونه تاييد ميشود كه ميبنيم كه شيخ
 شيعي (جبراني) اينگونه روايت را نقل ميكند: وروى الشيخ
 في كتاب الأمالي (4) بسنده عن الرضا عليه السلام عن
 آباءه عليهم السلام عن النبي ص قال: كل نسب و صهر منقطع
 يوم القيامة إلا سبى ونسبى.⁵
 ميبنيد كه در قسمت اول روايت صهر (دامادي) نوشته و
 در قسمت دوم نسبي!
 و همينطور است كه در بعضي روايات اينگونه آمده: كل سبب
 ونسب و صهر منقطع يوم القيامة إلا سبى ونسبى و صهري⁶
 پس نتيجتاً: حضرت عمرس ميخواست كه داماد آن خاندان پاك
 شود تا از آنها اولادي داشته باشد.
 پس ادعاي آقاي قزويني و همدست ايشان خود را به خواب
 زدن است و ما هم براي بيدار شدن ايشان دعا ميكنيم.

¹ - فحوض القدير شرح جامع الصغیر مناوی ج 4 ص 554 ح 5834، دار الكتب العلمیة - بيروت

² - فحوض القدير شرح جامع الصغیر مناوی ج 5 ص 27 ح 6309

³ - حاشیة رد المحتار ابن عابدين ج 2 ص 215 _ دار الفكر للطباعة والنشر والتوزیة - بيروت - لبنان

⁴ - الوسائل الشریعة ج 20 ص 38

⁵ - الحدائق الناضرة، محقق البحر المحرق (1186) ج 23 ص 154، نشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم .

⁶ - ذخائر العقبی ص 168 ؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 12 ص 106

علیه السلام خواستگاری نمود، پیامبر او را به ازدواج علی علیه السلام درآورد.
 حاکم نیشابوری پس از نقل این حدیث می‌گوید:
 هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه.
 این حدیث، طبق شرائطی که بخاری و مسلم در صحت روایت قائل بودند صحیح؛ اما آن دو نقل نکرده‌اند.
 بنابراین، طبق آن چه گذشت، سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله ندادن دختری از اهل بیت به ابوبکر و عمر است و امکان ندارد که امیرمؤمنان علیه السلام با این سنت مخالفت کرده باشد.

جواب:

اگر استدلال شما به این شکل است، پس می‌گوییم: سنت حضرت محمد ص این بوده که دختر به عثمان بدهد! پس اگر به جای حضرت عمر، عثمان‌س به خواستگاری ام کلثوم ک می‌آمد و جواب مثبت میگرفت، شما چیزی نداشتید که بگویید؟؟ آیا در آنوقت سکوت میکردید؟

طبق استدلال شما جایز نیست که تا قیامت کسی زن بگیرد!!
 چون محمد ص فقط به حضرت علی؛ و حضرت عثمان‌س دختر داده اند!! و باز هم می‌گوییم: سنت رسول الله!! ص این بوده که از ابوبکر و عمر و ابوسفیان و... دختر بگیرد.. پس جایز نیست که تا قیامت به جز از خاندان آنها از کسی دختر گرفته شود!!

ولي آقاي قزويني (نعوذ بالله) عالم الغيب نیت حضرت محمد ص را هم تعیین کرده اند.

اگر شیخین به خاطر سنشان از طرف حضرت رسول ص جواب مثبت نگرفتند پس این را چه می‌گویید:

يعقوبي در تاريخش ميگويد: گروهی از مهاجران فاطمه ک را از پدرش خواستگاري کردند.¹

آیا همه آنها سنشان بالا بود؟ همه این گروه مهاجران؟ گذشته از آن این ادعای ایشان اشاره به مطلب است، همین موضوع به صورت عکسش نیز میتواند مطرح شود. یعنی اینکه بگوییم: حضرت عمرس هیچ وقت با سنت حضرت رسول ص مخالفت نکرده اند و به همین دلیل است که حضرت علی؛ حاضر شدند

¹-تاریخ یعقوبی ج 2 ص 31.

دختر خودشان را به ازدواج آن حضرت س در بیاورند. که اگر خلاف این بود حضرت علی؛ حاضر نمیشدند دختر خود را به عقد ایشان در آورند. و اما اینکه دلیل آنحضرت در رد کردن حضرت صدیق و فاروقس چه بود..

در این مورد خود آن حضرت ص فرمودند: «إن الله أمرني أن أزوج فاطمة من علي»¹

«همانا خداوند مرا امر کرد که فاطمه ك را به ازدواج علي در آورم».

و در کتب شیعه با این کلمات: *بي علي إن الله أمرني أن أزوجك فاطمة*² در تخیل نمیگنجد که پیامبر ص دانسته، خلاف امر خداوند عمل کند!

پس این همه داستان باقی های بچه گانه همه و همه از الهاماتی است که شیطان به مدعی الهام کرده است! ضمناً این نوع وصلت (امر از سوی خدا) را چندین بار در روایات میبینیم، مثلاً:

پیامبر ص خطاب به همسر محبوبش سیده عایشه؛ فرمودند: «سه شب تو را در خواب دیدم که فرشته تو را در حالی که در پارچه ای ابریشمی پیچانده شده بودی، نزد من می آورد، من پارچه را از چهره ات برداشتم دیدم که تو هستی، وگفتم: اگر از جانب خدا است این کار انجام خواهد گرفت»³

و همینطور است ازدواج زینب با رسول الله ص که خداوند در آن مورد آیه نازل کرد و در این مورد زینب س بر دیگر همسران رسول الله ص فخر میفروخت⁴

گمان میکنم شایسته باشد ماجرای خواستگاری و ازدواج حضرت علی ع را نقل کنیم⁵:

¹ - دی ثمی در «مجمع الزوائد»، به شماره 15208 می گوید: طبرانی آن را روایت کرده و روایانش ثقه اند.

² - الاحتجاج الطبرسی ج 1 - پاورقی ص 171، بحار الانوار ج 43 ص 120، مستدرک سفیة البحار ج 4 ص 336 و با تفاوت اندکی در متن: مدیة المعاجز بحرائی ج 4 ص 443 - قم و....

³ - بخاری در جاهای مختلفی این حدیث را ذکر فرموده است مثلاً در مناقب الانصار، باب تزویج النبی عایشه وقدمها المدیة به شماره 3895 این حدیث را بیان داشته است.

⁴ - بخاری باب و کان عرشه علی الماء ج 4، ص 388 شماره 7420.

⁵ - این قسمت را از کتاب استاد ابراهیم محمدی به نام "عیانات" نقل می کریم.

در اکثر کتب شیعه، جریان خواستگاری علی‌س از فاطمه ك و نقش أبوبکر و عمر و عثمان ش را در این رابطه آورده‌اند. همگی نقل کرده‌اند که این ابوبکر و عمر ب بوده‌اند که ازدواج با فاطمه س را به علی س پیشنهاد کردند و او را وادار و تشجیع کردند که به خواستگاری فاطمه‌س برود.

در روایت آمده است¹: «زمانی که أبوبکر س، سخنانی در همین رابطه به علی‌س گفت، علی گریه کرد و گفت: ولی من از فقر و تنگدستی شرم می‌کنم؛ به همین جهت نمی‌توانم آن را اظهار نمایم. در این وقت، عمر و أبوبکر با اصرار زیاد و با تسلی دادن در رابطه با فقر و تنگدستی و اطمینان‌دادن در کمک و مساعدتش، او را راضی و تشجیع کردند تا به خواستگاری فاطمه نزد پیامبر ص برود... زمانی که علی خواستگاری نمود و جواب مثبت شنید، با خوشحالی زیاد بیرون آمد و خود می‌گوید: **بلافاصله نزد أبوبکر و عمر رفتم**، به من گفتند: چه شد؟! پس گفتم: رسول خدا ص دخترش فاطمه را به ازدواج من درآورد!... پس آن دو بسیار خوشحال شدند و همراه من به مسجد برگشتند (ففرحا بذلك فرحا شدیداً و رجعا إلى المسجد)²...

سپس پیامبر ص، أبوبکر و عمر و عثمان را برای شاهد بودن در عقدشان، فراخواند و گفت: «من دخترم فاطمه را به ازدواج علی پسر ابوطالب درآوردم و شما را بر این امر، شاهد و گواه می‌گیرم»³. و در روایت دیگر آمده است که به انس فرمود: ای انس! جبرئیل به من امر کرد که فاطمه را به ازدواج علی درآورم، پس برو دنبال أبوبکر و عمر و عثمان و طلحة و زبیر و چند نفر هم از انصار! انس می‌گوید: رفتم و آنها را دعوت کردم. زمانی که جمع شدند، رسول خدا ص بعد از حمد و ثنای خدا فرمود: من شما را شاهد می‌گیرم که فاطمه ك را به ازدواج علی بر 400 مثقال نقره درآورده‌ام»⁴.

¹ - الأمالی، شریخ طوسی، ج 1، ص 38.

² - جلاء‌العیون، مجلسی، ج 1، ص 169-176، چاپ تهران - مناقب، ابن شهر آشوب مازندرانی، ج 2، ص 20، تحت عنوان «ترویج فاطمه با علی»، چاپ هند.

³ - مناقب، خوارزمی، ص 251-252 - کشف الغمة أربلی، ج 1، ص 358، چاپ تبریز، جلاء‌العیون، مجلسی، ج 1، ص 184- بحار الأنوار، ج 1، ص 38-39.

⁴ - کشف الغمة، ج 1، ص 348-349 - بحار الأنوار، ج 1، ص 47-48.

آنگاه هرکدام از آنها، در تهیّه جهیزیّه برای فاطمه ك به علی کمک کردند.. چنانچه آورده اند: «علی زره اش را نزد عثمان برد تا از او بخرد. عثمان س به علی گفت: زره را برای خودت نگه دار و چهارصد درهم نیز به او بخشید. علی می گوید: «أقبلت إلي رسول الله ص فطرحته الدرع و الدراهم بين يديه و أخبرته بما كان من أمر عثمان فدعا له بخير...»؛ «نزد پیامبر ص رفته و زره و درهما را مقابلش گذاشتم و کار عثمان و هدیه اش را برایش بازگو کردم، پس پیامبر ص برایش دعای خیر کرد».¹

«پیامبر ص، بوبکرس را وکیل خریداری اسباب ازدواج فاطمه ك کرد و فرمود: این را بگیر و برای فاطمه، لباس و اثاث منزل بخر! و عمار بن یاسرب و چند نفر دیگر را با ابوبکرس روانه کرد و به بازار رسیدند، هرکس چیزی را نزد ابوبکرس می آورد، اگر آن را خوب می دید، می خرید و اگر خوب نمی دید، می گفت: آن را برگردانید! پس از پایان خریدشان، ابوبکرس بعضی از کالا را خود حمل کرد و بقیه را، اصحابی که با او بودند، حمل کردند».

پس خود در مورد این ازدواج و خواستگاری قضاوت کنید.

شبهه: احیاء سنت جاهلی توسط عمر

یکی دیگر از عوارض اثبات ازدواج امّ کلثوم با عمر، این است که ثابت می کند، عمر بن الخطاب پس از گذشت سی سال از بعثت نبی مکرم اسلام و چندین سال خلافت بر مسلمین و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، هنوز مبلغ سنت های جاهلی بوده و نتوانسته سنت های زشت جاهلی را فراموش کند؛ با این که رسول خدا صلی الله علیه وآله صریحاً او و دیگر مسلمانان را از همان سنت جاهلی منع کرده است.

ابن سعد در الطبقات الکبری می نویسد: پس از آن که عمر امّ کلثوم را از امام علی؛ خواستگاری کرد، به مهاجرین و انصاری که در کنار قبر پیامبر ص نشسته بودند گفت:

«رفتونی فرقه و وقالوا بمن یا امیر المؤمنین قال بانه علی بن ابي طالب»

¹ - جلاء العیون مجلسی، فصل تزویج امیر المؤمنین و فاطمه، ص 104-103- بحار الأنوار، ج 43، ص 93 و 130-119-

الأمالی، ج 1، ص 39- کشف الغمّة، ج 1، ص 471-472 تا 484- مناقب، خوارزمی، فصل 20، ص 253-252

به من تبریک بگویید، پس به او تبریک گفته و پرسیدند، در باره چه ك سی تبریک بگوییم؟ عمر گفت : به خاطر ازدواج با دختر علی.

و سعید بن منصور و ابن عبدالبر و همچنین ابن حمدون و ابن اثیر و انصاری در جوهره فی نسب النبی و صفی و ابن حجر عسقلانی مانند آن را نقل کرده اند.

تبریک گفتن با عبارت «رفثونی» یا «بالرفاء والبنین» در زمان جاهلیت مرسوم بود؛ هنگامی که پیامبر اسلام ص مبعوث شدند، از این عمل نهی کردند؛ چنانچه نووی تصریح می‌کند:

تبریک گفتن جاهلیت به این صورت بود که می گفتند: «بالرفاء والبنین»، سپس پیامبر اسلام ص از آن نهی کرد.

و عینی، یکی دیگر از شارحین صحیح بخاری در کتاب عمدة القاری می‌نویسد:

«بارك الله لك» سخنی است که گفتن «بالرفاء والبنین» را رد می‌کند؛ چرا که این جمله از سخنان عصر جاهلیت بوده است و پیامبر اسلام ص از گفتن این کلمه بدش می‌آمد و دلیل نهی پیامبر هم به جهت مخالفت با سنن جاهلی بود.

جالب اینجاست که طبق روایات اهل سنت، عقیل بن ابی طالب، که در سال هشتم هجرت کرده و پس از آن به علت مریضی از بسیاری از حوادث و وقایع آن زمان دور ماند و بسیاری از سخنرانی‌های رسول خدا را درک نکرد، از این تحریم با خبر است! اما طبق روایات اهل سنت عمر و اطرافیان او و مهاجرین نخستین، از این نه خبر ندارند!

احمد بن حنبل در مسند خود می‌نویسد:

عقیل بن ابی طالب ازدواج کرد؛ ما به او گفتیم «بالرفاء والبنین»؛ به ما گفت : هان! مبادا چنین بگویید؛ که پیامبر ص ما را از گفتن این سخنان نهی کرده است؛ بگویید خداوند به تو و به آن زن برکت دهد.

آیا اهل سنت قبول می‌کنند که عمر بر خلاف سنت رسول خدا ص تلاش می‌کند که سنت‌های عصر جاهلی را دو باره زنده کند؟ مگر پیامبر ص از این عمل نهی نکرده بود؟

جالب این است که برخی از عالمان اهل سنت که از زشتی این کار به خوبی آگاه بوده و آن را مخالف سنت قطعی رسول خدا تشخیص داده اند، برای دفاع از آبروی خلیفه دوم، توجیهات شگفت‌آور، خنده داری کرده و عذری بدتر از اصل گناه آورده‌اند.

حلبی در سیره خود می‌نویسد:

آن سیدنا عمر بن الخطاب رضي الله عنه جاء إلى مجلس المهاجرين الأولين في الروضة فقال رفتوني فقالوا ماذا يا أمير المؤمنين قال تزوجت أم كلث و بنت علي هذا كلامه ولعل النهي لم يبلغ هؤلاء الصحابة حيث لم ينكروا قوله كما لم يبلغ سیدنا عمرش.

سرور ما عمر بن خطاب به مجلس مهاجرين نخستين بين قبر شريف و محراب پیامبر آمده و گفت : به من بگوئيد «بالرفاء والبنين».

آنان گفتند: ای امیر مؤمنان! چه شده است؟ در پاسخ گفت: من با ام کلثوم دختر علي ازدواج کرده ام.

شاید نهی رسول خدا ص به این گروه از صحابه نرسیده است که به عمر اشکال نگرفته اند! همانطور که به سرور ما عمر! نیز نرسیده است.

این توجیه حلبی در حقیقت توهینی بدتر از اصل ماجرا است؛ چرا که ثابت می کند خلیفه دوم پس از چندین سال حکومت بر مسلمانان و جانشینی رسول خدا، هنوز با مسائل و احکام شایع الهی آشنائی ندارد . آیا چنین کسی می تواند بر مسند خلافت نشسته و مسلمانان را به صراط مستقیم الهی رهنمون سازد؟

و شگفت آورتر این که ادعا شده «مهاجرین الأولین» نیز از این حکم با خبر نبوده اند!!!.

آیا می توان پذیرفت صحابه ای که بیش از بیست سال با رسول خدا زندگی کرده اند، از این حکم خداوند بی خبر باشند؟

آیا چنین کسانی می توانند مرجعیت دینی مسلمانان را پس از رسول خدا ص به عهده بگیرند؟

از کجا معلوم که دیگر احکام الهی نیز به همین سرنوشت دچار نشده باشد؟

جواب

بعد از خواندن این شبهه این ضرب المثل به خاطر آمد :
حسن و حسین هر سه دختران معاویه هستند!!
اصلاً این روایت و این بحث ربطی به موضوع ندارد ، آیا این موضوع ازدواج حضرت عمر را رد میکند؟

- حضرت عمرس میفرمایند: رفتوني = به من تبریک بگوئيد .
اشکالش چیست که کسی بگوید : به من تبریک بگوئيد؟ اگر برداشت شما از نهی حضرت رسول ص اینگونه است، پس باید

بگوییم که همه ما به این سنت جاهلی برگشته ایم، خصوصاً ما ایرانی ها. پیامبرص در مورد نحوه تبریک گفتن نهی کرده. نه در خواست تبریک گفتن. سخن حضرت رسولص این است که چون برادری از شما تقاضای تبریک گفتن کرد و یا خبری داد که لازم به تبریک گفتن است، شما تنها نگوئید مبارک باد، بلکه عوض آن برای طرف دعای خیر کنید.

ابن اثیر میگوید: نهی شده که به کسی که ازدواج می کند گفته شود (بالزفاء والبنین) بلکه موقع تبریک (طبق حدیث صحیح نبوی، مسند امام احمد ح 8943) بگوئید: بارک الله لك وعليك، وجمع بینکما علی خیر = خداوند به شماها برکت دهد و بینتان را بوسیله خیر و مودت جمع کند. و رسول اللهص می فرماید هنگام تبریک بهترین کلمات را انتخاب کنید و یا دعا کنید.¹

و حضرت عمرس به کسی تبریک نگفتند که حالا نحوه تبریک گفتنشان شبیه به تبریک گفتن عهد جاهلیت باشد! بلکه آن حضرت طلب تبریک کرد و اصحاب نبی ص هم عالمترین افراد به سنت و شیوه رسول اللهص بودند و به همین دلیل هم آنها در جواب سیدنا فاروق س برای وی دعای خیر کردند: چنانچه در سیره ابن اسحاق آمده: فدعواله بالبركة² (پس دعا کردن به خیر و به برکت) و در تفسیر در المنثور علامه سیوطی: فبارکوا له دعواله³

و تحریف معنی قزوینیها در ترجمه قول حلبی نیز واقعاً تاسف برانگیز است زیرا حضرت عمرس میفرماید: (رفقونی) ولی قزوینی مینویسد: (بالرفا والبنین)، و بعد از درک صحیح حدیث نبوی و همینطور قول حضرت عمرس و روایت مذکور توجیهی که آقای قزوینی از شیخ حلبی نقل کرده اند، نفی میشود.

¹ - النهایة ج 2 ص 240؛ کثر العمال ح 37587 و همجری ن در إمتاع الأسماع المقری زی ج 5 ص 369

² - سیرت ابن اسحاق و مصنف عبد الوزاق ح 10354

³ - تفسیر در المنثور ج 3 ص 33، دار المعرفة للطباعة والنشر، بیروت، لبنان

از آن تا این بسی فرق است زهار ... به
نادانی مکن خود را گرفتار

حمود شبستری

شبهه: جمع بین دختر رسول خدا ص و دختر دشمن خدا حرام است!:

دانشمندان اهل سنت برای خرده گیری از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده اند که آن حضرت در زمانی که فاطمه سلام الله علیها همسر او بود، دختر ابوجهل را نیز خواستگاری کرد. این امر باعث شد که صدی قه طاهره ناراحت شده و شکایت خود را پیش پیامبر ببرد!! پیامبر اسلام ص هنگامی که از این قضیه با خبر شدند، با عصبانیت به مسجد آمد و فرمود:

فاطمه پاره تن من است، دوست ندارم چیزی ناراحتش کند، به خدا سوگند! دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا در یکجا جمع نمی شوند. پس از این بود که علی از خواستگاری دختر ابوجهل منصرف شد.

و در روایت دوم آمده است که آن حضرت فرمود: فرزندان هشام بن مغیره اجازه گرفتند تا دخترشان را به همسری علی در آورند، اجازه ندادم، اجازه ندادم، مگر آنکه علی بخواهد دخترم را طلاق دهد و با دختر آنان ازدواج کند. فاطمه پاره تن من است، هرچیز او را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است، هرچیز او را اذیت کند، مرا اذیت کرده است.

از آنجایی که بحث تنقیص مقام امیرمؤمنان علیه السلام در میان است، عالمان اهل سنت این قضیه را با آب و تاب فراوانی نقل کرده و آن را دلیل بر غضب فاطمه سلام الله علیها بر امیرمؤمنان علیه السلام دانسته اند.

حال پرسش ما این است که اگر واقعاً جمع بین دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا حرام است و رسول خدا به همین خاطر امیرمؤمنان را از خواستگاری دختر ابوجهل بازداشته است، چرا خلیفه دوم این عمل را مرتکب شده است.

فاطمه دختر ولید بن مغیره، از کسانی است که خلیفه دوم با او در سال هیجدهم هجری؛ یعنی در همان زمانی که ام کلثوم همسر او بوده، ازدواج کرده است.

و ولید بن مغیره، از روسای کفار قریش، و از کسانی است که در جنگ بدر کشته شده و در ذم او آیه ﴿۱۰۶﴾ ﴿۷﴾

شده است!

ابن سعد در الطبقات الكبرى می نویسد:
 عبد الرحمن بن حارث بن هشام بن مغیره... مادر او فاطمه
 دختر ولید بن مغیره است؛ هنگامی که رسول خدا از دنیا
 رفت ده ساله بود؛ پدرش حارث بن هشام، در طاعون عمواس
 در سال 18 از دنیا رفت و عمر با همسر او فاطمه دختر
 ولید بن مغیره که مادر عبد الرحمن بود ازدواج کرد!
 ابن حجر عسقلانی نیز در ترجمه عبد الرحمن بن الحارث بن
 هشام شبیه همین سخنان را تکرار می کند.
 اگر جمع بین دختر رسول خدا و دشمن خدا حرام است، چرا
 خلیفه دوم این کار حرام را انجام داده است؟
 ولید بن مغیره و ابوجهل، از سرسختترین دشمنان رسول خدا
 بوده اند، پس اگر ازدواج با دختر ابوجهل برای
 امیرمؤمنان علیه السلام حرام بوده، ازدواج با دختر ولید
 بن مغیره نیز برای خلیفه دوم حرام است.
 آیا اهل سنت می پذیرند که خلیفه دوم مرتکب این عمل
 حرام شده باشد؟

جواب:

میگویید داستان خواستگاری از ابوجهل را اهل سنت به
 خاطر تنقیض مقام حضرت علی؛ نقل میکنند.
 در جواب باید گفت:

اگر تنقیض و نفي حکمتی رخ داده باشد علمای اهل تشیع
 هم در این مورد با ما همراه هستند چنانکه ابن بابویه
 قمی و مجلسی هر دو این ماجرا را با آب و تاب و در
 حدود یک صفحه و نیم آن را نقل کرده اند.¹

و اما اصل جواب شبهه ایشان:

مختصر: حضرت عمر س با فاطمه بنت ولید ازدواج نکرده
 بلکه با دختر فاطمه بنت ولید بن مغیره که پدرش حارث
 بن هشام بوده است، ازدواج نموده.
 و اما شواهد:

1- در ذکر همسر و فرزندان حضرت ع مرس اسم 7 یا 8 همسر
 نوشته شده.. که یکی از آنها أم حکیم بنت حارث بن هشام
 بن مغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم ش است که مادر او

¹ - علل الشرایع، ابن بابویه، ص 186-185، چاپ نجف - همین روایت را شیخ مجلسی نیز در کتابش جلاءالعیون آورده
 است.

فاطمة بنت الوليد بن المغيرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم که او مادر فاطمه بنت عمر است.¹ آقاي قزويني مدعي است که عمر س با فاطمه بنت وليد ازدواج کرده ولي در ذکر همسران حضرت عمر س نام فاطمه ك نيست بلکه نام دختر فاطمه ك (ام حكيم) نوشته شده. 2- طبق گفته آقاي قزويني حضرت عمر س در سال 18 يا بعد از آن با فاطمه ازدواج کرده است.

الف: گفتيم حضرت عمر س بعد از ام كلثوم يعني بعد از سال 17 هجري ديگر با كسي ازدواج نكرده. ² **ب:** در همين سال يعني سالي كه همسر فاطمه بنت وليد (حارث بن هشام) بر اثر طاعون از دنيا رفت حضرت عمر س با دختر او يعني ام حكيم ازدواج كرد:

فشهد الحارث بن هشام فحل وأجنادين ومات بالشام في طاعون عمواس سنة ثماني عشرة ، فتزوج عمر بن الخطاب ابنته أم حكيم بنت الحارث، وهي أخت عبد الرحمن بن الحارث، فكان عبد الرحمن بن الحارث يقول: ما رأيت ربيبا خيرا من عمر بن الخطاب . وكان عبد الرحمن بن الحارث من أشرف قريش والمنظور إليه، وله دار بالمدينة ربة، يعني كبيرة كثيرة الأهل..³

و همچنين المزي نيز مينويسد : فشهد الحارث فحل، وأجنادين، ومات بالشام في طاعون عمواس، فتزوج عمر بن الخطاب ابنته أم حكيم بنت الحارث بن هشام وهي أخت عبد الرحمن بن الحارث ، فكان عبد الرحمن يقول: ما رأيت ربيبا خيرا من عمر بن الخطاب .⁴

در هر دو قول آمده که حضرت عمر س با دختر حارث بن هشام (ام حكيم) و خواهر عبدالرحمن بن حارث كه مادرشان فاطمه بنت وليد باشد ازدواج كرد و ن ه با مادر ام حكيم و همسر حارث بن

هشام(فاطمه). و طبري (و اكثر علما) مينويسند:

¹ - طبقات ج 3 ص 266 ؛ تاريخ المدينة لابن شبة ج 2 ص 654 و 655 ؛ سمط النجوم ص 463 ؛ رياض النضره ص 199 و 200 ؛ تاريخ طبري ج 3 ص 269 - 271 ؛ تاريخ الإسلام ذهبي ج 3 ص 247 ؛ امتاع الاسما المقری زی ج 6 ص 219 انساب الاشراف ج 3 ص 449 ؛ نسب قريش مصعب زبيري ص 115 ؛ بدایه و النهایه و از معاصر: حقه من تاريخ عثمان خبيس ص 88 دار النشر: مكتبة الإمام البخاري

² - عبقریه عمر، محمود عقاد، ص 684.

³ - الجزء المتمم لطبقات ابن سعد رقم 132

⁴ - تهذيب الكمال المزی ج 5 ص 299

«وتزوج أم حكيم بنت الحارث بن هشام بن المغيرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم في الإسلام فولدت له فاطمة فطلقها قال المدائني وقد قيل لم يطلقها»¹

ام حکیم دختر حارث بن هشام مخزومی را در اسلام به زنی گرفت که فاطمه را از او آورد سپس طلاقش داد . مداینی گوید: بقولی او را طلاق نداد.

پ: قرائن بسیار دیگری نیز وجود دارد که حضرت عمر با دختر آن دو ازدواج کرده است:
ابن عساکر نوشته: «أم عبد الرحمن بن الحارث وأخته أم حكيم بنت الحارث فاطمة بنت الوليد بن المغيرة وليس للحارث بن هشام ولد إلا من عبد الرحمن ومن أم حكيم كانت تحت عكرمة ابن أبي جهل فقتل عنها يوم اليرموك شهيدا فحلف عليها خالد بن سعيد بن العاص فقتل عنها يوم مرج الصفر شهيدا فتزوجها عمر بن الخطاب فولدت له فاطمة بنت عمر فتزوج فاطمة عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب فولدت له عبد الله² و مانند همین را شیخ المزی به نقل از زبیر بن بکار نوشته³ و ابن نعیم»⁴

مادر عبدالرحمن بن حارث و خواهرش ام حکیم بنت حارث، فاطمه دختر ولید بن مغیره بوده است و فرزندان حارث بن هشام فقط از عبدالرحمن و ام حکیم بوده اند که ام حکیم به همسری عکرمه پسر ابوجهل در آمد و او در روز یرموک شهید شد و بعد از او با⁵ خالد بن سعید ازدواج کرد که او نیز در روز مرج الصفر⁶ شهید شد و بعد از او عمر بن خطاب با او ازدواج کرد و فاطمه بنت عمر از او متولد شد که او به ازدواج عبدالرحمن..... نکته: بعضی این ازدواج را سال 18 هجری دانسته اند که اصح آن است که این ازدواج در سال 15 با ام حکیم رخ داده است، چون علما گفته اند: حضرت عمرس بعد از ام

¹-تاریخ الطبری ج2 ص564 دار الکتب العلمیة - بیروت

²-تاریخ دمشق ج70 ص225 و هینظور در ج34 ص271

³-تهدیب الکمال المزی ج17 ص40

⁴-معرفة الصحابة ابن نعیم ج1 ص54 ح210

⁵- در بعضی روایات اشاره شده که یزید بن معاویہ هم به خواستگاریش آمد ولی او به خالد بن سعید جواب مثبت داد.

⁶-واقعه مرج الصفر در سال 14 هجری و در خلافت امیر المومنین عمرس رخ داد. مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور ج8 ص

كلثومك با کسی ازدواج نکرد¹ یعنی بعد از سال 17 هجری، پس طبق این قول ازدواج با ام حکیم قبل از 17 هجری بوده و قرائنی نیز موجود است.

شوهر دوم ام حکیم یعنی خالد بن سعید در واقعه مرج الصفر که در سال 14 هجری بود شهید شد. و در مورد وفات پدر ام حکیم نیز دو قول موجود است که به نظر قول ابن عبدالبر و ابن اثیر صحیحتر است که او در سال 15 هجری از دنیا رفت² و همانطور که اشاره شد در سالی که حارث بن هشام، همسر فاطمه بنت ولید، فوت شدند حضرت عمرس با دخترشان (ام حکیم) ازدواج کرد.

3- ثابت است که بعد از حارث بن هشام سیدنا عثمان س با همسر حارث ازدواج کرد و از او فرزندی نیز داشت. خلیفه بن خیاط مینویسد: سعید بن عثمان بن عفان أمه فاطمة بنت الوليد بن المغيرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم³

و ابن عساکر نیز به نقل از زبیر بن بکار و خلیفه بن خیاط و محمد بن سعد مینویسد: «الزبیر بن بکار قال فی تسمیة ولد عثمان بن عفان قال والولید وسعید وأم عثمان أمهم فاطمة بنت الولید بن عبد شمس بن المغيرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم» و کمی جلوتر مینویسد: «خلیفة بن خیاط قال سعید بن عثمان بن عفان أمه فاطمة بنت الولید بن المغيرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم ... محمد بن سعد قال فی الطبقة الأولى من أهل المدينة سعید بن عثمان بن عفان بن أبی العاص بن أمیة بن عبد شمس بن عبد مناف وأمه فاطمة بنت الولید»⁴

و همینطور شیخ عصامی در ذکر فرزندان حضرت عثمان مینویسد: «وسعید والولید أمهما فاطمة بنت الولید»⁵

و ابن اثیر نیز در ذکر ازواج و اولادش مینویسد: «تزوج رقیة وأم كلثوم ابنتي رسول الله ص وتزوج فاطمة بنت الوليد بن المغيرة المخزومية ولدت له الوليد وسعيدا وأم سعيد» . .¹

¹ -عبقری، عمر، محمود عقاد، ص 684.

² -اسد الغابة ابن اثیر ج 1 ص 223 و معرفة الصحابة ابن نعیم ج 2 ص 762

³ -تاریخ خلیفه

⁴ - و ابن عساکر در تاریخ دمشق ج 21 ص 221

⁵ - سمط النجوم شیخ عصامی ذکر اولاد حضرت عثمان

نتیجه: خالد بن سعید (شوهر ام حکیم) در سال 14 هجری و هشام بن حارث (پدر ام حکیم) در سال 15 هجری از دنیا رفت و در همین سال حضرت عمرس با دختر حارث بن هشام از فاطمه بنت ولید ازدواج کرد و از او صاحب دختری به نام فاطمه شد و حضرت عثمان نیز با مادر ام حکیم (فاطمه بنت ولید) ازدواج کرد و از او صاحب دو فرزند شد. و خداوند در قرآن کریم نیز فرموده:

(نساء/23)

«یعنی: [نکاح اینان] بر شما حرام شده است: مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه هایتان و خاله هایتان و دختران برادر و دختران خواهر و مادرهایتان که به شما شیر داده اند و خواهران رضاعی شما و **مادران زنانتان و دختران همسرانتان که [آنها دختران] در دامان شما پرورش یافته اند** و.»

پس غیر ممکن است که حضرت عمرس با دختر فاطمه بنت ولید ازدواج کرده و از او صاحب فرزند شود و بعد از او نیز با مادرش ازدواج کند. و این اشتباه تاریخ نگاران است که در بعضی روایات به جای دختر حارث بن هشام نوشته اند همسر حارث بن هشام.

و اما: به فرض محال اگر حضرت عمرس با فاطمه بنت ولید ازدواج کرده باشد این هم اشکالی بوجود نمی آورد چونکه: محمدص این امر را تحریم نکرده بلکه در آن شرایط آن را برای دختر خود نپسندیده، حضرت علی؛ در آن زمان فردی فقیر بود که حتی قدرت خرید یک کنیز را نیز نداشت و به همین خاطر نیز فاطمه ك بسیار به زحمت می افتاد و از پدرشان ص طلب کنیز میکردند.

به این فکر کنید که حضرت علی؛ با آن وضع مالی و با داشتن چند فرزند همسر دیگری نیز اختیار کند آن موقع چه میشد؟ آیا قوز بالا قوز نمیشد؟! پس حضرت محمد ص که

عقل کُل بود عواقب این ازدواج را نیز در نظر گرفته بوده و حضرت علی؛ را منع کرد. گذشته از آن فاطمه بنت ولید هر چند که پدرش دشمن اسلام بود ولی در نظر داشته باشید که برادرش، شمشیر اسلام بود. (خالد بن ولید س = سیف الله) پس قیاس این دو با هم و با در نظر گرفتن شرایط منصفانه نیست و همانطور که گفتیم محمدص این نوع ازدواج را حرام ندانسته بلکه برای دختر خود ن پسندیده که هر مرد عاقلی نمیپسندد که بر سر دخترش هوو بیاید!!

محض اطلاع: در اینجا آقای قزوینی یک اشتباه بعید را مرتکب شده اند!!! و اینکه ایشان، ولید بن عتبه را با ولید بن مغیره اشتباهی گرفته است!!!
ابن حجر عسقلانی مینویسد:

فاطمة بنت الوليد بن عتبة بن ربيعة بن عبد شمس العبشمية قتل أبوها بيدر كافرًا¹

فاطمه بنت ولید بن عتبه پدرش در جنگ بدر به کفر کشته شد.

ولی ولید بن مغیره در سال 1 هجری در مکه مرد و عمرش به جنگ بدر نکشید!! و گذشته از آن او در سالهای اول بعثت آنقدر ضعیف و پیر بود که حتی نمیتوانست سجده بکند و در کتب تاریخ در ذکر سالهای اول بعثت از او به عنوان پیرمردی فرتوت! یاد شده.

ادامه شبهه و نتیجه گیری آقای قزوینی:

با این توضیحات، آیا امکان دارد که امیرمؤمنان علیه السلام بر خلاف سنت رسول خدا کاری را انجام دهد؛ با این که خود امام علی علیه السلام در نهج ال قاصعه میفرماید:

من دنبال او می رفتم همان گونه که بچه شتر دنبال مادرش می رود، آن بزرگوار هر روز برای من پرچی از اخلاق فاضله خود بر می افراشت و مرا به پیروی از آن دستور می داد.

در نتیجه قبول چنین ازدواجی از سوی امیرمؤمنان علیه السلام مخالفت با سنت رسول خدا ص محسوب می شود و امکان ندارد که امیرمؤمنان علیه السلام با سنت رسول خدا مخالفت کرده باشد.

¹-الإصباح 8 صص 277، 278 رقم 11613

جواب:

اولاً: ثابت شد که حضرت عمر و همینطور حضرت علی؛ در این ماجرا خلاف سنت رفتار نکرده اند.

دوماً: این ادعا که حضرت علی س از سنت عدول نکرده نیز همان ادعای عصمت است که به هیچ وجه مقبول نیست. و همه میدانند که حضرت علی؛ ابن سبا و پیروانش را در آتش سوزاند و این خلاف سخن پیامبرص است که فرمود: با عذاب الهی (آتش) مردم را عذاب مکنید.

هر چند این نتیجه گیری آقاي قزويني با توضیح و توجیهی که در مورد شبهاتشان رفت بی ارزش میشود ولی بد نیست در این مورد نظر خود حضرت علی؛ را نیز جویا شویم:

امام احمد (ح1003) از عبد خیر شاگرد و به اصطلاح شیعه خاص علی س روایت می کند که حضرت علی س در جمع عمومی بالای منبر خطابه ای ایراد فرمودند که پاره ای از آن به این قرار است:

قبض رسول الله ص واستخلف أبو بكرس فعمل بعمله وسار بسيرته حتى قبضه الله عز وجل علی

ذلك ثم استخلف عمر س علی ذلك فعمل بعملهما وسار بسيرتهما حتى قبضه الله عز وجل علی

ذلك..

«رسول خدا ش فوت کرد و ابوبكرس بخلافت رسید او بسان عمل آن ص عمل کرد و بسیرت و روش وی رفتار کرد تا آنکه حق تعالی وی را به همین منوال قبض روح کرد. سپس عمر س خلیفه شد. او بسان عمل آن دو و بسیرت آنان رفتار کرد تا آنکه حق تعالی وی را بر همین منوال قبض روح کرد.»

و در روایات اهل تشیع:

حضرت علی؛ در نامه ای که توسط «قیس بن سعد بن عباده» فرماندار مصر، به اهل مصر می نویسد اینگونه می فرماید:

«بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله علي أمير المؤمنين ... أن بعث محمدا - صلى الله عليه وآله -

إليهم [فعلمهم الكتاب والحكمة والسنة والفرائض ، وأدبهم لكيما يهتدوا ، وجمعهم لكيما [لا

يتفرقوا، وزكاهم لكيما يتطهروا ، فلما قضى من ذلك ما عليه قبضه الله [إليه فعليه] صلوات الله

وسلامه ورحمته ورضوانه إنه حميد مجيد. ثم إن المسلمين من بعده استخلفوا امرأين منهم صالحين عملا

بالكتاب وأحسن السيرة ولم يتعديا السنة ثم توفاهما الله فرحمهما الله.....»

«... همانا خداوند، محمد را به سویشان برانگیخت و به آنها کتاب و حکمت و سنت و واجبات را یاد داد و آنها را تربیت کرد تا هدایت شوند، و آنان را جمع کرد تا متفرق و گروه گروه نشوند، و آنها را پاک گردانید تا اینکه پاک شدند. زمانی که رسالتش را به پایان رسانید، خداوند او را میراند که درود و سلام و رحمت و رضوان خدا بر او باد که به راستی او حمید و مجید است. سپس مسلمانان بعد از او، دو مرد صالح را در بین خودشان به خلافت برگزیدند که هر دو به کتاب عمل کردند و بسیار نیکو سیرت بودند و از سنت (پیامبر) تجاوز نکردند و آنگاه خداوند هر دوی آنان را نیز میراند که رحمت خدا بر هر دوشان باد!...»¹

خواندیم که خود حضرت علی؛ حضرت عمرس را شخصی صالح میدانند و معتقد است که او از سیرت و سنت رسول الله ص خارج نشده است (فعمل بعمله وسار بسیرته... ولم يتعديا السنة)، پس این سخن حضرت علی؛ را باید چون سیلی بر صورت قزوینی ها بزنیم.

شبهه: محور هفتم: عمر با ام کلثوم «کفو» نبود: غیر هاشمی، کفو هاشمی نیست:

برخی از عالمان اهل سنت تصریح کرده اند که در ازدواج، تناسب دینی و حتی نسبی نیز ضرور است و غیر قریش نمی‌توانند با دختران قرشی و همچنین غیر بنی هاشم نمی‌توانند با دختران بنی هاشم ازدواج کنند؛ چرا که بنی هاشم به خاطر وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله قوم برتر هستند و هیچ قومی از نظر فضیلت با آنها برابری نمی‌کند. به همین دلیل بود که امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرمود: من دخترم را برای فرزندان جعفر کنار گذاشته ام و جز به آنها به کسی دیگر دختر نخواهم داد. ابن سعد و سعید بن منصور مینویسند:

¹ - الغارات، ج 1، ص 210 تحقیق سرید جلال الدین الحسینی الأرموی المحدث؛ ناسخ التواریخ، می‌رزا تقی سپهر، ج 3، کتاب 2، ص 241، چاپ ایران؛ الدرجات الرفیعة، سریدعلی خان شوشتری، ص 336-؛ ابن‌أبی‌الحدی در شرح نهج البلاغ و شریخ مجلسی در مجمع البحار خود، با کمی تفاوت: «أمیری بن صالح بن عملا بالكتاب والسنة و أحسنا السریرة و لم یعوا السنة ثم توفاهما الله عزوجل ب» آورده‌اند.. و در وقعة الصفین، ص 201- القاهرة، چرین آمده است: «أحسنا السریرة و عدلا فی الأمة»؛ «آن دو رفتار نی‌کو داشته و در بین امت، عدالت کردند»..

عمر بن خطاب، از علی بن ابی طالب دخترش امّ کلثوم را خواستگاری کرد؛ علی در پاسخ گفت: من دختران خویش را برای ازدواج با پسران جعفر از ازدواج منع کرده ام. بچیرمی شافعی، از دانشمندان متأخر اهل سنت (متوفای

1221هـ) تصریح می‌کند که امت ناع رسول خدا از دادن حضرت زهرا به خلیفه اول و دوم به خاطر این بود که آن‌ها از نظر نسبی با خاندان رسول خدا هم‌تا نبودند: در شرح خصائص آمده است که «از خصوصیات پیامبر ص آن است که هیچ کس با خاندان او در ازدواج هم‌شان نیست؛ اما در باره ازدواج علی با فاطمه، گفته شده است که فاطمه جز او هم‌تایی نداشت و به خاطر امر الهی با او ازدواج کرد. زیرا طبرانی از ابن مسعود روایت می‌کند که هنگامی که ابوبکر و عمر از فاطمه خواستگاری کردند، رسول خدا آن دو را رد کرده و فرمود خداوند به من دستور داده است که فاطمه را به ازدواج علی در آوردم؛ و او را در غیاب علی که برگزیده خدا برای این ازدواج بود، به همسری او در آورد؛ و ممکن است که رسول خدا شخصی را وکیل در قبول ازدواج از جانب علی کرده باشد؛ و هنگامی که پیامبر به علی گفت که خداوند او را به این کار مامور کرده است، راضی شد.

و در حاشیه خود بر مذهب الطلاب می‌نویسد: نسب تنها از جانب پدران به حساب می‌آید؛ مگر در فرزندان دختر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم. زیرا این دختران به رسول خدا منسوب بوده و به همین سبب غیر از ایشان کسی هم‌تایشان نیست. کلام رسول خدا که فرموده اند «خداوند من را از بنی هاشم برگزید» دلالت بر مقداری از این مدعا دارد، یعنی غیر هاشمی کفو هاشمی و غیر مطلبی، کفو مطلبی نیست!

طبق سخن بچیرمی، رسول خدا به این دلیل فاطمه زهرا سلام الله علیها را به آن دو نداد که از نظر قومی با بنی هاشم کفو نبودند؛ پس ندادن دختر هاشمی به غیر هاشمی سنت رسول خدا است. آیا امیرمؤمنان علیه السلام می‌تواند بر خلاف این سنت عمل نماید؟

مقدسی حنبلی به نقل از احمد بن حنبل می‌نویسد: از احمد بن حنبل نقل شده است که غیر قریشی، کفو قریشی نیست؛ و غیر بنی هاشمی، کفو بنی هاشمی نیست؛ زیرا رسول خدا ص فرمودند: خداوند من را از کنانه از نسل اسماعیل برگزید؛ و از میان کنانه قریش را برگزید و از میان

قریش بنی هاشم را برگزید و از میان بنی هاشم من را برگزید.

شهاب الدین قلیوبی نیز تصریح می کند که هیچ قومی با احرار بنی هاشم نمی توانند کفو باشند:

ساداتی که آزاد باشند، هیچ کس کفو آنان نیست . قید آزاد، موردی را استثنا می کند که يك هاشمی، با يك کنیز ازدواج کند؛ اما مولا شرط کند که فرزند غلام او باشد؛ اگر این شخص دختری به دنیا آورد، این دختر، کنیز صاحب مادرش می شود؛ و مالك می تواند او را به برده و یا شخصی با نسب پایین تزویج کند . حتی اگر هاشمی باشد؛ زیرا او برده است . و به همین سبب حتی اگر سلطان بخواهد او را به عقد غیر هاشمی در آورد نمی تواند ! (زیرا برده سلطان نیست)

آیا می توان خانواده و نسب عمر را با نسب امّ کلثوم مقایسه کرد؟ آیا صهك با حضرت خدیجه، و حنتمه با حضرت زهرا که سیده زنان اهل بهشت است، می تواند یکسان باشد؟ آیا خطاب را می توان با رسول اکرم و امیرمؤمنان علیهما السلام برابر دانست؟

اگر امّ کلثوم را دختر امیرمؤمنان بدانیم، به هیچ وجه نمی توان ادعا کرد که عمر با آن حضرت کفو بوده است!!! جالب این است که حتی خود خلیفه دوم نیز کفایت نسبی را شرط ازدواج می داند و از پیوند افرادی که از خانواده پست بودند با خانواده های اصیل جلوگیری می کردند.

سرخسی حنفی از بزرگان اهل سنت در کتاب المبسوط می نویسد:

از عمر روایت شده که می گفت: من از ازدواج زنان جلوگیری می کنم؛ مگر این که با همتای او (هم کفو او) باشد و این دلیل بر این است که در ازدواج همتا بودن معتبر است.

و عبد الرزاق صنعانی می نویسد:

از ابراهیم بن محمد بن طلحه نقل شده است که عمر می گفت: من از ازدواج افرادی که دارای شرافت خانوادگی هستند منع می کنم؛ مگر با همتای او باشد.

اما آیا خلیفه دوم نیز به این مسأله پایبند بود؟ آیا بین خلیفه دوم و امّ کلثوم تناسب قومی و کفایت نسبی رعایت شده است؟

جواب:

ابتدا روایتی که قزوینی در شروع نقل کرده اند را به طور کامل از ابن سعد با هم میخوانیم:

انس بن عیاض لیثی از جعفر بن محمد؛ از پدرش ما را خبر داد که می فرموده است عمر بن خطاب ام کلثوم دختر علی؛ را از او خواستگاری کرد، علی س فرمود من دختران خود را برای پسران برادرم جعفر نگه داشته ام، عمر س گفت او را به ازدواج من درآور به خدا سوگند بر روی زمین مردی یافت نمی شود که به اندازه من در خوش رفتاری با او باشد. علی س فرمود این کار را انجام می دهم، عمر س خود را به انجمن مهاجران که میان قبر و منبر رسول خدا ص می نشستند رساند....

از این روایت اینگونه استفاده میشود که حضرت علی؛ بدون هیچ دخوری، دخترش را به ازدواج حضرت عمر؛ در آورد. و نه تنها ارباب و خونی در کار نبود بلکه حضرت عمر س قول به اکرام و ارج نهادن میدهد.

اما آن اقوالی که در مورد برتری بنی هاشم نقل کرده اند و نه تحریم ازدواج غیر بنی هاشمی با بنی هاشمی!! این اقوال غیر معقول و خلاف با آیات و شرع اسلام و واضحات است و به قول حضرت علی؛: «به کلام نگاه کن و نه به متکلم»... و این متکلمان سخن ناحق گفته اند و برداشت نادرست کرده اند (البته نه همه آنها و در بعضی آقای قزوینی خیانت کرده است)، و البته بعضی از علما نیز از این حدیث رسول ص اینگونه برداشت کرده اند که عرب از عجم برتر است!! آیا شما این برداشت را قبول میکنید؟؟ نه چون چنین چیزی معقول نیست و خدا برتری را در نژاد قرار نداده است.

و اما دلایل رد این برداشت:

الف: حضرت محمد ص دو دختر خود را به سیدنا عثمان س داد که او از بنی امیه بود. یا دیگر دختر خودش را (زینب) به همسری ابوالعاص در آورد.

ب- خود حضرت محمد ص از دختر ابوسفیان خواستگاری کرد یعنی از بنی امیه!! و با عایشه ك ازدواج کرد که او از طایفه های مشهور قریش ن بود و حفصه ك نیز مانند او و..... پس طبق استدلال شما محمد ص خلاف سنت خودشان!!!! عمل کرده اند!!

پ- حضرت علی؛ نیز از غیر بنی هاشم زن گرفته و همینطور حسن و حسین و.....

همه اینها خلاف سنت عمل کرده اند؟؟؟
 با این طرز استدلال، هیچ سیدی حق ندارد با غیر از سید
 و سادات ازدواج کند!!
 ت: شیخ الاسلام ابن تیمیه (در رد ابن مطهر حلی شیعی)
 در مورد این روایت میگوید:
 این به آن معنی نیست که بنی هاشم و قریش از همه برتر
 هستند، بلکه در دیگر قبایل عرب مومنینی هستند که از
 آنها برترند مثلاً: سابقون الاولون که تعداد اندکی آنها
 از بنی هاشم و قریش هستند و اکثر قریشیان در فتح مکه
 اسلام آوردند!..... و اهل بدر افضل بر بنی هاشم
 هستند که در این جنگ فقط 3 نفر از بنی هاشم بوده
 اند (حمزه و علی و جعفرش) در صورتی که اهل بدر 313 نفر
 بوده اند. و اینها افضل هستند بر کل بنی هاشم که در
 بدر حضور نداشته اند.¹
 ج: گذشته از آن ابولهب نیز از بنی هاشم بود.. آیا او
 نیز افضل است؟؟² کسی که خدا در مورد او و زنش سوره

تبت (المسد) را نازل کرد:

(المسد/1-3)

بریده باد دو دست ابولهب و مرگ بر او باد (1) دارایی
 او و آنچه اندوخت سودش نکرد (2) بزودی در آتشی
 پرزبانه درآید (3)

دین خدا پارتی بازی قبول نمیکنند و ابراهیم؛ که فرزند
 آذر بت ساز و بت پرست بود، این نسبت برای او ذمی محسوب
 نمیشود و فرزندی چون ابراهیم؛ برای پدرش هیچ نفعی
 نمیتواند داشته باشد. و همینطور است حال و روز فرزند
 نوح؛ (یام) که از دعوت پدر روی برگرداند و شاعر نیز
 میسراید:

پسر نوح با ب — دان بنشست ...
 خ — اندان نبوتش گم شد
 سگ اصحاب کهف روزی چند ... پی نیکان
 گرفت و مردم شد (گلستان سعدی)
 و مولانا:

¹ - منهاج السنة النبویة ج 7 ص 135 / ابن تیمیه / محقق: د. محمد رشاد سالم / ناشر: مؤسسة قرطبة

² - در هر قبایله بخش و کم و خوب و زشت هست .. مرغی کلاغ لاشخور و دی گری هماست، پروی اعتصامی

پور آن بو جهل شد مومن عیان ... پور آن نوح نبی
از گمرهان (مثنوی معنوی)

و همینطور، قارون که بعضی او را پسر عموی حضرت موسی؛ و
بعضی او را عموی آن حضرت؛ دانسته اند.
ح: شیطان هم خود را برتر از آدم میدانست ولی خداوند
میفرماید:

﴿إِنَّمَا آدَمُ خَلَقَ سَوِيًّا وَإِنَّهُ لَكَبِيرٌ عَلَىٰ أَكْثَرِ الْعَالَمِينَ﴾ (الحجرات: ۱۳)

«ای انسانها! ما شما را از مرد و زنی (آدم
وحواء) آفریدیم و شما را نژادها و قبایل گردانیدیم تا
همدیگر را بشناسید، بیگمان گرامی ترین شما در نزد
خداوند پرهیزگار ترین شماست ، حقا که خداوند دانا
و آگاه است.»

پرهیزگارترین نه خوش اصل و نسب ترین
تتفکرون؟؟ آیا تفکر نمیکنید؟
گویا این سخنان دیکته شده توسط شیطان نژاد پرست است
و با همان طرز فکر نگارش شده، کما اینکه شیطان نیز
میگفت:

﴿إِنَّمَا آدَمُ خَلَقَ سَوِيًّا وَإِنَّهُ لَكَبِيرٌ عَلَىٰ أَكْثَرِ الْعَالَمِينَ﴾ (ص/76)

من از او (آدم) بهترم، مرا از آتش آفریده ای و او را از
گل آفریده ای!!

خ: جناب قزوینی جواب بدهید : سبب عزت دار شدن لقمان
حکیم و یا حضرت بلال چه بود؟؟
ابن عباس گوید: لقمان برده حبشی نژاد بود که پیشه
نجاری داشت¹

سعید بن مسیب: لقمان از سیاهان مصر بود که صاحب لب
های بزرگی بود و خداوند به وی حکمت داد و به مقام
پیامبریش ارجمند نمود²
از لیث چنین نقل است: حکمت لقمان نبوت بود.³ و او از
برده بودنش هم عبا نداشت چنانچه وقتی از او

1_ ابن ابی الدنای در کتاب الملوکی

2_ و در منوره 161/5

3_ مرجع سابق

میپرسیدند: آیا تو برده فلانی نبودی؟ بدون ناراحتی جواب مثبت میداد.
 حال وقت آن است که بپرسیم: آیا لقمان نسب نیکو داشت؟
 و آیا بنی هاشمی ها از لقمان برتر هستند؟
 چه خوش گفته پیامبرص که فرمود: «من بطأ به عمله لم يسرع به نسبه».¹
 کسیکه عملش او را عقب بیندازد، **نسبش نمی تواند او را سبقت دهد.**

و باز هم در یکی از خطبه هایشان میفرمایند: (ای مردم قریش: خداوند تکبر و غرور جاهلیت و افتخار به پدران را از شما دور کرده است، **همه مردم از آدم علیه السلام، و آدم از خاک آفریده شده است**)²
 ولی گویا آن غرور و تکبر جاهلیت به آقای قزوینی سرایت کرده است!!

پیامبر اسلام ص به ابوذر فرمودند: ای ابوذر! بدان که تو بهتر از سرخ رنگ و سیاه رنگ نیستی، مگر اینکه در پرهیز گاری بر او برتری داشته باشی³
 و مشهور است که محمدص خطاب به خانواده و خویشاوندانش اعلان نمود که: «**أن اعملوا لا أغني لكم من الله شيئا**»=به دستورات الله و رسولص عمل کنید که من نمی توانم برای شما در برابر الله کاری بکنم.

البته قزوینی و دوستانش حق دارند چنین ادعاها ی باطلی را علم کنند، چون این بدعتهایشان است که آنها را وادار به گفتن چنین سخنانی کرده است، خداوند میفرماید:
 ﴿لَا تَتَّبِعُوا الْاَعْتَابَ﴾ ﴿٢٤﴾ (آل عمران / 24)
 و بدعت هایشان آنان را در دینشان مغرور کرده است.
 جالب است که سخنان آقای قزوینی بسیار شباهت دارد با سخنان مشرکین مکه که در مورد بعثت پیامبر ص می گفتند:
 خداوند برای عهده دار شدن رسالت خویش کسی را جز این یتیم مسکین نیافت؟! این درست نبود که خدا بزرگان و

¹ - ابن حبان (45/3)، رقم 768. أخرجه أبو داود (317/3)، رقم 3643، والحاكم (165/1)، رقم 299. أخرجه أحمد (252/2)، رقم 7421، ومسلم (2074/4)، رقم 2699، وأبو داود (287/4)، رقم 4946، والترمذی (195/5)، رقم 2945، وابن ماجه (82/1)، رقم 225، وابن حبان (292/2)، رقم 534. به نقل از جامع الاحادیث/رقم 20487 و 24066 و 20013

² - سنن ابو داود ح 5116

³ - مسند امام احمد ج 5 ص 158

1- اولین روایت را از سرخسی نقل کرده که جناب سرخسی برای این روایت سندی ذکر نکرده و احتمالاً منظور او این روایت بوده است:

زن جوانی را که با پیرمردی ازدواج کرده بود و سپس شوهرش را کشته بود، نزد عمر آوردند، حضرت عمرس فرمود: ای مردم از خدا بترسید، هر مردی باید بازنی همسان خودش (هم کفو خودش) ازدواج کند و هر زنی نیز باید با مردی ازدواج کند که همسان او هست.¹

راوی آن: أبو بکر بن عبد الله بن أبي مریم الغسانی الشامی است

«قال حرب إسماعيل: سمعت أحمد بن حنبل، و سئل عن أبي بكر بن أبي مریم، فقال: ضعيف، كان عيسى لا يرضاه. وقال أبو عبید الآجری، عن أبي داود: سمعت أحمد يقول: ليس بشيء.»
قال أبو داود: سرق له حلی، فأنكر عقله. وقال أبو حاتم: سألت يحيى بن معين عن أبي بكر بن أبي مریم، فضغفه. وقال أبو زرعة الرازی: ضعيف، منكر الحديث. وقال أبو حاتم: ضعيف الحديث، طرقة لصوص فأخذوا متاعه فاحتلظ. وقال إبراهيم بن يعقوب الجوزجانی: ليس بالقوی. وقال النسائي، والدارقطني: ضعيف....²

و خنده دار است که چنین باشد!! یعنی حضرت عمرس در آن اوضاع که یک مرد به قتل رسیده به جای اجرای حد و سرزنش قاتل به دفاع از قاتل میپردازد!؟

2- و دومین روایت را از مصنف عبدالرزاق نقل میکنند که از **ابراهیم بن محمد بن طلحه نقل شده**.

این روایت منقطع است چون ابراهیم بن محمد بن طلحه حضرت عمرس را ندیده است.

و محمد ناصر الدین آلبنی مینویسد: لأن جعفر بن عون ثقة من رجال الشيخين إلا أن العلة الأولى لا تزال قائمة وهي الانقطاع فهو ضعيف على كل حال³
جالب است که روایتی با همین الفاظ از قول حضرت محمد ص نیز نقل شده: لا تنكحوا النساء إلا من الاكفاء...

¹ - تاریخ المدینة، ج 2، ص 769، كتر العمال، ج 15، ص 716، ح 42857.

² - تهذیب الكمال المزی ج 33 ص 109 رقم 7241 .. و تهذیب التهذیب ابن حجر ج 12 ص 29

³ - إرواء الغایل فی تخریج أحادیث منار السیاح آلبنی ج 6 ص 266 - المكتب الإسلامی - بیروت

که این روایت نیز موضوع است چون: وفيه مبشر بن عتيك وهو متروك = در آن مبشر بن عتيك (یا بن عبید) وجود دارد که علما او را ترك کرده اند¹ و دارقطني او را دروغگو میدانند. و ابن طاهر نیز در مورد این روایت میگوید: فيه مبشر بن عبید يروي الموضوعات² و ابن جوزي (رحم الله) نیز این روایت را در کتاب الموضوعات آورده و مینویسد: قال أبو أحمد بن عدی: هذا الحديث مع اختلاف ألفاظه في المتن واختلاف إسناده باطل لا يرويه إلا مبشر.³

شبهه: عدم كفايت سني عمر با ام كلثوم:

رعایت تناسب سنی یکی از مسائلی است که باید در ازدواج رعایت شود. و اتفاقاً خود خلیفه دوم با ازدواج پیرمردان با دختران جوان مخالف بوده است. سعید بن منصور در سنن خود می‌نویسد:

زنی جوانی را که با پیرمردی ازدواج کرده بود و سپس شوهرش را کشته بود، نزد عمر آوردند، عمر گفت: ای مردم از خدا بترسید، هر مردی باید بازنی همسان خودش (هم کفو خودش) ازدواج کند و هر زنی نیز باید با مردی ازدواج کند که همسان او هست.

آیا تناسب سنی بین عمر و ام‌کلثوم رعایت شده است؟

بنا به نقل اهل سنت این ازدواج در سال هفده هجری اتفاق افتاده است؛ چنانچه ابن اثیر جزری نیز می‌نویسد: در سال هفدهم عمر با ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب که فرزند فاطمه دختر رسول خدا ص بود ازدواج کرده و در ماه ذی القعدة با او عروسی کرد!

ام‌کلثوم نیز که در واپسین سال زندگی نبی مکرم به دنیا آمده است در زمان خواستگاری عمر هفت یا هشت سال بیشتر نداشته است. چنانچه ابن سعد در طبقات به این حقیقت اشاره کرده و می‌نویسد:

عمر با ام‌کلثوم ازدواج کرد؛ در حالی که هنوز ام‌کلثوم به سن بلوغ نرسیده بود.

¹ - مجمع الزوائد ه 4 ص 317 ح 7446 و حسینی سلایم اسد نیز می‌گوید: اسنادش ضعیف است = مسند ائمه

ی‌علی ج 4 ص 72 ح 2094 - دار المأمون للتراث - دمشق

² - معرفة التذكرة، ابن طاهر مقلسی ح 969 - طبعة مؤسسة الكتب الثقافية

³ - الموضوعات و الكامل فی ضعفاء الرجال، الجرجانی ج 6 ص 418، دار الفکر، بیروت

از طرف دیگر عمر بن الخطاب هنگامی که در سال 23 هـ کشته شد، شصت و سه سال داشته؛ پس در سال 17 هـ، پنجاه و هفت ساله بوده؛ یعنی بین امّ کلثوم و عمر بیش از 50 سال فاصله سنی وجود داشته است. پرسش ما از اهل سنت این است که چه تناسبی بین امّ کلثومك هفت ساله و عمر بن خطابس پنجاه و هفت ساله وجود داشته است؟

هنگامی که ابوبکر و عمر از مادرش حضرت زهرا سلام الله علیها خواستگاری کردند، پیامبر عدم تناسب سنی را دلیل بر رد خواستگاری آنها دانست.

ابن حبان در صحیحش و نسائی در سننش می‌نویسند: عبد الله بن بریده از پدرش نقل می‌کند که ابوبکر و عمر از فاطمه خواستگاری کردند، پیامبر اسلام ص به آنها فرمود: فاطمه خردسال است، سپس علی؛ خواستگاری نمود، پیامبر ص او را به ازدواج علی علیه السلام درآورد. آیا این تناسب سنی، پس از سال‌ها بین کوچکترین فرزند حضرت زهرا و شیخین به وجود آمده بود؟

امیرمؤمنان علیه السلام، چون موافق با این ازدواج نبود، عین همان سخن پیامبر را که در هنگام خواستگاری از حضرت زهرا ك در پاسخ آن دو فرموده بود، بیان کرده و می‌گوید: «امّ کلثوم هنوز خردسال است»

ما از این عالمان سنی می‌پرسیم، چه سنخیت و چه شباهتی بین عمر 57 ساله و امّ کلثوم 7 ساله وجود داشته است؟ چگونه است که طبق روایات اهل سنت، خلیفه دوم رعایت تناسب سنی را برای دیگران ضروری می‌دانند و از ازدواج پیرمردان با دختران جوان جلوگیری می‌کنند؛ اما خود به این قانون پایبند نیست و با دختری که هنوز به سن بلوغ شرعی نرسیده است، ازدواج می‌کند؟

آیا این عمل مصداق این آیه نمی‌شود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَنْكِحُوا آبَاءَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِهِمْ ۚ ذَٰلِكُمْ جُنَاحٌ عَظِيمٌ ۚ وَلَا تَنْكِحُوا أَبْنَاءَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِهِمْ ۚ ذَٰلِكُمْ جُنَاحٌ عَظِيمٌ ۚ وَلَا تَنْكِحُوا إِخْوَانَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِهِمْ ۚ ذَٰلِكُمْ جُنَاحٌ عَظِيمٌ ۚ وَلَا تَنْكِحُوا إِخْوَاتَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِهِمْ ۚ ذَٰلِكُمْ جُنَاحٌ عَظِيمٌ ۚ وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِهِمْ ۚ ذَٰلِكُمْ جُنَاحٌ عَظِيمٌ ۚ وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ إِخْوَانُكُمْ حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِهِمْ ۚ ذَٰلِكُمْ جُنَاحٌ عَظِيمٌ ۚ وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ إِخْوَاتُكُمْ حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِهِمْ ۚ ذَٰلِكُمْ جُنَاحٌ عَظِيمٌ ۚ وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِهِمْ ۚ ذَٰلِكُمْ جُنَاحٌ عَظِيمٌ ۚ وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ إِخْوَانُكُمْ حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِهِمْ ۚ ذَٰلِكُمْ جُنَاحٌ عَظِيمٌ ۚ وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ إِخْوَاتُكُمْ حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِهِمْ ۚ ذَٰلِكُمْ جُنَاحٌ عَظِيمٌ ۚ﴾ (البقره/44)

آیا مردم را به نیکی دعوت می‌کنید؛ اما خودتان را فراموش می‌نمایید؛ با این که شما کتاب (آسمانی) را می‌خوانید! آیا نمی‌اندیشید!؟

جواب:

روایتی را که از سعید بن منصور نقل کرده اند، قبلاً
ضعفش مشخص شد.

گفته اند حضرت عمرس در سال 17 هجری 57 ساله بوده اند
(صحیح) و افزوده: و عمر 50 سال از ام کلثوم بزرگتر
بوده!!! (کذب)

همانطور که قبلاً نیز گفتیم: در مورد تولد ام کلثوم ك
تنها يك قول دقیق نقل شده و آن هم اینکه وي در سال
ششم هجری تولد یافت¹ و چنانکه گفته شد او از زینب ك
بزرگتر بود و زمانی که حضرت عمر س به خواستگاری ام
کلثوم ك رفت وي 11 یا 12 سال داشت.

بعضی از علما گفته اند ام کلثوم ك در اواخر عمر حضرت
رسول ص به دنیا آمد. و آقای قزوینی با این قول گفته
اند که ام کلثوم حتماً در سال 10 یا 11 به دنیا آمده
اند که در سال 17 هجری 6 یا 7 ساله خواهند بود.
میگوییم: این سخن هیچ تناقضی با سخن ام ام ذهبی و ابن
کثیر و دیگران ندارد زیرا..

اصولاً عمر آدمی را میتوان به سه قسمت کلی تقسیم کرد.

1- اوایل عمر و 2- اواسط عمر و 3- اواخر عمر

حضرت رسول اکرم ص 63 سال عمر داشته اند و میتوان
اوایل عمرشان را از سن 1 تا 10 سالگی گفت و اواسط آن
را از 30 تا 40 و اواخر آن را از 55 سالگی تا 63
سالگی. (مثلاً البته)

و حضرت ام کلثوم در سال 6 هجرت به دنیا آمده اند یعنی
زمانی که پیامبر ص 57 سال داشته و در اواخر عمرشان به
سر می بردند.

پس این ادعایی که آقای قزوینی از آن دفاع میکنند سر
خود را زیر برف کردن است.

و اما اینکه حضرت محمد ص چرا دختر خود ا به شیخین نداد.

در نزد اهل سنت مشهور است که حضرت فاطمه ك 5 سال قبل
از بعثت متولد شد.² یعنی در هنگام وفات 28 سال سن

¹ - موسوعة الامام علی بن ابیطالب، ج 1 ص 126؛ اعلام النساء، ص 238؛ سری اعلام النبلاء ج 3 ص 500

² - تارخ الختمی، ج 1، ص 277، و ذخائر العقبی، ص 52 و مقاتل الطالعی، ص 48. مشکل الآثار، طحاوی، ج 1، ص 47...
البته بعضی نیز 12 سال قبل از بعثت (تاریخ الختمی، ج 1، ص 278، و ذخائر العقبی، ص 52). و بعضی 7 سال را نیز ذکر
کرده اند (همان).

داشت و در وقت ازدواج حدود 17 (یا 18) سال سن داشته اند.

و در نزد اهل تشیع مشهور است که فاطمه ك 5 سال بعد! از بعثت به دنیا آمد.¹ یعنی در هنگام وفات 18 سال و در وقت ازدواج حدود 7 سال سن داشته اند! و چون طرف بحث ما اهل تشیع هستند ما نظر آنها را قبول میکنیم که طبق آن، حضرت علی؛ در سن 24 سالگی (یا کمی بالا یا پایین تر) با حضرت فاطمه ك 7 ساله (یا کمی بالا و پایین تر!) ازدواج کرده که اختلاف سنی بین آنها 16 سال بوده است و مهم اینکه فاطمه ك به سن بلوغ نیز نرسیده بوده اند!!

ولي تنها دليل حضرت محمد ص اختلاف سني نبود و اصل دليل ایشان امر خداوند بود.

حال میپرسم: اگر شما اختلاف سنی را دلیل بر این ماجرا میدانید... حضرت علی؛ نیز با امامه بنت ابی العاص (خواهر زاده فاطمه) اختلاف سنی داشت این را چگونه توجیه میکنید؟ آیا این را هم خلاف سنت میدانید؟! گذشته از اینها شخصی بهتر از ابوبکر و عمر چنین ازدواجی کرده اند... یعنی حضرت خیر البشر، محمد ص، زمانی که به خواستگاری عایشه ك رفت... ام المومنین فقط 6 سال داشتند! و حضرت محمد ص حدود 50 سال از عایشه ك بزرگتر بودند... آیا به محمد ص هم خورده میگیرید؟!؟

سنت چیست؟؟ روش و شیوه زندگی محمد ص... وقتی شما میگویید عمرس از سنت تخلف کرد یعنی خلاف عمل رسول الله ص عمل کرد ولي عمرس عین عمل ایشان را مرتکب شدند. به تعبیری ایشان سنت رسول الله ص را زنده کردند و ازدواجی مانند ازدواج ایشان انجام داده اند!

حضرت علی؛ نیز به تبعیت از حضرت صدیق س دختر خودشان را به عمرس دادند همانطور که حضرت ابوبکر ص دختر خود را به ازدواج رسول الله ص در آوردند!

¹ - ابن ابی‌الثلج بغدادی، م (تاریخ‌الائمه، ضمن مجموعه نفی‌سه، ص 6، نشر بصری رت)، کلای؛ معجد بن جریر طبری امامی صاحب کتاب «دلائل الامامة»، ابن شهر آشوب در کتاب «المناقب»، طبرسی در «تاج‌الموالی» (ضمن مجموعه نفی‌سه، ص 97)، و شریخ‌های در «توضیح المقاصد» می‌توان نام برد. البته بعضی از علمای اهل سنت نیز 5 سال بعد از بعثت را ذکر کرده اند.

و دلیل آنحضرت ص در رد کردن حضرت صدیق و فاروق همان بود که قبلاً نقل کردیم:

حضرت ص فرمودند: «إن الله أمرني أن أزوّج فاطمة من علي»¹

«همانا خداوند مرا امر کرد که فاطمه را به ازدواج علی در آورم».

و همچنین کلینی مینویسد: فقال لها رسول الله ص: ما انا زوجتك و لكن الله زوجك من السماء...²

پس رسول خدا ص خطاب به فاطمه س فرمود: من تو را به ازدواج علی؛ در نیاوردم بلکه خدا از آسمان شما را به ازدواج هم در آورد.

شبهه: عدم صلاحیت اخلاقی عمر برای ازدواج با ام کلثوم: خودداری دختر عتبه از ازدواج با عمر به خاطر برخورد تند او:

مطابق نقل بلاذری، طبری، ابن اثیر و ابن کثیر هنگامی که یزید بن ابوسفیان از دنیا رفت، عمر از همسرش ام ابان – دختر عتبه – خواستگاری کرد؛ وی نپذیرفت و علت آن را چنین بیان کرد:
لأنه يدخل عابساً، ويخرج عابساً، يغلق أبوابه، ويقفل خيره.

عمر بن خطاب س عبوس و ترش رو وارد منزل می شود و عبوس و اخمو خارج می گردد؛ در خانه را می بندد. (و اجازه بیرون رفتن به همسرش نمی دهد) و خیرش (رسیدگی به همسرش) اندک است.

جواب:

لازم به ذکر است که ام ابان خواستگارهای زیادی داشته من جمله: حضرت عمر س، حضرت زبیر س، حضرت علی؛ و سیدنا طلحه؛.

حاکم در المستدرک خود با سند صحیح و همچنین ابن عساکر، خواستگاری هر چهار نفر را اینگونه نقل میکنند: موسی بن ابی طلحه گفت که عمر بن الخطاب س از ام ابان دختر عتبه بن ربیع خواستگاری کرد اما ام ابان، ابا ورزید، به وی گفتند که چرا خواستگاریش را نپذیرفتی؟

¹ - ه یثمی در «مجمع الزوائد»، به شماره 15208 می گوید: طبرانی آن را روایت کرده و راویانش ثقه اند.

² - الکافی کلینی ج 5 ص 378 و وسائل الشریعة حر عاملی ج 21 ص 241

گفت: او به دلیرمندی داخل می شود و به دلیرمندی خارج می گردد **امر آخرتش وی را از امر دنیایش ربوده است گویا ربش (خدایش) را به دو چشمش می نگرد.**

سپس زبیر بن العوام س از وی خواستگاری می نماید ، ام ابان از ازدواج با وی امتناع می ورزد وی را از علت این امتناع می پرسند گفت: اشاره ای از وی را در تار هایی که همسرش با آن مو هاش را گره می بندد نمی بیند .
سپس علی س از وی خواستگاری کرد اما وی نپذیرفت گفته شد که چرا؟ (قالت: لیس لزوجه منه إلا قضاء حاجته ، ویقول: کیت وکیت، وکان

وکان) **گفت: همسرش از وی به جز هم بستری چیزی دیگر را نمی**

بیند و چنین وچنان می گوید سپس طلحه از وی خواهان ازدواج می گردد وی می گوید این همانا همسر من است گفتند چرا؟ گفت: من اخلاقی را می شناسم هنگامی که وارد می شود خنده کنان وارد می شود و هنگام خروج تبسم نقش بر لبانش است و اگر چیزی بخواهم می دهد و اگر سکوت نمایم آغاز می نماید و اگر عملی را انجام دهم ممنون می گردد و اگر گناهی کنم می بخشد و هنگامی که آن دو ازدواج نمودند، علی؛ گفت: ای ابا محمد (طلحه) اگر اجازه دهی ، با ام ابان صحبت نمایم ، گفت: با وی سخن بگو، از پرده حجله اش گرفت و گفت : سلامتی باد بر تو ای کسی که نفسش عزیز است، گفت: بر تو سلام ، علی؛ گفت: امیرالمومنین از تو خواستگاری کرد وی را نپذیرفتی ، گفت: این چنین بود ، علی؛ گفت: زبیر پسر عمه رسول الله ص و یکی از دو حواریش از تو خواستگاری کرد اما تو امتناع ورزیدی، گفت: بلی چنین بود، گفت: من با قرابتی که با رسول الله ص دارم از تو خواستگاری کردم و ابا کردی ، گفت: بلی. علی؛ گفت: قسم به الله که زیباترین ما را و انفاق کننده ترین ما را ازدواج نموده ای این چنین عطا می کند)¹

پس دیدید که ام ابان در مورد حضرت علی ؛ چه گفت؟!؟؟
اگر حضرت عمر س خشک است و به دنیا رغبتی ندارد و آنچنان خدایش را عبادت میکند که گویی او را با دو چشم خود می بینند... حضرت علی؛ به گفته ام ابان همسرانش از او به جز هم خوابی چیزی نمی بینند!!!!

¹ - مستدرک حاکم ح 5629؛ تاریخ دمشق ج 25 ص 97 و ج 70 ص 198؛ و کتر العمال ح 36592 و در بعضی کتب نیز به صورت گذرا به این خواستگاریها اشاره شده: الاصابه ج 8 ص 354 رقم 11888 و الاسی عاب ج 4 ص 1924 رقم 4118 و اسد الغابة ج 3 ص 426

شبهه: امتناع دختر ابو بکر از ازدواج با عمر به خاطر اخلاق تند او:

مطابق نقل ابن عبدالبر، امّ کلثوم دختر ابوبکر به خواهرش عایشه گفت:

تو می خواهی من به ازدواج کسی درآیم که تندخویی و سخت گیری او را در زندگی می دانی؟!

سپس افزود: به خدا سوگند اگر مرا به این کار وادار کنی، کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می روم و آنجا (به عنوان اعتراض) فریاد خواهم کشید.

می بینیم که حتی دختر کم سن و سالی همانند امّ کلثوم دختر ابوبکر، با آن که عمر، هم خلیفه مسلمین است و هم با پدرش ابوبکر بسیار دوست و همراه بود؛ ولی حاضر به ازدواج با وی نمی شود.

حال چگونه امکان دارد که امیر مؤمنان علیه السلام این ویژگی اخلاقی عمر را نادیده بگیرد و دختر خردسالش به دست او بسپارد؟

جواب:

در بالا ثابت شد که ماجرای خواستگاری حضرت عمر س از ام کلثوم بنت صدیق س جعلی است و بسیار بعید است که دختر 3 یا 4 ساله چنین حرفهایی بزند!!

و چه راست گفت، پیامبر ص آنجا که فرمود: «إذا لم تستح، فاصنع ما شئت»¹ «هرگاه شرم نکردی، هرچه که بخواهی انجام ده!».

شبهه: عمر همسرش را کتک می زد:

یکی از ویژگی های اخلاقی خلیفه دوم این بود که همواره زنانش را کتک می زد. ابن ماجه قزوینی در سنن خود که یکی از صحاح سته اهل سنت است می نویسد:

از اشعث بن قیس نقل شده است که گفت:

شبى مهمان عمر بودم نیمه های شب دیدم همسرش را کتک می زند؛ برخاستم و او را از کتک زدن همسرش منع کردم . هنگامی که به بسترش برگشت گفت:

ای اشعث! جمله ای از رسول خدا شنیده ام، آن را به خاطرت بسپار (آن جمله این است): کسی حق ندارد از مرد بپرسید که چرا همسرت را کتک می زنی.

شبهه همین روایت در مسند احمد بن حنبل نیز موجود است.

¹ - صحیح بخاری، شرح فتح الباری، کتاب أحادیث الأنبياء، باب بیعنا امرأة ترضع ابنها، حدیث شماره 3483

آیا هیچ عاقلی حاضر می شود دخترش را به کسی بدهد که می داند او دخترش را کتک خواهد زد؟
با این وضعیت اخلاقی عمر، چگونه ممکن است امیرمؤمنان علیه السلام دخترش را به چنین فرد خشن و بد اخلاق بدهد و با تن دادن به این ازدواج اسباب آزار و اذیت روح رسول خدا و حضرت زهرا سلام الله علیهما را فراهم کند؟

جواب:

آلبانی در کتاب صحیح وضعیف سنن ابن ماجه و در زیر همین روایت مینویسد: وضعیف، الإرواء (2034)، الضعیفة (4776) وضعیف الجامع (6218) و همچنین در سنن ابن ماجه که آقای قزوینی آدرس داده اند نیز، محقق نوشته اند: قال الشيخ الألبانی: وضعیف¹ و نیز به مسند امام احمد بن حنبل آدرس داده اند که در آن، از قول محقق این چنین نوشته شده: تعلیق شعیب الأرنؤوط: إسناده وضعیف² و همینطور به کتاب احادیث المختاره مقدسی آدرس داده اند که ایشان نیز نوشته: إسناده وضعیف. برای تفصیل بیشتر مراجعه کنید به کتاب «النافلة فی الأحادیث الضعیفة والباطلة»³

و شاید شیعه بگوید: این روایت در کتاب شما موجود است به ما چه !!! در جواب میگویم: اگر بنا به این است ما میتوانیم از کتب شیعه چنین روایاتی و بدتر از این را استخراج کنیم. مثلاً:
در الامالی شیخ طوسی و ... از قول حضرت فاطمه س خطاب به سیدنا علی؛ آمده:
یا ابن ابي طالب ! اشملت مشیمة الجنین وقعدت حجرة الظنین⁴
« ای فرزند ابو طالب ! خلق خوی انسان در تو نیست ! و اینک متهم و غیر قابل اعتماد هستی ! »
حال مانند شیعه ها نتیجه بگیریم که: حضرت علی؛ تا آن حد فاطمه ك را ناراحت کرده بود که او علی علیه السلام را آدم نمیداند!!!

¹ - سنن ابن ماجه، ج 1، ص 639 ح 1986، باب ضَرْبِ النِّسَاءِ، دار الفکر، بیروت

² - مسند امام احمد ج 1، ص 20 و همینطور در کتاب مختصر کتاب الوتر المقری زی ص 50، مكتبة المنار، الأردن، الزرقاء

³ - النافلة فی الأحادیث الضعیفة والباطلة أبو إسحاق الحوینی، ص 6، دار الصحابة للتراث

⁴ - مستدرک سفینه البحار ج 6 ص 57؛ الامالی طوسی ج 1 ص 683؛ الاحتجاج طبرسی ج 1 ص 145؛ مناقب ابن شهر آشوب ج 2 ص 50؛ بحار الانوار ج 43 ص 148؛ الدر النظمی ابن حاتم عاملی ص 478؛ نعت الأحزان عباس قمی ص 150

و روایت دیگری که آقای کلینی در فروع آورده است که: « حضرت زهراء - سلام الله علیها - از ازدواجش با علی س راضی نبود! چون پدرش داخل خانه گردید دید که گریه میکند فرمود: (ما یبکیک؟ فوالله لو کان فی أهلی خیر منه ما زوجتک، وما أنا زوجتک ولكن الله زوجک) چرا گریه میکنی بخدا قسم اگر در فامیل من بهتر از او کسی را پیدا می کردم او را دامادم می کردم، من ترا به زنی او نداده ام خداوند ترا به زنی او داده است»¹

اربلی: پس از ازدواج که حضرتش ص با بریده نزد حضرت زهراء ك رفتند تا پدرش را دید چشمانش اشك آلود شد حضرت فرمودند: ما یبکیک یا بنیة؟ " قالت: قلة الطعام وكثرة الهم وشدة السقم"² = « دخترم! چرا گریه می کنی؟ فرمود: بدلیل قلت طع ام، و کثرت ناراحتیها و شدت غمها» و در روایت دیگری هست که فرمود: «والله لقد اشتد حزني واشتدت فاقتي و طال سقمی»

«بخدا قسم ناراحتی ام شدت گرفته، تنگدستی ام زیاد شده، و بیماری ام طولانی گردیده است»³ که البته در کذب بودنشان شکی نیست.

شبهه: عدم کفایت دینی عمر با ام کلثوم:

طبق نظر اهل سنت، رعایت کفایت دینی نیز یکی از شرائط ازدواج است.

ابو طالب مکی به نقل از سفیان ثوری می نویسد: ثوری می گفت: هنگامی که مردی خواستگاری کرده و بگوید که این زن چقدر مال دارد، بدانید که او دزد است! و به او دختر ندهید!

همچنین به بدعت گذار و به فاسق و ستمگر، و شارب خمر و رباخوار نباید دختر داد.

اگر کسی چنین کند، دین خویش را نابود کرده و رحم خویش را قطع کرده و سرپرستی دختر خویش را به خوبی انجام

¹ - الکافی ج 5 ص 378؛ وسائل الشریعة ج 21 ص 241 و بحار الأنوار مجلسی ج 43 ص 144

² - کشف الغمة ج 1 ص 148؛ شرح إحقاق الحق مرعشی ج 15 ص 338؛ مختصر تاریخ دمشق ابن منظور ج 5 ص 386 و فضائل الصحابة احمد بن حنبل ج 1304

³ - کشف الغمة الإربلی ج 1 ص 148؛ فضائل أمیر المؤمنین؛ ابن عقده کوفی پاورقی (1) ص 24؛ و مسند امام احمد ج 5 ص 26؛ مجمع الزوائد هیثمی ج 9 ص 101؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ج 42 ص 126؛ فتح الملك، المغربي ص 66 - مکتبة

نداده است؛ زیرا او نیکی به این دختر را ترك کرده است! اینها همتای دختر آزاد مسلمان عفیف نیستند! ابن قدامه مقدسی، برترین فقیه حنابله تصریح می‌کند که «کفائت دینی» در ازدواج شرط است و فاسق نمی‌تواند با عفیفه ازدواج نماید. و سپس به نقل از احمد بن حنبل می‌نویسد که هیچ قومی با بنی هاشم کفو نیستند و نمی‌توانند با آن‌ها ازدواج نمایند: همتا کسی است که دین دار و صاحب رتبه باشد؛ به همین سبب فاسق همتای زن عفیف نیست؛ زیرا شهادت فاسق مردود است...

و از احمد بن حنبل نقل شده است که غیر قریشی، کفو قریشی نیست؛ و غیر بنی هاشمی، کفو بنی هاشمی نیست؛ زیرا رسول خدا ص فرمودند: خداوند من را از کنانه از نسل اسماعیل برگزید؛ و از میان کنانه قریش را برگزید و از میان قریش بنی هاشم را برگزید و از میان بنی هاشم من را برگزید.

روایت مورد استدلال ابن قدامه را مسلم نیشابوری در صحیحش از «وَأَثَلَةَ بِنِ الْأَسْقَعِ» از رسول خدا ص، نقل کرده است.

جواب:

خب که چه؟ اجماع اهل سنت بر این است که برترین انسانها بعد از پیامبران ابوبکر و عمر هستند. در مورد بنی هاشم و غیر بنی هاشم نیز قبلاً سخن رفت.

ترمذی از ابی سعید خدری اینگونه نقل میکند:

أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص «إِنَّ أَهْلَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى لَيَرَاهُمْ مَنْ تَحْتَهُمْ كَمَا تَرَوْنَ النَّجْمَ الطَّالِعَ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ وَإِنْ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ مِنْهُمْ وَأَنْعَمًا».¹

«از ابی سعید (الخدری) س روایت شده که رسول الله ص گفت: اهل درجات العلی را اشخاصی که تحتشان هستند مثل نجم طالع در افق سماء رؤیت می‌کنند و ابا بکر و عمر ب از آنه (یعنی از اهل درجات العلی) هستند و افضلند».

اهل درجات العلی یعنی اشخاصی که دارای درجه و مرتبه علیا و بزرگ هستند و به قولی بلندمرتبه می‌باشند.

رسول الله ص بیان می‌کند که تفاوت درجه این افراد با افراد معمولی به مقدار فاصله نجم تا سطح ارض است یا به قول عامیانه تفاوت آنها از آسمان تا زمین است. رسول

¹ - سنن الترمذی (باب مناقب ابوبکر صدیق) ج 5 ص 268 .. - بیروت - لبنان

اللَّهِ صَ مِی گوید که : در بین اهل درجات العلی نیز ابوبکر و عمر ب دارای درجه ای علیا هستند .
و ابن ماجه نیز نقل میکند که :
«عَلِيًّا يَقُولُ: خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص، أَبُو بَكْرٍ وَخَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ عُمَرُ».¹
«از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده که گفت :
بهترین مردم بعد از رسول الله ص، ابوبکر است و بهترین
مردم بعد از ابی بکر، عمر» .
و در کتب اهل تشیع نیز بسیار مانند آن موجود است که
مجال نقل آنها نیست .

**شبهه : امیر مؤمنان ؛ ، خلیفه دوم را فاجر ، ستمگر ،
دروغگو ، خیانتکار و ... می داند**

طبق سخن ابن قدامه ، خلیفه دوم به هیچ وجه نمی تواند با
دختر امیر مؤمنان علیه السلام ازدواج کند ؛ چرا که نه از
بنی هاشم است و از نظر دینی شباهتی با ام کلثوم دارد .
این که از بنی هاشم نیست ، جای پرسش ندارد ؛ اما دلیل
این که از نظر دینی نیز با ام کلثوم همشأن نیست ،
روایات صحیح السندی در کتاب های اهل سنت آن را به
اثبات می رساند ؛ هرچند که ممکن است با وجود صحت سند ،
این مطالب را قبول نداشته باشند ؛ اما این روایات در
صحیح ترین کتاب های آن ها با سند صحیح نقل شده است و
این اهل سنت هستن د که باید جوابگویی این مطالب باشند .
روایت اول (ظالم فاجر) :

عبد الرزاق صنعانی با سند صحیح از خود خلیفه دوم نقل
کرده که خطاب به عباس و امیر مؤمنان علیه السلام گفت
که شما مرا فاجر می دانید :
صنعانی : من بعد از ابوبکر دو سال حکومت کردم و روش
رسول ص و ابوبکر را ادامه دادم ؛ اما شما دو نفر مرا
ستمگر و فاجر می دانستید .

روایت دوم (كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا) :

مسلم نیشابوری نیز به نقل از عمر بن الخطاب در صحیحش
می نویسد که وی خطاب به امام علی علیه السلام و عمویش
عباس گفت :

پس از مرگ ابوبکر ، من جانشین پیامبر و ابوبکر شدم ، شما
دو نفر مرا خائن ، دروغگو حلیه گر و گناهکار خواندید .
این اعتقاد واقعی امیر مؤمنان علیه السلام نسبت به
خلیفه اول و دوم بوده است ؛ زیرا امیر مؤمنان علیه

¹ - سنن ابن ماجه ، لأبي عبد الله محمد بن یزید الریعی ، کتاب فضائل أصحاب رسول الله ص ، باب فَضْلُ عُمَرَ

السلام گفتار خلیفه را انکار نکرد، هم چنین تعدادی از اصحاب بزرگ که حضور داشتند همانند : عثمان بن عفان، عبد الرحمن بن عوف، زبیر بن عوام، سعد بن ابی وقاص و... این قضیه را انکار نکردند؛ بویژه این که این سخن او آخر خلافت عمر بن خطاب انجام گرفته است و دلالت می کند که حضرت تا آن زمان بر این عقیده پایبند بوده است.

حال آیا امکان دارد که شخص عاقل دختر نازنینش را به فردی دروغگو، خائن، حيله گر و گناهکار بدهد؟ طبق روایتی که بخاری در صحیح ترین کتاب اهل سنت پس از قرآن، نقل کرده است، منافق چهار خصلت دارد : دروغگو، خائن، فریبکار و فاجر است. و طبق دو روایتی که از کتاب های اهل سنت گذشت، تمام این چهار خصلت در خلیفه دوم بوده و امیرمؤمنان علیه السلام آن ها را تأیید کرده است:

بخاری: از پیامبر ص روایت شده است که فرمود : علامت منافق سه چیز است؛ هنگامی که سخن بگوید، دروغ می گوید؛ و هنگامی که وعده بدهد، خلف وعده می کند؛ و هنگامی که به او اطمینان شود، خیانت می کند!

از رسول خدا ص روایت شده است که فرمودند چهار علامت است که اگر در کسی باشد او منافق خالص است ! و اگر کسی یکی از آن ها را داشته باشد، در او یکی از علامت های نفاق است مگر آنکه این خصوصیت را ترك کند؛ هنگامی که به او اطمینان می شود خیانت می کند؛ و هنگامی که سخن بگوید، دروغ می گوید؛ و هنگامی که پیمان ببندد، حيله می کند؛ و هنگامی که دشمنی کند، مرتکب فجور می شود!

پس طبق روایاتی که در کتاب های اهل سنت با سند صحیح نقل شده است، خلیفه دوم این ویژگی ها را داشته است؛ بنابراین از آن ها می پرسیم که آیا منافق می تواند همشأن دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد؟ طبق این روایات که اهل سنت آن را نقل کرده اند، خلیفه دوم همشأن ام کلثوم نیست و نمی تواند با او ازدواج کند.

جواب¹

قبل از جواب، بیایید روایت را بصورت کامل ببینیم :

¹ - جواب برگرفته از سایت اسلام تکس با کمی اضافه

مالک بن اوسس روایت می کند که عمر بن خطاب س کسی را به دنبالم فرستاد که بیا! پس آمدم در حالیکه در وسط روز، او را در خانه اش یافتم که بر تختش، بر روی حصیری از برگ خرما، نشسته بود و بر بالش چرمی تکیه داده بود. پس بمن گفت ای مالک! بعضی از اهل قبيله تو را، فقر به پیش من کشاند و برایشان مقداری طعام اختصاص دادم، بگیر و بینشان تقسیم کن. گفتم اگر کسی دیگر غیر از من را مامور این کار می کردید، گفت ای مالک بگیرش! پس در این اثناء برقاً آمد و گفت: ای امیر المؤمنین آیا به عثمان و عبدالرحمن بن عوف و زبیر و سعد ش اجازه دخول می دهید؟ فرمود: بله پس آنها داخل شدند، بعد باز آمد که آیا به عباس و علی ش اجازه دخول می دهید؟ گفت بله بیایید. و آن دو داخل شدند و عباس (عموی حضری علی ش) فوراً گفت: ای امیر المؤمنین بین من و این دروغگو، گناهکار، پیمان شکن، و خائن قضاوت کن (منظورش علی بود!) و بر سر مساله فدک با هم نزاع داشتند) حاضرین در مجلس گفتند: بسیار خوب ای امیر المؤمنین بین آنها قضاوت کن و به آنها رحم کن!

عمرس به حاضرین گفت: قسم میدهم شما را به خدایی که با اجازه او آسمانها و زمین پا برجاست. آیا اطلاع دارید که رسول الله ص فرمود: (ما انبیاء از خودمان ارث باقی نمیگذاریم و چیزی که از ما ماند جزء صدقات است)؟ گفتند: بله.

پس رو به عباس و علی کرد و گفت: قسم میدهم شما را به خدایی که با اجازه او آسمانها و زمین پا برجاست. آیا اطلاع دارید که رسول الله ص فرمود: (ما انبیاء از خودمان ارث باقی نمیگذاریم و چیزی که از ما ماند جزء صدقات است)؟ آندو گفتند: بله.

پس عمرس گفت: الله عزوجل به پیام برش، ویژگی هایی داد که به احدی غیر از او نداد و الله فرمود: ﴿لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَخْتَفُونَ مِنْهُ إِلَّا أَنْ يُعْلِنَهُمْ إِنَّهُ بِغَيْبَاتِهِمْ لَخَبِيرٌ﴾ (الحشر/7) = آنچه را خداوند از اهل این آبادیها به رسولش بازگرداند، آن مال خدا و رسول است.

راوی می گوید یادم نمی آید که آیا آیه ما قبلش را نیز تلاوت کرد یا نه.

عمرس در ادامه گفت: پس رسول الله ص بین شما مال بنی نضیر را تقسیم کرد قسم به الله که کسی را بر شما در این مال

مقدم نمی دانم و تا وقتی که این مال هست آنرا از شما نمی گیرم و رسول الله ص از آن خرج یکسال را بر میداشت و باقی را به بیت المال میداد.

پس عمرس گفت: آیا این را میدانید؟ گفتند بله.
پس عمرس گفت: وقتی رسول الله ص وفات کرد ابوبکرس گفت: من مسئول کارهای رسول الله ص هستم، پس شما دو نفر (علی و عباس) آمده اید تا میراث پسر برادرت (رسول الله ص) و (تو ای علی) میراث زنت را از پدرش، طلب کنید، پس ابوبکرس از پیامبر ص نقل کرده که پیامبر ص فرمود: ما انبیاء از خودمان ارث باقی نمیگذاریم جز صدقه.

پس شما دو نفر (علی و عباس) نظرتان این بود که ابوبکر دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن بود، و خدا می داند که او راست گفت، و تابع حق بود، پس چون ابوبکرس فوت کرد من ولی رسول الله ص و ولی ابوبکرس هستم، اما نظر شما در مورد من بود که من دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن هستم ولی خدا میداند که من راست میگفتم و درستکار و راشد و تابع حق بودم.

تا تو ای عباس! با این علی آمدی و همه شما یک رای داشتید و گفتید مسئولیت و اراده مال فدک را به ما بده و گفتیم اگر بخواهید به شما میدهم. اما به یک شرط! به شرط اینکه همانطور در آن دخل و تصرف کنید که رسول الله ص میکرد و با این شرط مال را از من گرفتید آیا اینطور نیست؟

عباس و علی گفتند بله!

عمر گفت پس حالا آمدید بین شما دو نفر داوری کن من نه والله به غیر از این شرط تا روز قیامت بین شما قضاوت نمی کنم اگر شما از اداره فدک عاجز هستید پس آنرا به من برگردانید!»!

حالا ای مسلمانان!

آیا دیدید کار شیعه را که اول داستان را بریده و آخرش را هم بریده تا بحث علمی کند؟!؟!!

حالا بیاییم و شرح این روایت را ببینیم!

حضرت عمرس از دعوی عباس و علی ب و از روش آن دو درباره مسئله فدک و از رفتار عباس و علی ب عصبانی

شدند و انسان در حالت غضب حرفهای میزند و کارهایی می کند که در حالت عادی نه می گوید و نه می کند!
حضرت موسی؛ در حالت غضب، کلام الله را بر زمین کوبید و مو و ریش یک پیغمبر دیگر را به ناحق کشید و او را به زمین زد حالا بیاییم از این کوه بسازیم؟!
آری شیعه همیشه همگونه عمل می کند و خجالت هم نمی کشد. حضرت عمرس عین حرفهای عباس را که خطاب به علی س گفته بود، تکرار کرد که نوعی کنایه است که شما از اول درباره این مال، از این حرفها میزدید! در مورد من و ابوبکر هم می گفتید! عصبانیت عمرس از این بود که حالا که فدک را به شما دادم چرا دعواتان پایان نمی یابد؟!!

توجه کنید که عباس و علی ب این الفاظ به عمر نگفتند! بلکه حرف های عم را در مجموع تایید کردند یعنی قبول کردند که نظر عمرس از اول هم درباره فدک درست بود. این به این میماند که من دوستی را نصیحت کنم که این ماشین را نخور و او بخرد بعدش به پیش من بیاید و شکایت کند که ماشین این و آن عیب را دارد و من به او بگویم تو از اول مرا خر و دروغگو تصور میکردی؟ و نصیحت مرا قبول نکردی!

و شیعه که نباید از این حرف اثبات کند که دوستم مرا خر و دروغگو میدانند او که نگفته این زبان محاروه است، اما شیعه برای کوبیدن صحابه ش هیچ فرصتی را از دست نمی دهد!
این اصطلاحات زبان است.

اما اگر یک یار پیامبر ص، به فارسی بگوید: پیام لعزید و زمین خوردم.
شیعه از لغزیدن نتیجه می گیرد که گناه کرد!!! و از زمین خوردن نتیجه می گیرد که این یار پیامبر آدمیزاد نیست عوض آنکه میوه و غذا بخورد زمین را میخورد!!!
شیعه اگر خجالت می کشید هرگز این ایراد های بنی اسرائیلی را مطرح نمی کرد.
و انگهی اگر واقعاً آنها عمر را دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن میدانستند پس چرا برای قضاوت، به پیش او آمدند؟ مگر نه اینکه قاضی باید عادل و عالم و قادر و صادق و مورد قبول دو طرف (در اینجا حضرت علی و عباس) باشد؟

پس پیامبرص بر چشمانش دست کشید و آنها را دید و سپس فرمود: به راستی که تو صدیق هستی» 1.

میبینیم که هم محمدص و هم حضرت علیس و هم امام صادق؛ و امام باقر؛، هر چهار نفر او را صدیق میدانستند !! چگونه ممکن است کسی بر خلاف سخن رسول الله ص ابوبکر صدیق را کذاب بداند؟؟!

و اگر بگویید: حضرت علیس ابوبکر و عمر ب را به خاطر فدک دروغگو میپنداشت ... خود روایت شما را رسوا میکند...

آنجا که آمده: آیا میدانید که رسول الله ص فرمود انبیاء ارث نمی گذارند²؟؟ گفتند: بله.....ومن بین شما مانند عمل رسول الله ص عمل می کنم آیا اینطور نیست؟ گفتند بلی...

چرا سیدنا علیس او را تصدیق کرد؟؟ آیا عمل رسول خدا ص بر اساس دروغ بود؟؟

اگر علیس در ابوبکر س این صفات را می بینید مشخص میشود که علی معصوم نیست (که به حق هم نیست) و خطا می کند، زیرا ابوبکر س در مقابل طلب فاطمه ك؛ به حدیث صحیح استناد می کند که خیل عظیمی از اصحاب روایتش کردند و در همین حدیث هم حضرت علی و عباس آن روایت را تایید میکنند، پس دروغگو خواندن حضرت ابوبکر س آن هم در صورتی که خود آنها گواهی به صحت ادعایش میدهند

¹ - البرهان، بحران، ج2، ص125.

² - این روایت (ما ترکناه صدقه) در کتب شیعه هم ذکر شده، در کتاب کافی از امام باقر؛ روایت شده است: قال رسول الله ص: فضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سائر النجوم لیلة البدر، و إن العلماء ورثة الأنبیاء لم یورثوا دینارا و لا درهما، ولكن أورثوا العلم، فمن أخذ منه أخذ بحظ وافر. «رسول خدا ص فرمود: برتری عالم به عابد، همچون برتری ماه بر سایر ستاره های شب بدر است، و همانا علماء، وارثان پیامبران هستند و پیامبران هرگز نه دیناری و نه درهمی از خود به ارث نمی گذارند، بلکه علم را بر جای می گذارند. پس هر کس از آن گرفت، استفاده فراوان برده است / اصول کافی، کلینی، ج1، ص34، کتاب فضل العلم، باب ثواب العالم المتعلم..». و از امام صادق؛ روایت شده: «إن العلماء ورثة الأنبیاء، و ذاك أن الأنبیاء لم یورثوا دینارا و لا درهما، و إنما أورثوا أحادیث من أحادیثهم». «همانا علماء، وارثان پیامبران هستند و اینکه آنها، هرگز درهم و دینار را بر جای نمی گذارند، بلکه احادیثی از احادیث خود را به ارث وامی گذارند..» کافی ج1، ص32، باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء. و خبثی در مورد این حدیث می گوید: (الحدیث صحیح) و حی ابو علی بن ابراهیم (ابراهیم بن هاشم) فهو من كبار الثقات نقل الحدیث / الحکومه الإسلامیه للإمام الخمی ص (93). پس اگر حضرت ابوبکر س نسبت به روایت ما ترکناه صدقه دروغ گفته باشد. امام باقر و امام صادق؛ هم دروغگو هستند (نعوذ بالله!).

نوعی سر در گمی است که از صاحت پاک آن حضرت س به دور است.

ضمناً: چرا حرفهای عباس در مورد علی ب را نمی بیند و لی در همان حدیث حرفهای سوا لی عمر س برعلیه خودش را می بیند؟! یا تمام حدیث را قبول کنید یا ما را به حال خود مان بگذارید!

امیدارم این شبهه را دیگر مطرح نکنید و عرض خود نبرید و زحمت ما روا مدارید!

شبهه: شراب خواری خلیفه، دلیل بر عدم کفایت:

طبق نظر عالمان اهل سنت، دادن دختر به کسی که شراب خمر است جایز نیست شراب خمر نمی تواند با دختر مسلمان کفو باشد و کسی که این کار را انجام دهد، در حقیقت قطع رحم کرده است.

عبد الرزاق صنعانی که استاد بخاری محسوب می شود در المصنف می نویسد:

عمر بن خطاب در سفر همراه مردی روزه دار بود؛ موقع افطار، مرد از مشك عمر که در آن شراب بود و شتر آن را تکان داده بود نوشید و مست شد! عمر او را حد زد! آن مرد گفت: من از مشك تو نوشیدم!

عمر در پاسخ گفت: من تو را به خاطر مست شدن حد زدم! ابن عبد ربه در عقد الفرید می نویسد:

شعبی گفته است که بیابانگردی، از مشك عمر نوشید و مست شد؛ و عمر او را حد زد؛ و حد زدن او به خاطر مست شدن بود و نه به خاطر نوشیدن شراب!

حال پرسش ما از برادران اهل سنت این است اگر خلیفه دوم شراب خمر نبوده، شراب در مشك او چه می کرده است؟ احتمالاً چون این شخص مشك خلیفه را خالی کرده، بر او حد جاری شده است.

همان طور که ملاحظه کردید، ما این روایات را از منابع اهل سنت نقل کردیم نه از منابع شیعه؛ لذا این اهل سنت هستند که باید پاسخگوی این مسائل باشند.

جواب:

قبل از سخن در مورد این روایت باید گفت: این ماجرا از دو طریق نقل شده.

و اما نبیذ: از روایات صحیح ثابت است که خوردن نبیذ نه تنها حرام و مکروه نیست بلکه شربتی است که خود پیامبرص از آن نوشیده اند و همینطور دیگر صحابه ش از جمله ابن عباس. و ابن مسعود ن یز آن را حلال دانسته است.

اما در این حلت اختلافاتی وجود دارد و قول اجماع آن است که خوردن نبیذ حرام نیست ولی اگر این خوردن به حدی باشد که باعث مست شدن باشد، آن وقت حد بر آن شخص جاری میشود، همانطور که استفاده تریاک به اندازه نیاز دارویی¹ چون ضرری ندارد، اشکالی ندارد ولی اگر استفاده از آن به اندازه ای باشد که موجب زیانهای بر بدن گردد حرام و گناه است. ولی در مورد خمر اینگونه نیست و ذره ای از آن حرام و مستوجب حد است، حتی اگر ذره ای از آن را با چیزی خلط کنند نیز حرام است. این ادعای ما شبیه سخن عالم شیعی، «شیخ محمد حسن نجفی» است که در جواهر الکلام² میگوید:

(به اختصار) در خمر کم و زیادش فرق نمی‌کند اگر یک جرعه از خمر هم بنوشد حد می‌خورد اما در نبیذ این جور نیست باید سکر آور باشد به قدری بخورد که مست بشود تا حد واجب شود و ما دیروز عبارت مرحوم صدوق را که قائل به تفصیل بود مطرح کردیم. و روایتی نیز به این شکل نزد اهل تشیع موجود است: صحیح‌ه‌ی ابی‌الصباح کنانی³ عن ابی‌عبدالله؛ «از امام سوال کردم چه نظر می‌دهی، اگر شارب نبیذ را دستگیرش کردند اما با خوردن نبیذ مست نشده بود. حکم چیست؟ (أجلد قال لا) امام فرمود نه حد نمی‌خورد».

و دکتر سید سابق در کتاب فقه السنة خود به نقل از بدایة‌المجتهد ابن رشد اینگونه مینویسد:

و اتفاق کرده‌اند بر اینکه «نبیذ» خوردن مادامی که شدت طرب و مستی «خمر» در آن پدید نیاید حلال است چه پیامبرص فرموده است: «فانتبذوا» و کل مسکر حرام [از نبیذ استفاده کنید ولی هر چیزی که مست کننده باشد حرام است].

¹ - مانند داروی استامی‌نوفن کدئین که بسیاری از رایج و مشهور است. و همین‌طور فنتانیل که نوعی مسکن است!

² - جواهر الکلام، شریخ محمد حسن نجفی، جلد 41 ص 450 به بعد. انتشارات اسلامی تهران

³ - وسائل الشریعه الحر العاملی، ج 28، ص 224، باب 4 از ابواب حد مسکر، ح 4

و ثابت شده است که پیامبرص میساخت و آب میوه می‌گرفت و در روزهای دوم و سوم آن را می‌ریخت. و درباره دو مسئله با هم اختلاف کرده‌اند، یکی درباره ظروفي که در آنها «نبیذ» ساخته می‌شود و بعمل می‌آید. و دوم درباره ساختن «نبیذ» از دو چیزمانند د و نوع خرماي «بسر» و «رطب» و «خرما» و «مویز»¹ بعد از این دو قول از دو عالم از دو فرقه، به جواب حضرت عمر توجه کنید که در جواب جبهه گيري مرد عرب میگوید: من تو را به خاطر مست شدن حد زدم. (نه به خاطر نبیذ خوردن)

پس اگر نبیذ حرام بود آن اعرابي جبهه نمی‌گرفت و حضرت عمر چنین استدلال نمی‌کرد.

ضمناً اگر نبیذ حکم خمر را داشت پس باید کسی که از آن استفاده کند فاسق محسوب شود و سخنانش را ترک گفت ولي می‌بنیم که یکی از بزرگترین راویان اهل تشیع نبیذ مینوشیده ولي نه تنها جرح نشده بلکه بر سر او هزاران مدحها می‌نهند.

این راوي که ابو حمزه ثمالی، ثابت بن دینار باشد. در کتب رجال اهل تشیع از او به عنوان اجلای اصحاب امامیه یاد شده. او کسی است که صدوق گواهی به عدالت او داده و نجاشی او را از بهترین اصحاب امامیه میدانند و از امام رضا؛ روایت می‌کنند که او گفت: أبو حمزة الثمالي في زمانه كلقمان في زمانه = ابو حمزه ثمالی در زمانش مانند "لقمان" در زمان خودش است!!! و همینطور از امام صادق؛ نقل می‌کنند که گفت: أبو حمزة في زمانه، مثل سلمان في زمانه = ابو حمزه در زمانش مانند سلمان فارسی در زمان خودش است! و اما همین شخصی که شخصیتی همچون زراره و هشام در نزد اهل تشیع است نبیذ مینوشیده و استفاده می‌کرده است!!! حال می‌پرسیم اگر شما نبیذ را همچون خمر میدانید پس باید ابو حمزه به علت فسق، جرح میشد و نه این همه مدح!!! چرا در سخن خود صادق نیستید؟؟

شیخ طوسی در مورد نبیذ می‌گوید:

¹ - بسر: غوره خرما / رطب: خرماي تازه / تمر: خرما / مویز: انگور خشك شده

«ولا بأس بشرب النبيذ غير المسكر، وهو أن ينقع التمر أو الزبيب ثم يشربه وهو حلو قبل أن يتغير»¹ و اما روایاتی که حلال بودن نبیذ را می‌رساند: احمد از بکر بن عبدالله روایت نموده، که اعرابی به ابن عباس بگفت: چرا آل معاویه شربت آب و عسل می دهند، و آل فلان شیر می دهند، و شما شربت نبیذ می دهید؟ آیا این بر اثر بخل تان است، یا نیازمندی دارید؟ ابن عباس پاسخ داد: نه ما بخیل هستیم و نه هم نیازمندی داریم، ولی پیامبر خدا ص روزی که اسامه بن زید نیز در عقبش سوار بود، آمد و نوشیدنی خواست و ما از این - یعنی شربت نبیذ - به او دادیم، و او از آن نوشید و گفت: «خوب کردید، اینطور بسازید!»²

از جعفر بن تمام روایت است، که گفت: مردی نزد ابن عباس آمد و گفت: درباره این آب کشمش که برای مردم می دهید چه فکر می کنی؟ آیا این سنتی است، که از آن پیروی می کنید، یا اینکه این را از شیر و عسل بر خود آسانتر (ارزانتر) می بینید؟ ابن عباس گفت: پیامبر خدا ص نزد عباس در حالی آمد که وی به مردم نوشیدنی می داد، و گفت: «به من نوشیدنی بده، آن گاه عباس س کاسه های بزرگی از نبیذ را خواست، و کاسه ای از آن ها را برای رسول خدا ص داد و او نوشید، و گفت: «خوب کردید، اینطور بسازید!» ابن عباس می گوید: بنابراین خوشم نمی آید که این شربت نبیذ برایم به شربت عسل و شیر تبدیل شود، البته به خاطر قول رسول خدا ص، «خوب کردید اینطور بسازید».³

در تفسیر عیاشی (از تفاسیر شیعه) از ابی الصباح از امام صادق؛ نقل شده که فرمود: من از آن جناب از "نبیذ" و "خمر" پرسیدم که آیا هر دو به يك منزلت و هر دو حرامند؟ فرمود: نه، نبیذ به منزله خمر نیست، زیرا خدای تعالی خمر را حرام کرده چه باشد و چه زیاد، کما اینکه میته و خون و گوشت خوک کم و زیادش را حرام نموده، و رسول الله ص از هر مشروبی مسکرس را تحریم

¹ - النهایة طوسی ص 592 / ناشر: انتشارات قدس محمدی - قم

² - ابن کثیر با دو سند صحیح آن را روایت کرده است / بدایة والنهایة ج 5 ص 211

³ - طبقات ابن سعد ج 4 ص 25 - 26 البته در این روایت ضعف مشاهده می شود.

کرده، و البته هر چه را که رسول الله ص تحریم کند خدا تحریم کرده است.¹

پس همانطور که خواندیم خمر کم و زیادش حرام است ولی نبیذ تا به مستی نرسد مشکلی ندارد. و مجلسی نیز در قسمتی از روایتی اینگونه مینویسد: منافقی که در مجلس حضور داشت، به امام رضا علیه السلام گفت: بعضی از شیعیان و دوستان شما نبیذ می نوشند؟! حضرت فرمود: بعضی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله نیز چنین بودند.²

نتیجه: صحت این روایت در هاله ای از ابهام است و در صورت صحت نیز باید گفت، ثابت نیست که حضرت عمر از آن نبیذ برای نوشیدن استفاده کرده آن هم در صورتی که محمد ص آن را حرام ندانسته بلکه از آن نوشیده است. پس از این روایت فقط و فقط کینه توزی اهل رفض مشهود است و لا غیر.

ضمناً: ما نیز میتوانیم جوابی شبیه به جواب آقای قزوینی به ایشان بدهیم، اینگونه که بگوییم: اگر حضرت عمر س شارب خمر بود به هیچ وجه ممکن نبود، حضرت علی؛ دخترش رابه او بدهد، پس شکی نیست که آن حضرت س خلاف سنت و سیرت عمل نکرده اند و به همین دلیل نیز حضرت علی؛ راضی به این وصلت شده اند.

شبهه: بدعتگذار با دختر عقیفه، کفو نیست

طبق نظر عالمان اهل سنت، بدعتگذار در دین، با دختر مسلمان و عقیفه، کفو نیست و نمی تواند با او ازدواج کند.

از طرف دیگر، بدعتهای خلیفه دوم در کتابهای اهل سنت و حتی در صحیح بخاری و مسلم که از صحیحترین کتابهای اهل سنت پس از قرآن هستند، به صورت گسترده نقل شده است.

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح خود می نویسد: از عبد الرحمن بن عبد القاری روایت شده است که گفت: همراه با عمر در شبی از شبهای ماه رمضان به مسجد رفتیم و مردم را دیدیم که به صورت پراکنده و گروهی به

¹- تفسیر عیاشی ج 1 ص 340 ح 184. به نقل از تفسیر المیزان

²- بحارالانوار ج 27، ح 12

صورت فرادا و گروهی به صورت جماعت نماز مستحبی می خوانند!

عمر گفت: به نظر من باید اگر همه را پشت سر يك امام جمع کنیم شایسته است! سپس همه را پشت سر ابی بن کعب آورد تا جماعت نماز بخوانند.

شبى دیگر با او به مسجد رفتیم؛ مردم همگی پشت سر يك نفر نماز می خواندند.

عمر گفت این کار خوب بدعتی است! و عبادت در آخر شب، بهتر از این است که اول شب عبادت کرده و آخر شب بخوابند.

بدعت‌های که خلیفه دوم در اسلام بنیان گذار آن بوده، بیش از آن است که در این مختصر بگنجد، طالبین می‌توانند به کتاب النص والإجتهد مراجعه کنند. مرحوم شرف الدین در این کتاب موارد متعددی از بدعت‌های خلفا را از منابع اهل سنت نقل کرده است.

جواب:

سالهای سال است که بزرگانی چون ابن تیمیه و امام ذهبی و... به این شبهه زنگ زده شیعیان جواب گفته اند ولی به روی مبارک نیاورده و باز هم طوطی وار آن را مطرح میکنند.

مختصر جوابی که در مورد تراویح میتوان عرضه کرد این است که:

1- خود حضرت رسول اکرم ص اولین شخصی بوده اند که نماز تراویح را خوانده¹ و کار کسانی را که اینچنین کرده اند تایید کرده است.

امام بخاری (رحم الله) در صحیح خودشان حدیث 2012 از ام المومنین عایشه نقل میکند که فرمودند:

رسول خدا ص یک بار در نیمه های شب (رمضان) از خانه بیرون شد و در مسجد شروع به خواندن نماز کرد. گروهی از مردم به ایشان اقتدا کردند و با یکدیگر در این مورد سخن گفتند و شب بعد عده زیادی جمع شدند و پشت سر آن

حضرت ص نماز خواندند. و در شب سوم جمعیت زیاد تری جمع شدند و در شب چهارم کار بجایی رسید که نمازگزاران داخل مسجد جا نمی شدند ولی رسول خدا ص به مسجد نرفت تا این که وقت نماز فجر رسید. و بعد از نماز رو به مردم کرد و

¹ - المغزی ابن قدامه، ج 2 ص 166.

گفت: من از این که شما جمع شده بودید بی خبر نبودم ولی بیم آن می رفت که این نماز بر شما فرض گردد و آن گاه نتوانید از عهده ی آن بر آیید. عائشه ك می گوید: بعد از آن تا روزی که رسول خدا چشم از جهان فرو بست قضیه به همین منوال بود. (یعنی نماز تراویح، با جماعت خوانده می شد و حکمش نسخ نشده بود).

و همچنین ابوذر رس روایت کرده است که رسول خدا ص سه شب از شبهای ليله القدر در ماه رمضان نماز نوافل را با ما با جماعت خوانده است¹ و همچنین پیامبر ص با ابن عباس نماز تهجد را با جماعت خوانده است.²

و ابوعلی از جابر بن عبدالله ب روایت نموده، که گفت: ابن بی کعبس نزد رسول خدا ص آمد و گفت: ای رسول خدا، امشب چیزی انجام دادم - البته در رمضان - پرسید: «آن چیست ای اب ی؟» گفت: زنانی در منزل گفتند: نمی توانیم قرآن بخوانیم، بنابراین پشت سر تو نماز می گزاریم، افزود: بنابراین برای شان هشت رکعت نماز خواندم و وتر هم به جای آوردم، پیامبر ص بدان رضایت نشان داد و چیزی نگفت.³

پس ثابت شد که حضرت رسول ص نماز تراویح را به جا آورده اند و همینطور بر عمل ابن ابی کعب س خورده نگرفته و نسبت به آن رضایت نشان دادند.

2- حضرت علی؛ جدای از اینکه پشت سر آنها نماز تراویح را ادا میکردند، به همین شکل در مدت خلافت خودشان به آن پایبند بودند و آن را بر پا میداشتند و از اسماعیل بن زیاد روایت است که گفت:

وقتی علی بن ابی طالب س در ماه رمضان بر مساجد عبور می کرد که در آنها چراغ روشن می شد می فرمود: الله سبحانه

¹ - ابوداود حدیث 1375 باب قهام شهر رمضان، ص 214 و الترمذی، حدیث 806، باب ماجاء فی قهام شهر رمضان و قال هذا حدیث حسن، ص 197 و نسائی حدیث 1605 باب قهام شهر رمضان، ص 265 و ابن ماجه حدیث 1327 باب ما جاء فی قهام شهر رمضان، ص 235.

² - بخاری، ج 1، ص 95، کتاب الاذان، بابی قوم عن یمین الامام بخذائه

³ - هیثمی (2/74) می گوید: این را ابویعلی و طبرانی به مانند آن در الأوسط روایت نموده اند، و اسناد آن حسن است.

و تعالی قبر عمرس را روشن و نورانی گرداند همان گونه که مساجد ما را نورانی و روشن کرد».¹ و ابن شاهین از ابواسحاق همدانی روایت نموده، که گفت: علی ابن بی طالبس در نخستین شب رمضان بیرون رفت: و دید که چراغ ها روشن است و می درخشد و کتاب خداوند تلاوت می شود، فرمود: ای ابن خطاب! خداوند در قبرت نور و روشنایی بیاورد، چنانکه مساجد خداوند تعالی را به قرآن منور و روشن ساختی.² و خطیب این را در امالی خود از ابواسحاق همدانی، و ابن عساکر از اسماعیل بن زیاد به معنای آن به اختصار، روایت کرده اند. چنانکه در منتخب الکنز (4/387) آمده است.³

امام ذهبی نیز در منهج الاعتدال خود در این مورد اینگونه مینویسد:

و اگر نماز تراویح بدعت بود هر آئینه علی آنرا در کوفه باطل میکرد. بلکه از علی روایت شده که گفت خدا قبر عمر را نورانی کند چنانچه مساجد ما را بر ما نورانی کرد. و از عبدالرحمن السلمی روایت شده که علی قراء را در ماه رمضان طلبید و امر کرد مردی از ایشان با مردم بیست رکعت نماز بخواند و علی وتر را با ایشان می خواند⁴ و از عرفجه ثقفی روایت شده که علی بن ابی طالب به قیام ماه رمضان امر میکرد و برای مردان امامی و برای زنان امامی قرار میداد و من امام زنان بودم.⁵

3-حتی در زمان خلافت امیرالمومنین عمر س قبل از اقدام حضرتس نماز تراویح به جماعت خوانده میشد و این از روایتی که آقای قزوینی به آن استناد میکنند کاملاً مشهود است. چنانکه آقای قزوینی آن را اینگونه نقل کرده اند:

از عبد الرحمن بن عبد القاری روایت شده است که گفت: همراه با عمر در شبی از شب های ماه رمضان به مسجد

¹ - تاریخ دمشق ج 44 ص 280؛ اسد الغابة ج 1 ص 828

² - این چرچین در الکتز (4/284) آمده است.

³ - به نقل از حیات الصحابه

⁴ - سنن الکبری بحقی ج 2 ص 496

⁵ - سنن الکبری بحقی ج 2 ص 494 ناشر: دار الفکر و در کتز العمال ح 23478

رفتیم و مردم را دیدیم که به صورت پراکنده و گروهی به صورت فرادا و گروهی به صورت جماعت نماز مستحبی می خوانند عمر گفت: به نظر من اگر همه را پشت سر يك امام جمع کنیم شایسته است! سپس همه را پشت سر ابی بن کعب آورد تا جماعت نماز بخوانند.

ملاحظه کردید که در همان موقع نیز عده ای از اصحاب نماز تراویح را به جماعت میخواندند ولی فقط خدا میداند که شیعه به کجا میرود!

شیعه از این ناراحت است که حضرت عمر دو دستگی که بین اصحاب بوده را از بین برده و هر دو گروه (فرادا خوان و به جماعت خوان) را پشت سر یک امام گرد آورده و به آنها نظم بخشیده است!

بعد از این سه بند که گذشت بر خواننده آشکار میشود که به جماعت خو اندن نماز نافله از سیرت حضرت رسول ص ثابت است و سخن حضرت عمرس که این نماز را بدعت حسنه ای خواندند به معنی ضلالت و گمراهی نیست بلکه خود کلمه بدعت در زبان عرب به معنی چیز نو و جدید است و حضرت عمرس نیز از نو عملی را استوار گردانید که حضرت رسولص به خاطر ترس از فرض شدن آن عمل بر امتش آن را ادامه ندادند. و ضمناً هیچ کدام از اصحاب نیز با آن مخالفت نکردند و همه به آن عمل کردند. و در صحیح مسلم آمده است که رسول الله ص فرمودند:

« من سن فی الإسلام سنة حسنة فله أجرها وأجر من عمل بها بعده من غیر أن ینقص من أجورهم

شیء»

هرکس در اسلام سنت حسنه ای زنده کند، پاداش آن و پاداش هرکس به آن عمل کند، بدون این که چیزی از پاداششان کم شود، به او داده می شود.

و این موضوع در مورد نماز تراویح نیز صدق میکند و ثواب و اجرش به مجدد آن، یعنی سیدنا عمرس نیز میرسد. و البته گذشته از همه این بحثها، مشهور است که حضرت رسولص فرموده اند:

«فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء المهديين الراشدين تمسکوا بها»¹

پس بر شما است (عمل به) سنت من و سنت خلفای راشدین المهدیین.

¹ - سنن ابو داوود ح 3991، مسند امام احمد ح 16522 و..

«حذیفة س قال كنا جلوسا عند النبي ص فقال إني لا أدري ما بقائي فيكم فاقتدوا باللذين من بعدى وأشار إلى أبي بكر وعمر»¹

«از حذیفة بن یمان س روایت شده که گفت : نزد نبی ص نشسته بودیم که گفت : من نمی دانم که چقدر بین شما باقی می مانم پس به اشخاصی که بعد از من می آیند اقتدا کنید و اشاره کرد به ابی بکر و عمر».

آقای قزوینی میگوید : حضرت عمرس بدعت گزار بود و به همین دلیل هم کفو با سیده ام کلثوم نیست!
میگوییم : بله، حضرت عمرس بدعت گزار بود!! و از جمله بدعتهای او نماز تراویح می باشد!، معصیتی کبری و کفري صریح و واضح!! بدعتی که سی شب رمضان را 600 رکعت نماز بگزارد و هزاران سجده کند! آیا ظلم و معصیتی بالاتر از این همه نماز خواندن و این همه سجده آوردن به درگاه خداوند وجود دارد؟؟؟! از همه بدتر اینکه حضرت علی س هم مجبور بودند همراه آنها آن همه نماز را بخواند و مرتکب این معصیت کبری شوند! و همینطور در مدت خلافت خودشان مردم را به آن دعوت کنند!!

و یکی دیگر از بدعتهای او آن است که مردم را از عبادت عظیم! و خیر بی حد! و ثواب لا منتهای متعه نهی کرد، عبادت و خیری که با یک بار متعه کردن مرتبه امام حسین حاصل می شود و از دوبرار درجه امام حسن و از سه بار مرتبه حضرت علی س و از چهار بار مرتبه حضرت رسول ص!² آیا بدعتی بزرگتر از این وجود دارد که مسلمانان را از انجام این کار پر فضیلت منع کنند؟
عملی که تا به آن حد سخت و دشوار بود که خود پیامبرص و ائمه در طول عمر مبارک خودشان حتی یکبار هم نتوانستند به آن عمل کنند!

این بود شمه ای از بدعتهای حضرت عمرس که با انجام آنها باعث شد که مردم مرتکب گناه ب سیار شوند!، خصوصاً در ماه رمضان که 600 رکعت نماز و 1220 بار سجده به درگاه خداوند بیاورند و با این سجده ها! (لابد) آتش جهنم را برای خود بخرند! (نعوذ بالله)

¹ - سنن ترمذی ح 3596 ؛ سنن ابن ماجه ح 94 ؛ فضائل الصحابه امام احمد ح 478 با سند صحیح

² - کسری نیست به آنها بگویید: اگر کسری 5 بار متعه کرد چه مقامی به او تعلق می گیرد؟؟ شاید مقام خدایى!! (نعوذ بالله)

اما عجیب است که ایشان اشهد ان علیاً ولی الله و سجده بر مهر و قمه زنی و بر سر و مغر خود کوبیدن و را بدعت نمیدانند ولی نماز تراویح که حضرت نبی اکرم ص آل و اصحاب کرامش به آن عمل کردند را بدعت میدانند. تنها در مورد «اشهد ان علیاً ولی الله» یک نکته را عرض میکنم و آنهم قول عالم شیعی است که صدای او از دست این همه بدعت در آمده و میگوید:

ابن بابویه قمی: مفوضه که **لعن و نفرین خداوند بر آنان شود**، به وضع اخبار پرداخته و در اذان این الفاظ «محمد و آل محمد خیر البری» (دو بار) و در بعضی روایات، «**أشهد أن علیاً ولی الله**» (دو بار) را اضافه کرده اند. و بعضی از آنان بجای «**أشهد أن علیاً ولی الله**» **أشهد أن علیاً** امیرالمومنین (دو بار) را اضافه کرده اند.¹ و یا شهید ثانی که میگوید: (ولا يجوز اعتقاد شرعية غیر هذه) الفصول (فی الأذان والإقامة كالشهاد بالولاية) لعلى عليه السلام²

جایز نیست که ما اعتقاد داشته باشیم به مشروعیت غیر از این فصول (منظور شهادتین است) در اذان و اقامة، از جمله: گواهی دادن به ولایت علی علیه السلام!! فکر کنم همین مختصر برای رسوا شدن آقای قزوینی و هم تیمی هایشان کافی باشد و در مورد دیگر تهمت‌هایی که شیعیان مغرض به آن حضرتس وارد کرده و میکنند، میتوانید به کتب بسیاری که در جای جای آنها به این شبهات پرداخته اند مراجعه کنید و از جمله آن کتابها: کتاب سیمای صادق فاروق اعظم نوشته حاج عبدالله احمدیان (فصل نوزدهم) است و همچنین کتاب نقدی بر سیری در صحیحین از عبدالغنی شاهوزهی و همینطور منهج السنة شیخ الاسلام ابن تیمیه و منهج الاعتدال امام ذهی و..

از همه اینها که بگذریم ما مجبور به جواب دادن به شبهات فوق نبودیم و میتوانستیم به راحتی در این مورد (کفو نبودن) بگوییم:

تمام ادله های شما بر باد است چونکه ازدواج آن دو برای ما عیان و اظهر من الشمس و ادله های شما بی پایه و سست است. چونکه اگر حضرت عمرس (نعوذ بالله) شراب خوار

¹ - من لا یحضره الفقیه ابن بابویه قمی ج 1 ص 290 باب فی الأذان و الإقامة و ثواب المودئین چاپ دار الأضواء بحروت و به ج 1 ص 188 چاپ تهران مراجعه کرید.

² - شرح اللمعة شهید الثانی، ج 1 ص 573، تحویق: سیدی محمد کلانتر، منشورات جامعة النجف الادیة.

و یا بدعت گزار و... بودند حضرت علی؛ هیچ وقت حاضر نمیشد دختر و عزیزه خود و پاره تن حضرت فاطمه س را به ازدواج او در آورد. و بدون شک حضرت علی؛ حضرت عمرس را در شان خانواده خود میدانسته که راضی به این وصلت شده اند.

البته همانطور که در ابتدای کتاب گفتیم آقای قزوینی به این روایت جعلی عمل میکنند که میگوید: هر چه موافق با اهل سنت بود را بپذیرید که حق در آن است (فخذ بخلافه فإن الحق فيه¹) چنانچه از اما صادق؛ نقل کرده اند که در مورد دو روایت متضاد گفتند: آنها را با روایات عامه (اهل سنت) مطابقت دهید، آنچه با روایات آنان مخالف بود به آن عمل کنید»²

نکته: آقای قزوینی قصد داشتن با استفاده از بعضی روایات حضرت عمرس را بدعت گزار و شراب خوار و... معرفی کند تا بگوید: غیر ممکن است با این اوصاف حضرت علی؛ حاضر شده باشد دخترش را به چنین شخصی بدهد! تعجب من از این است که چطور آقای قزوینی اینهمه خود را به دردسر انداخته و یک راست نگفته اند: عمرس مادر ام کلثومك و همسر حضرت علی س را به قتل رسانده! پس غیر ممکن است که حضرت علی س راضی به این وصلت شود. به راستی چرا این موضوع را پیش نکشیدند؟؟ جواب خیلی واضح است چون آقای قزوینی میدانند که اگر این موضوع را مطرح کنند ملت میگویند: بحث هم سر همین است، یعنی ما میگوییم حضرت عمرس صدمه ای به حضرت فاطمه ك وارد نکرده و یکی از دلایل ما هم همین ازدواج است. والعجب از خدع و مکر اهل رفض!

شبهه: محور هشتم: ازدواج با تهدید و زورگویی:

در کتابهای شیعه نیز روایاتی در این باب وجود دارد؛ اما با بررسی تك تك آن ها متوجه خواهیم شد که این روایات نه تنها روابط دوستانه میان امیر مؤمنان علیه السلام با عمر بن خطاب را ثابت نمی کند؛ بلکه نشان دهنده

¹ - علل الشرایع شریخ صدوق ج 2 ص 531، و همچون أخبار الرضا 249/2 و تهمذی ب الاحکام شریخ طوسری ج 6 ص 295 و

وسائل الشریعه حر عاملی ج 27 ص 116 / و فصول المهمة حر عاملی ص 575

² - وسائل الشریعه حر عاملی ج 27 ص 118 الفصول المهمة حر عاملی ص 577

روابط زور مدارانه و رسیدن به اهداف از راه توسل به زور می باشد.

دو عالم از اهل سنت، طبرانی و هیثمی می نویسند: بعد از آن که امام علی علیه السلام با عقیل، عباس و امام حسن مشورت کرد، عقیل مخالفت و به امام علی علیه السلام اعتراض کرد و گفت اگر این کار را انجام دهی، چنین و چنان می شود. امام علی علیه السلام به عباس فرمود:

«والله ما ذلك منه نصيحة ولكن درة عمر أخرجته إلى ما ترى».

به خدا سوگند! در سخن او خیری نبود؛ بلکه ترس از تازیانه عمر او را به آنچه می بینی واداشته است.

و نیز هیثمی و طبرانی نوشته اند که وقتی عمر از مخالفت عقیل با خبر شد، گفت:

ویح عقیل، سفیه أحمق.

وای بر عقیل، او سفیه و احمق شده است.¹

جواب:

سه خیانت در مورد این روایت انجام داده اند.

1- روایت را نصفه نقل کرده اند و با نقل کل روایت که در پایان خواهد آمد ایشان رسوا خواهند شد.

2- خواننده را به اشتباه انداخته اند. آنجا که میگویند، حضرت علی س فرمود: بخدا در سخن او خیری نبود. خواننده گمان میبرد که در سخن حضرت عمرس خیری نبوده است، بلکه حقیقت ماجرا و روایت اینگونه است که این سخن حضرت علی؛ در مورد سخنان برادرش است و اصلاً حضرت عمرس تکلم نکرده بودند که در مورد کلامش نظری داده شود.

3- در ترجمه متن نیز خیانتی کرده اند، آنجا که مینویسند: بلکه ترس از تازیانه عمر او را به آنچه می بینی واداشته است.

ایشان کلمه "درة" را در این قسمت به تازیانه معنی کرده اند در صورتی که (درة عُمَر) به معنی خیر و خوبی عمر می باشد همانطور وقتی که میگوییم: «الله درة»: خوبیهای او از خداست

¹ - آقای قزوینی این بندی که جوابش خواهد گذشت را از این مقاله حذف کرده اند، و ما آن را از مقاله دی گریشان نقل کرده ایم... ظاهراً خودشان به پوچی آن پی بردند.

یا «لادر درة» : خیر او زیاد نشود... درة را به خیر و خوبی ترجمه میکنیم و نه به تازیانه!!
گذشته از معنی کلمه "درة" از مضمون روایت نیز هیچ نشانه ای از جبر و زور بر نمی آید. چونکه:
تمام این حرفها در جلو همه (علی و عمر و عقیل ش و ..) گفته میشود. پس اگر "درة" را به معنی تازیانه بگیریم بسیار عجیب است که س چنین سخنی را بی جواب بگذارند!! و چطور میشود از یک طرف ترس و جبر باشد و از یک طرف حضرت علی س علناً بگوید: من چون میترسم راضی به این ازدواج میشوم!!
و همینطور سخن حضرت عمر س خطاب به عقیل نیز به منزله شوخی و مزاح است زیرا ایشان قبل از این سخن میخندند و در حین خنده و خوشحالی میگویند: عقیل س احمق و سفیه شده است.

و اما متن روایت و رسوایی مدعی:
«أسلم مولى عمر قال: دعا عمر بن الخطاب علي بن أبي طالب فسارّه ثم قام علي فجاء الصفة فوجد العباس وعقيلاً والحسين فشاورهم في تزويج عمر أم كلثوم فغضب عقیل وقال: يا علي ما تزيدك الأيام والشهور والسنون إلا العمى في أمرك والله لئن فعلت ليكونن وليكونن لأشياء عددها . ومضى يجر ثوبه فقال علي للعباس: والله ما ذلك منه نصيحة ولكن درة عمر أخرجته إلى ما ترى أما والله ما ذاك رغبة فيك يا عقیل ولكن أخبرني عمر بن الخطاب يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: "كل سب ونسب منقطع يوم القيامة إلا سبى ونسبى". فضحك عمر وقال: ويح عقیل سفیه أحمق».

هیثمی گوید: رواه الطبرانی ورجاله رجال الصحيح¹
ترجمه: اسلم غلام عمر میگوید: عمر س را فرا خواند، سپس علی به صفه آمد و عباس و عقیل و حسین ش آن جا بودند پس علی با آنان (در مورد خواستگاری حضرت عمر س) مشورت کرد. عقیل خشمگین شد و (خطاب به برادرش حضرت علی س) گفت: به خدا سوگند که گذر زمان فقط کوری را در کارت ایجاد کرده، به خدا اگر انجام دهی چنین و چنان میشود و هرچیزی قدر و اندازه خودش را دارد.
حضرت علی؛ رو به عباس میکنند و میفرمایند: به خدا سوگند که آنچه عقیل میگفت نصیحت نبوی د و بلکه این

¹ - مجمع الزوائد هیثمی ج 4 ص 271، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان؛ و المعجم الکبیر طبرانی ج 3 ص 44 ح 2633،

صلاحیت و خیر و خوبی (درّه) عمر بود که باعث این عمل شد و این رغبتی نیست که تو (ای عقیل) نشان میدهی. بلکه عمرس به من خبر داد که پیامبرص فرمودند: هر سبب و نسبی روز قیامت از بین می‌رود الا سبب و نسب من. پس سیدنا عمر؛ خندید و گفت: وای عقیل نادان و کم عقل است.

شبهه: کلینی در کتاب کافی این روایات را نقل می‌کند:
1- هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: زمانی که عمر بن الخطاب از امّ کلثوم خواستگاری کرد، امیرمؤمنان به او فرمود: امّ کلثوم خردسال است. امام صادق می‌فرماید: عمر با عباس ملاقات کرد و به او گفت: من چگونه ام، آیا مشکلی دارم؟ عباس گفت: تو را چه شده است؟ عمر گفت: از برادر زاده ات دخترش را خواستگاری کردم، دست رد بر سینه ام زد، قسم به خدا چشمه زمزم را پر خواهم کرد، هیچ کرامتی را برای شما نمی‌گذارم؛ مگر این که آن را از بین ببرم، دو شاهد بر می‌انگیزم که او سرقت کرده و دستش را قطع خواهم کرد. عباس به به نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد، او را از ماجرا با خبر ساخت و از او درخواست کرد که تصمیم در این باره را بر عهده او نهد، حضرت امیر نیز مسأله ازدواج را به عهده عباس گذاشت.

جواب:

اولاً: بهبودی (محقق "الکافی") این روایت را ضعیف میدانند¹ دوماً: در روایات شیعی ماجرای طولانی نقل شده که در کل متضاد این ادعا است:
 مجتهد شیعی، مولوی دلدار علی در عماد الاسلام می‌نویسد که در کتب امامیه² مروی است:
 حق تعالی به پیغمبرص خود امر فرمود که در مسجد نبوی دروازه های خانه های صحابه ش هر قدر که هستند همه بسته شوند، به جز دروازه خانه علی.س. بعد از چند روز حضرت عباس عم نبی ص عرض کرد: یا رسول الله ص دعا کن که دروازه خانه من در مسجد گشاده شود. آنحضرت ص فرمود:

¹ - الکافی تحقیق المجلسی والبهودی هدیة الدمشویة/ باب تزویج ام کلثوم حدیث شماره 2.. البته مجلسی این روایت را

حسن قرار داده است، ولی همیشه جرح مقدم است بر تعدیل!

² - از جمله بحار الانوار مجلسی ج 30 ص 363 - 366؛ انوار العلویة جعفر النقدي ص 58؛ مستدرک سفینة البحار عای النمازی

ج 7 ص 74 - 75؛ و مجمع النورین ابوالحسن المرندی ص 250-251

این امر ممکن نیست . حضرت عباس س عرض کرد که برای میزاب من دعا کن . این درخواست حضرت عباس س باجابت رسید و آنحضرت ص بدست مبارک خود میزاب حضرت عباس س را بر سقف خانه نصب کرد آن میزاب تا سه سال در زمانه ی خلافت حضرت عمر س قائم بود روزی آب از آن میزاب میریخت که بر لباس حضرت عمر س ریخت! پس او امر کرد که این میزاب از جای خود برکنده شود و به نهایت غیظ و غضب گفت:

اگر کسی این میزاب را باز اینجا قائم کند گردنش را میزنم!! . حضرت عباس س در آن وقت بیمار بود لیکن در همان حالت بر فرزندان خود تکیه کرده بخدمت حضرت علی س آمد و فریاد کرد که مرا دو چشم بود یک رسول خدا ص و دیگری ذات تو . یک چشم من به حکم الهی رفت و یک باقی است . من نمی دانستم که در حیات تو بر من این چنین ظلم خواهد شد؟ حضرت علی س فرمود: ای عم بزرگوار به خانه خود به آرامی بنشین و ببین که من چه ها می کنم!! .
 « ثم نادي يا قنبر! علي بذی الفقار فتقلده ثم خرج إلي المسجد والناس حوله وقال: يا قنبر! اصعد ورد الميزاب إلي مكانه فصعد قنبر فرده إلي موضعه وقال علي: وحق صاحب هذا القبر والمنبر لئن قلعه قالع لأضربن عنقه وعنق الأمر له بذلك وأصلبنيهما في الشمس حتي ينفذ . فبلغ ذلك عمر بن الخطاب فنهض ودخل المسجد ونظر إلي الميزاب وهو في موضعه، فقال: لا يغضب أحد أبا الحسن فيما فعله وتكفر عنه عن اليمين فلما كان من الغداة مضى علي بن ابي طالب إلي عمه العباس فقال له: كيف أصبحت يا عم؟ قال: بأفضل النعم ما دمت لي يا ابن اخی . فقال له: يا عم! طب نفسك وقر عينا فوالله لو خاصمني أهل الارض في الميزاب لخصمتهم ثم لقتلتهم بحول الله وقوته ولا ينالك ضيم ولا غيم . فقام العباس فقبل بين عينيه وقال: يا ابن اخی! ما خاب من أنت ناصره . فكان هذا فعل عمر بالعباس عم رسول الله ص وقد قال في غير موطن وصية منه في عمه إن عمى العباس بقية الآباء والأجداد فاحفظوني فيه، كل في كنفی وأنا في كنف عمى العباس، فمن آذاه فقد آذانی ومن عاداه فقد عادائی فسلمه سلمی وحر به حربی» .

ترجمه: پس حضرت علی س ندا داد ای قنبر ذوالفقار را بیاور . پس حضرت علی س ذوالفقار را حمائل ساخت و به مسجد رفت و مردمان گردا گرد او بودند و فرمود که ای قنبر، بالای سقف برو و میزاب را بر جای او قائم کن چنانچه قنبر بالا رفت و میزاب را بر جای او نصب کرد و حضرت امیر فرمود: سوگند بحق صاحب این قبر و منبر (یعنی

حضرت رسول (که اگر این میزاب را کسی برکند ضرور بالضرور گردنش خواهم زد و در آفتاب خواهم انداخت تا اینکه معدوم گردد. این خبر به عمر بن خطاب س رسید پس برخاست و در مسجد درآمد و میزاب را دید که در جای خود است گفت که خیر نیست که ابوالحسن را کسی در غضب آرد.

پس چون صبح شد علی بن ابی طالب س بسوی عم خود عباس س رفت و با او گفت چگونه صبح کردی ای عم؟ حضرت عباس س گفت: در بزرگترین نعمتها صبح کردم ای برادرزاده ی من. حضرت علی س فرمود: ای عم خوش دل و خنک چشم باش. **قسم جدا اگر درباره ی این میزاب جمیع مردمان روی زمین با من جنگ می نمودند من بر آنها غلبه می کردم و همه را مجول الله و قوته می کشتم و ترا هیچ رنج و غم نمی رسید.** پس حضرت عباس س برخاست و در میان دو چشم حضرت امیر بوسه داد و گفت: ای برادرزاده ی من، کسی که مددگارش تو باشی او ناکام و نامراد نمی تواند شد.

پس این بود فعل عمر با عباس عم رسول الله ص حال آنکه حضرت رسول در مواقع متعدده بطور وصیت در حق عم خود فرموده بود که عم من عباس س از بقیه آبا و اجداد من است لهذا در حق او خاطر مرا ملحوظ دارید. همه کسان در ظل من اند و من در ظل عم خود عباس س هستم، کسی که او را ایذا داد مرا ایذا داد و کسی که با او عداوت کرد با من عداوت کرد، صلح با او صلح با من است و جنگ با او جنگ با من، و به تحقیق عمر س او را در سه مواقع ایذا داد که آن هر سه مواقع ظاهر اند پوشیده نیستند از آن جمله قصه میزاب است. **واگر عمر از حضرت علی خائف نبود هرگز میزاب را بر حال خود نمیگذاشت.** (وقد آذاه عمر فی ثلث

مواطن ظاهرة غیر خفیه منها قصة الميزاب ولولا خوفه من علی علیه السلام لم یترکه علی حاله)

وقتی در چنین ماجرای ساده ای حضرت علی س شمشیر را از رو میبندند و اینچنین خشم گرفته و طلب شمشیر کرده و آماده جنگ با خلائق میشوند! (البته طبق روایت کذب شیعه) بسیار بعید است که در ماجرای به آن مهمی (تهدید خودش و عمویش) دست روی دست بگذارند و دختر عزیز خود را تسلیم کنند! مگر در روایت بالا در مورد عموی خود نمیگوید: هر که با او دشمنی کند، با من دشمنی کرده و مگر حضرت عمر را تهدید نمیکند که اگر میزاب را از جایش

بکند (و خاطر عمویش را مکرر کند) او را خواهد کشت؟ و مگر شما نمیگویید که حضرت عمر از علی میترسید؟ چگونه زمانی که حضرت عمر هر دوی آنها را تهدید میکند آن هم به آن شدت، او دست روی دست میگذارد و از آن عجیبتتر دختر خود را تقدیم او میکند! ولی در ماجرای به آن کم اهمیتی (میزاب) آن همه غیض و غضب میکنند و آنچنان تهدید و ارباب مینمایند؟؟؟ همه اینها با ادعا و روایت شما در تضاد است . پس لطف کرده و موضع خود را مشخص کنید. باز هم در روایت دیگری که مجلسی 1 آورده چنین تناقضی پیدا است: « ابووائل نقل می کند، روزی همراه عمر بن خطاب بودم، عمرس برگشت، ترسناک به عقب نگاه کرد.

گفتم: چرا ترسیدی ؟ گفت: وای بر تو! مگر شیر درنده، انسان بخشنده، شکافنده صفوف شجاعان و کوبنده طغیان گران و ستم پیشگان را نمی بینی ؟ گفتم: او علی بن ابی طالب است. گفت: شما او را به خوبی نشناخته ای! نزدیک بیا از شجاعت و قهرمانی علی برای تو بگویم، نزدیک رفتم، گفت: -در جنگ احد، با پیامبرص پیمان بستیم که فرار نکنیم و هر کس از ما فرار کند، او گمراه است و هر کدام از ما کشته شود، او شهید است و پیامبرص سرپرست اوست. هنگامی که آتش جنگ، شعله ور شد، هر دو لشکر به یکدیگر هجوم بردند ناگهان! صد فرمانده دلاور، که هر کدام صد نفر جنگجو در اختیار داشتند، دسته دسته به ما حمله کردند، به طوری که توان جنگی را از دست دادیم و با کمال آشفتگی از میدان فرار کردیم. در میان جنگ تنها ایشان ماند. ناگاه! علی را دیدم، که مانند شیر پنجه افکن، راه را بر ما بست، مقداری ماسه از زمین بر داشت به صورت ما پاشید، چشمان همه ما از ماسه صدمه دید، خشمگینانه فریاد زد! زشت و سیاه باد، روی شما به کجا فرار می کنید؟ آیا به سوی جهنم می گریزید؟ ما به میدان برنگشتیم. بار دیگر بر ما حمله کرد و این بار در دستش اسلحه بود که از آن خون می چکید! فریاد زد: - شما بیعت کردید و بیعت را شکستید، سوگند به خدا! شما

¹ - حیات القلوب مطبوعه لکهنو ص 347 و همچون بحار، ج 2، ص 52 - ج 41، ص 73

سزاوارتر از کافران به کشته شدن هستید.
 به چشم هایش نگاه کردم، گویی مانند دو مشعل زیتون
 بودند که آتش از آن شعله می کشید و یا شبیه، دو
 پیاله پر از خون. یقین کردم به طرف ما می آید و همه ما
 را می کشد! من از همه اصحاب زودتر به سوی شتافتم و
 گفتم: ای ابوالحسن! خدا را! خدا را! عرب ها در جنگ
 گاهی فرار می کنند و گاهی حمله می آورند، و حمله جدید،
 خسارت فرار را جبران می کند.
 گویا خود را کنترل کرد و چهره اش را از من برگردانید.
**از آن وقت تاکنون همواره آن وحشتی که آن روز از هیبت
 علی؛ بر دلم نشسته، هرگز فراموش نکرده ام!**».

اندکی بیاندیشید، کسی که از حضرت علی س چنان می
 ترسید که به مجرد دیدنش حواس او باخته می شد، آیا چنین
 شخصی میتواند دختر آن جناب را غصب کند و تحویف و تهدید
 نماید؟¹

سوماً: آیا کسی غیر از دیوث را میشناسید که ناموسش را
 بدهد تا جانش و آبرو و یا منسب اش را از دست ندهد؟
 آیا خود مدعی حاضر است دختر خود را قربانی کند؟ آن هم
 به دامادی کسی که دشمن خودش و از بد اخلاقیترین آدمها و
 در عین حال کافر و مرتد است (نعوذ بالله)؟؟

آن هم زمانی که طبق عقیده مسلمانان، ازدواج و هم خوابی
 با چنین فردی (کافر و مرتد) همانند زنا و واضح است!

شما حضرت عمر را دشمن آل علی میدانید (ناصبی) و از امام
 صادق؛ نیز در مورد ازدواج با ناصبی سوال شد و او در
 جواب گفت: لا والله ما یحل²

پس باید بدون شک گفت: حضرت علی (زبانم لال و نعوذ بالله
 از این افترای شنیع رافضه) دیوث بوده! زیرا حاضر
 میشود دخترش نعوذ بالله زنا کند و او دم نزند! آن هم به
 این خاطر که او را تهدید کرده اند که دستش را قطع و

¹ - باز هم می گویم که این از روایت کذب شریعه معلوم است و عقیده ما این نیست // از بس شریعه در سو استفاده

کردن و قبیحی کردن اقوال بی شرم است .. مجبورم که هر بار عقیده خود را باز گو کنم!

² - وسائل الشریعه ج 7 ص 424؛ الفروع من الکافی ج 3 ص 350

مقام عمویش را از او میگیرند !! اعوذ بالله من هذ الافتری

* بالفرض، دختری که با سیدنا عمر س ازدواج کرده دختر فاطمه و حتی دختر حضرت علی س نبوده، بلکه یکی از فرزندان خواندگان و تربیت شدگان دست وی بوده است، در این صورت نیز موضوع به همان شکل است، زیرا او وصلت بین یک مسلمان و یک کافر را برقرار کرده است که به اجماع مسلمین حرام و همخوابی با او به مثابه زنا می باشد. چهارماً: همانطور که قبلاً نیز گفتیم، مجلسی معترف است که: «تارة يروي أنه كان عن اختيار و إيثار» یعنی: «گاهی روایت شده که این ازدواج از روی اختیار و ایثار انجام گرفته است»¹!

پس این اعتراف آقای مجلسی نیز عکس این روایت شماس است. پنجماً: شما در شبهه خود به صورت خنده داری عرضه داشتید که این ازدواج خلاف سنت نبوی است! (که جوابش گذشت) ما نیز به همان شیوه استدلال شما میتوانیم بگوییم که:

اگر حضرت علی س حاضر شده دختر خود را تنها به دلیل تهدید و تخویف به ازدواج شخصی کافر (نعوذ بالله) در آورد، این با سنت نبوی کاملاً متضاد است و حضرت محمد ص زمانی که او را تهدید و ارباب میکردند او بدون کوچکترین تغییر موضع و عقب نیشینی میفرمودند: والله لو وضعوا الشمس في يميني والقمر في

يساري = بخدا اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم بنهند زیر بار نخواهم رفت .. چرا حضرت علی س نیز چنین نفرمودند؟؟ و زیر بار رفتند؟

حضرت رسول ص دو دختر خود را یکی پس از دیگری به ازدواج حضرت عثمان ذی النورین در آورده اند، شاید آقای قزوینی فکر میکند حضرت محمد ص هم بعد از تهدید و ترعیب مجبور به رضایت به این وصلت شدند؟ (العیاذ بالله)

ادامه شبهه و روایت بعدی:

2- عبد الله بن سنان و معاوية بن عمار می گویند : از امام صادق ؛ در باره زنی که شوهرش مرد پرسیدم که در کجا عده نگه دارد؟ حضرت فرمود : هر جا که بخواید

¹ - بحار الأنوار، ج 42 ص 107

می‌تواند عده اش را نگه دارد . سپس فرمود : هنگامی که عمر مُرد، علی علیه السلام به نزد امّ کلثوم آمد و دست او را گرفت و به خانه خویش برد.

3. سلیمان بن خالد می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در باره زنی که شوهرش مرده پرسیدم که آیا در خانه شوهرش عده نگه دارد یا هر جا که دلش خواست؟ امام علیه السلام فرمود: هر جا که دلش می‌خواهد، سپس فرمود: هنگامی که عمر از دنیا رفت، امام علی علیه السلام دست امّ کلثوم را گرفت و به خانه اش آورد.

جواب:¹

روایت اولی را دو محقق الکافی «مجلسی و بهبودی» به ترتیب موثق و صحیح دانسته اند! و روایت دوم را نیز هر دو محقق صحیح گفته اند.² ولی من مانده ام که طرف بحث ما از کجای این روایت علامت غصب و اجبار را فهمیدند؟ اگر بگویند: چونکه دست دخترش را گرفت و به خانه خود برد!

می‌گویم: سید ماس، حضرت عمر، آنقدر قانع بود که از مال دنیا چیزی برای ورثه و همسر خود باقی نگذاشت.³ که همسرش به وسیله آن روزگار بگزراند و ضمناً دو فرزند صغیر نیز داشت، حضرت علی؛ نیز این را دانسته و باری دیگر سرپرستی دختر خود را بر عهده می‌گیرد. در ثانی این موضوع چه یز عادی بود چونکه ام المومنین عایشه صدیقه س نیز زمانی که سیدنا طلحه؛ شهید شدند دست خواهر خود را (ام کلثوم بنت صدیق ك) که در عقد

¹ - شعبی نقل می‌کند: حضرت علی؛ 7 شب بعد از شهادت امیر المومنین دختر خود را به خانه خود برد.

² - الکافی تحقیق المجلسی والبهبودی، باب المتوفی عنها زوجها المدخول بها این تعدد و ما یحب علیها، روایت شماره 1 و 2

³ - سعد بن ابی وقاص س می‌گویی: به خدا سوگند که عمر بن خطاب س از نظر سابقه ی هجرت بر ما برتری نداشت فقط برتری او به خاطر بی رغبتی اش به دنیا بود. ؛ ابن ابی شریبه ج 8، ص 149، تاریخ دمشق ج 52 ص 244 و هرگله کسری به او می‌گفت: چرا تا این اندازه خود را از خوشی های زندگی محروم کرده ای؟ و این همه مشقت و رنج ها را تحمل م ی کری؟» در جواب می‌گفت: «اگر یك ذره از راه دو یارم (محمدص و ابوبکرص) منحرف شوم در آخرت به جای می‌رسم که آن ها در آن جا نمی‌ستند!؛ اخبار عمر س، ص 302، ابن الجوزی، ص 125.. لازم به ذکر است که آن حضرت نه تنها مالی در دنیا نداشت بلکه بدهی هم داشت که پسرش را مامور پرداخت آنما کرد و او نیز پرداخت. و چنانکه ابن سعد ج 3 ص 353 نقل می‌کند: وقتی حضرت عمر س ضربت خورد، بردگانش را نیز آزاد کرد.

سیدنا طلحه؛ بود، میگیرد و با خود میبرد و حتی در همان موقع با او به سفر حج می‌رود.

ابن ابی شیبه در المصنف خود مینویسد:
 من رخص للمتوفی عنها زوجها أن تخرج
 حدثنا أبو بكر قال نا جریر بن عبد الحمید عن منصور عن
 الحكم قال: نقل علي أم كلثوم حيث قتل عمر ونقلت عائشة
 أختها حين قتل طلحة.¹
 پس به هیچ وجه از این روایت اجبار و غیض مشاهده
 نمیشود.

ادامه شبهه و روایت بعدي:

4. أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي تَرْوِيجِ أُمِّ كَلْثُومٍ فَقَالَ إِنَّ ذَلِكَ فَرْجٌ غُصْبَانَاهُ.

از امام صادق علیه السلام در باره ازدواج ام کلثوم پرسیدند، حضرت فرمود: او ناموسی است که از ما غصب کرده‌اند. (طبق يك معنی؛ اما طبق ترجمه دیگر، اصل ازدواج زیر سؤال می‌رود؛ یعنی او زنی است که به بهانه او ما را تحت فشار قرار می‌دهند؛ نکته قابل توجه این است که حضرت با وجود فصاحت تمام، نفرموده اند ذلك فرج غصب منا؛ بلکه خود را مغضوب معرفی کرده اند و فرموده‌اند غصبناه، و یا غصبنا علیه که در مصادر دیگر شیعه و مصادر سنی به نقل از شیعه این چنین آمده است، و معنی غصبنا، آن است که ما مغضوب شدیم و نه آن فرج)

جواب:

بگذارید من آب پاکی را روی دست شما بریزم!
 روایت جعل شده با کمال بی‌شرمی میگوید ذلك "فرج" غصبانه.. یعنی آن فرجی بود که غصب شد. آقای قزوینی فرج را به ناموس معنی کرده تا به خیال خود خواننده را گول بزند! ولی همه میدانند که معنی کلمه فرج، همان آلت تناسلی زن می‌باشد و نقل کردن این روایت از طرف آقای قزوینی، بی‌شرمی بی‌حد ایشان را می‌رساند که حاضرند از هر روایت کذبی به نفع خودشان استفاده کنند!

¹-المصنف ابن ابی شیبه ج 4 ص 133 - بیروت

²-فرج= آلت تناسلی زن ... در این مورد به هر فرهنگ لغتی که دوست داشتی مراجعه کنی.

آقای قزوینی چند خط را زیاده گویی کرده اند تا به پندار خود این حقیقت را بپوشانند . . از ایشان سوال دارم که این جمله: "ما مغضوب شدیم"!! که ایشان نوشته اند، چه معنی دارد؟ روایت دروغین از طرف امام صادق؛ میگوید: همانا آن شرمگاهی بود که از ما به زور گرفته شد. شما حرف اول و آخر چند خطتان هر دو به یک معنی است، گم آن کنم خودتان هم نفهمیدید که چه گفتید.

در مورد این وصلت، روایت دیگری نیز از امام صادق؛ نقل شده که طبق محتوای آن میگوید: حضرت عمرس با ام کلثوم ازدواج نکرده بلکه با جنیه ای یهودی ازدواج کرده است. که ان شا الله تفصیل آن خواهد آمد.

حال باید این دو روایت را با هم قیاس کرد و گفت: یا آن ام کلثوم که دختر حضرت علی س بوده که از او غضب شده و یا جنیه ای بوده و غضبی در کار نبوده، ولی بدبختی آن است که آقای قزوینی به هر دو روایت اشاره دارد و از خود نمیپرسد: اگر ازدواج با جنیه انجام شده، چطور امام صادق میگوید: آن فرجی بود که از ما غضب شد و اگر بگویید: ازدواج با دختر حضرت علی بوده و بی به اجبار و تهدید، میگوییم: پس قصه جنیه ای که علم میکنید چیست؟ که به همین ترتیب یکی از این دو داستان خود به خود باطل میشود.

* ثابت است که رسول اکرم ص (که بر کف پایش هزاران بوسه ها باید زدن) دو دختر خود را یکی پس از دیگری به عقد سیدنا عثمان ذی النورین¹ در آورد، نمیدانم، شاید این دو دختر نیز (نعوذ بالله) دو فرجی بودند که از حضرت رسول ص غضب شده اند؟؟!!

¹ - عبدالله بن عمر بن أبان الجعفی در مورد لقب سیدنا عثمان ص گفته است: دانیم، حسین الجعفی به من گفت: پسر من، آی می دانی چرا به عثمان، "ذی النورین" (= دارای دو نور) می گفتند؟ من گفتم: نه نمی دانم، او گفت: زیرا تنها عثمان است که از خلقت آدم تا روز قیامت با دو دختر یکی پسر امیر ازدواج کرده است. (سنن البیہقی) که بنا به قول دکتر عاطف لماضه خبری حسن است. و از نزال بن سیره نقل است که چون در مورد عثمان ص از علی ص پرسیدند او پاسخ داد: او مردی است که فرشتگان او را «ذوالنورین» خوانند. همین که رسول خدا ص دو دختر خویش را به عقد او در آورد ثابت می کند که عثمان ص از اهل بهشت است. العقیدة فی اهل البیت بن الإفراط و التفریط، ص 227. د. سلیمان بن سالم بن رجاء سح می چاپ اول

آخر کلام اینکه این روایت کذبی است که بهبودی «محقق الکافی» آن را ضعیف میدانند.¹

ادامه شبهه: اولاً: همان طور که پیش از این گذشت، از این روایات استفاده نمی شود که امّ کلثوم اشاره شده در این روایات و دیگر روایات شیعیان، همان امّ کلثوم دختر امیر مؤمنان علیه السلام از حضرت زهرا سلام الله علیها بوده یا امّ کلثوم دختر ابوبکر و یا امّ کلثوم از دیگر زنان امیر مؤمنان علیه السلام؛ بلکه هر سه احتمال وجود دارد.

جواب:

- همانطور که ثابت شد، حتی ماجرای خواستگاری از دختر ابوبکر نیز جعلی است چه برسد به ازدواج، آن هم با دختر 3 یا 4 ساله!! گذشته از آن در روایت صحیحی که خودتان نقل کردید، حضرت علی س دست آن دختر را میگیرد و با خود به خانه خودش میبرد. ولی ام کلثوم بنت ابوبکر صدیق س در آن زمان همسر طلحه بن عبیدالله بوده و بعد از طلحه نیز تحت تکفل ام المومنین عایشه بوده است تا زمانی که با عبد الرحمان بن عبد الله بن ابی ربیعۃ ازدواج نمود، پس غیر ممکن است که این ام کلثوم ك دختر ابوبکر صدیق س باشد که توسط سیدنا علی؛ تربیت شده و شکی نیست که حضرت علی؛ فقط با یکی از همسران حضرت صدیق س (اسما بنت عمیس) ازدواج کرده است، که او دختری به اسم ام کلثوم نداشت. و تنها یک فرزند پسر (محمد) بود که حضرت علی آن را بزرگ کرد.

** و این ادعا که شاید! آن ام کلثوم، همسر حضرت عمرس از دیگر همسران حضرت علی رضی الله عنه باشد!! بسیار بعید و غیر ممکنتر است چون:

الف: در سال 17 هجری (موقع خواستگاری) دیگر دختران حضرت علی س بسیار صغیره بودند و یا اصلاً به دنیا نیامده بودند!

حضرت علی؛ بعد از فاطمه؛ با:

1- امامه دختر ابی ال عاصس ازدواج کرد که از او تنها یک پسر (محمد الاوسط) به دنیا آمد. پس از او با

¹ - الکافی تحقیق المجلسی والبهودی، باب تزویج ام کلثوم حدیث شماره 1.. و مجلسی این روایت را حسن قرار داده است، ولی باز می گویم: هیشک جرح مقدم است بر تعدی!

- 2- خوله بنت جعفر بن قیس س ازدواج کرد که محمد بن حنفیه س که در سال 16 هجری¹ به دنیا آمد از اوست، پس از او با
- 2- ام البنین ازدواج نمود که او چهار پسر به نامهای : عباس، جعفر، عبدالله، عثمان (که در کربلا شهید شدند) داشت و هیچ دختری نداشت!! بعد از آن نیز با
- 3- ثیلی بنت مسعود ازدواج نمود که او نیز دو پسر به نامهای: ابوبکر و عبدالله (یا عبیدالله) داشت که اینها نیز هر دو در کربلا شهید شدند. بعد از او
- 5- ام حبیب موسوم به صهباء² ازدواج میکند که ایشان نیز پسری به نام عمر و دختری به نام رقیه به دنیا می آورند. بعد از آن با
- 6- اسما بنت عمیسك (بعد از سال 14 هـ) ازدواج کرد که از او نیز دو پسر به نامهای: یحیی و عون داشت. (و گفته شده پسر دیگری به اسم محمد الاوسط نیز از حضرت علی؛ داشته.. و الله اعلم)، حضرت علی س تا اینجا هیچ دختری به جز زینب و ام کلثوم و رقیه ندارد! بعد از وی با..... الخ

طبق گزارش فوق به جرات میتوان گفت حضرت علی؛ در سال 17 هجری به جز ام کلثوم بنت فاطمه دختر دیگری با این نام نداشته است و چه بسا تا آن تاریخ هیچ دختر دیگری به جز ام کلثوم و زینب نداشته باشد و رقیه نیز بعد از آن تاریخ به دنیا آمده باشد!

و اگر فرض را بر این بگیریم که حضرت علی؛ در سال 12 هجری با ام حبیب (مادر رقیه بنت علی) ازدواج کرده و در سال 14 هجری (بعد از پسر ام حبیب) دخترش به دنیا بیاید، غیر ممکن است که امیرالمومنین س به خواستگاری دختر 3 ساله رفته باشند و غیر ممکن تر است که این دختر سه ساله که در هنگام شهادت حضرت فاروق س 10 ساله میشود

¹- مشهور است که محمد بن حریفه می گفت: سال هشتاد و یکم در آمد، من شصت و پنج سال دارم، و از سن پدرم گذشته ام... 16=65-81 !!

²- «أم حبیب بنت ربیعة» - در جنگ عین التمر، به فرماندهی خالد بن ولید به اسارت گرفته شده بود، و حضرت صدیق س آنرا به علی؛ هدیه داد. عمدة الطالب فی أنساب آل أبي طالب، ابن عنبه، ص 361، چاپ نجف و الإرشاد شریخ مفید، ص 186 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

دارای دو فرزند باشند! و از آن غیر ممکن تر آن است که حضرت علی؛ با این وصلت موافقت کند!

پ: حضرت عمرس دلیل خواستگاری از دختر حضرت علی؛ را فامیل شدن با خاندان ن بوت اعلام میکند، و میخواستند فرزندی از آن خاندان داشته باشد و این خویشاوندی به جز ازدواج با دختر فاطمه؛ به طریق دیگری میسر نمیشد. پس این احتمال آقاي قزويني نشانه کوه فکري ایشان است.

پ: اتفاق علمای اهل سنت و اهل تشیع بر این بوده که دختری که حضرت عمرس با او ازدواج کرده، ام کلثوم دختر فاطمه و حضرت علی س بوده است، همانطور که محمد باقر مجلسی در جواب شیخ مفید میگوید: «انکار شیخ مفید - که خدای رحمتش کند - درباره اصل واقعه (ازدواج خلیفه با ام کلثوم) تنها مربوط به آنست که این حادثه از طریق آنان (اهل سنت) ثابت نمی شود و گرنه، پس از ورود اخباری که (از طریق امامیه) گذشت انکار این امر، شگفت است! و کلینی به سند خود (سلسله سند را می آورد) از ابو عبدالله صادق س گزارش نموده که گفت: **چون عمرس وفات یافت علی س نزد ام کلثوم رفت و او را به خانه خود برد.** و همانند این روایت با سند دیگر (سند را ذکر می کند) از ابو عبدالله صادق؛ نیز گزارش شده است».¹

توجه کنید که بحث سر ازدواج ام کلثوم دختر فاطمه با حضرت عمرس است و مجلسی نیز روایت فوق را دلیل بر صحت این ازدواج میگیرد!!

ادامه شبهه:

ثانیاً: اهل سنت هرگز به این روایات استدلال نخواهند کرد؛ زیرا با کنارهم قرار دادن این روایات، حتی بر فرض وقوع این ازدواج، هیچ خدمتی به حسن روابط بین امام علی؛ و عمر بن الخطاب نمی کند؛ بلکه سوء روابط را ثابت می کند؛ زیرا حد اکثر چیزی که این روایات ثابت می کنند، ازدواج با تهدید و ارباب؛ آن هم با دختر خردسالی بوده است که نه خودش به این ازدواج راضی بوده و نه پدرش.

¹ - بلغ الأنوان، ج 42، ص 109

آیا چنین ازدواجی می تواند برای عمر بن خطاب فضیلت محسوب شود و آیا می تواند دلالت بر صمیمیت و دوستی میان خلیفه دوم و امیرمؤمنان داشته باشد؟
سید مرتضی علم الهدی در این باره می گوید:
اما در باره به ازدواج در آوردن ام کلثوم، برای عمر؛ ما در کتاب شافی پاسخ از این مطلب را به صورت مفصل آورده و بیان کرده ایم که آن حضرت، ازدواج عمر با دخترش را قبول ننمود، مگر پس از تهدید و تکرار این درخواست و درگیری، پس از سخنی طولانی که در روایات آمده است....
آنچه که در ازدواج ام کلثوم مورد توجه باید قرار گیرد، این است که این ازدواج از روی اختیار و میل نبوده و پس از تکرار درخواست و زورگویی که نزدیک بود به درگیری آشکارا بیانجامد صورت گرفت....
و ضرورت حتی خوردن مردار و نوشیدن شراب را جایز می کند؛ چه رسد به چیزی که کمتر از آن است.

جواب

درست است، اهل سنت به روایات که حتی خودتان گواهی به ضعف آن داده اید استناد نخواهد کرد ولی روایتی که محققین شما آن را صحیح میدانند را نمیتوانید انکار کنید و شکر خدا ثابت شد که ادعای تهدید و ارباب چیزی به جز یک تهمت نیست.
و اما اینکه مدعی شدید، ام کلثوم به این ازدواج راضی نبوده!!
اولاً: حضرت محمدص (و در جایی حضرت عمرس) میفرمایند: دختران خود را به اجبار به ازدواج کسی در نیاورید، زیرا آنچه شما دوست دارید آنها نیز دوست دارند.¹
دوماً: ما در هیچ قسمت از زندگی این زن و شوهر سراغ نداریم که از یکدیگر گله کرده باشند، بلکه میبینیم آنها همراه یکدیگر حج میکردند و بعضی شبها با همدیگر به کمک فقرا و نیازمندان میشتافتند چنانچه نقل شده:
عمرس شی در حال گشت زنی در محله های مدینه نگاهش به خیمه ای افتاد که روز قبل آن را در آنجا ندیده بود.
نزدیک رفت دید، مردی بیرون خیمه نشسته و از داخل خیمه صدای ناله و فریاد زنی به گوش می رسد. عمرس سلام کرد و مشخصات آن مرد را جویا شد.

¹ - از حضرت عمرس با این کلمات: لا تکرهوا فعیاتکم علی الرجل القبیح فإنه یحبن ما تحبون؛ سنن سعید بن منصور ح 811

گفت: اهل بادیه هستم، به اینجا آمده ام تا از امیرالمومنین چیزی دریافت کنم. عمرس گفت: این چه صدایی است که از داخل خیمه به گوش می رسد؟ مرد گفت: صدای زنی است که در حال زایمان است. پرسید: آیا او تنها است؟ گفت: بلی تنها است. آن گاه عمرس فوراً به منزل برگشت و به همسرش؛ ام کلثوم ك دختر علی س گفت: آیا حاضری در کار خیری که خدا فراهم نموده است شرکت نمایی؟ ام کلثوم علیها السلام گفت: چه کار خیری؟ عمرس گفت: زنی از اهل بادیه بدون داشتن دایه در حال زایمان است.

ام کلثوم ك گفت: با رضایت شما حاضر به کمک هستم. آن گاه به او گفت: هر چه لازم است با خود بردار و خودش مقداری روغن و حبوبات در دیگی قرار داد و به راه افتاد. وقتی آن جا رسیدند به همسرش گفت: برو داخل خیمه و خودش بیرون خیمه در کنار آن مرد نشست و به او دستور داد تا آتش را روشن نماید. و بعد از این که آتش روشن شد، دیگ را روی آن گذاشت. پس از لحظاتی نوزاد به دنیا آمد.

ام کلثوم ك گفت: ای امیرالمومنین رفیق ات را به پسر بچه ای که خدا به او داده است مژده بده. وقتی آن مرد کلمه ی امیرالمومنین را شنید، ترسید و خود را عقب کشید. عمرس به او گفت: نترس و سرجایت بنشین و دیگ را از روی آتش برداشت و به همسرش داد و گفت: به آن زن غذا بده. وقتی آن زن سیر شد، باقیمانده ی غذا را به مرد داد و گفت: وای برتو! غذا بخور که تمام شب را گرسنه و بیدار بوده ای. آن گاه به همسرش گفت: بیا برویم و به آن مرد گفت: فردا نزد ما بیا تا به تو چیزی بدهیم. روز بعد وقتی آن مرد به محضر امیرالمومنین رسید به او عطیائی داد و برای نوزادش حقوقی تعیین کرد.¹

علامه ابن کثیر (رحمه الله) می فرماید: «عمر بن خطابس در زمان خلافتش با ام کلثوم ك دختر علی ابن ابی طالبس از فاطمه ك ازدواج نمود، و او را بیش از حد مورد احترام قرار داد و

¹ - البدایه والنهایه ج 7 ص 153؛ ابن الجوزی، ص 73 و سامرات، ج 2، ص 49 و عقد الفری، ص 98، الریاض النضره، ج 2، ص 56 و اخبار عمر، ص 375.

چهل هزار درهم مهریه، برای او مقرر فرمود، بخاطر آنکه او از خاندان پیامبرص بود»¹

حاج ملا عبدالله احمدیان مینویسد : حضرت عمر سبه خاطر احترام خاصی که برای دختر فاطمه س و یکی از نواده های پیامبرص قائل بود در رفتار خود تغییرات زیادی به وجود آورد و در نهایت احترام و ابراز محبت با او رفتار می کرد². به گونه ای که در تاریخ چنین رفتار محبت آمیزی از حضرت عمر س نسبت به دیگر همسرانش روایت نشده و بعد از ام کلثومك نیز با کسی ازدواج نکرد³

از همه جالبتر این چند روایت زیر است که نهایت مهر سیده ام کلثومك را نسبت به همسرش ثابت میکند :
«عن سعد الجاری موسی عمر بن الخطاب أنه دعا أم کلثوم بنت علی بن ابي طالب و كانت تحته فوجدها تبكي، فقال: ما يبكيك؟ فقالت: يا أمير المؤمنين! هذا اليهودي تعني كعب الاحبار.

يقول: إنك على باب من أبواب جهنم! فقال عمر: ما شاء الله! والله إني لأرجو أن يكون ربي خلقتني سعيدا! ثم أرسل إلى كعب فدعاه ، فلما جاءه كعب قال : يا أمير المؤمنين ! لا تعجل علي ، والذي نفسي بيده لا ينسلخ ذو الحجة حتى تدخل الجنة : فقال عمر: أي شيء هذا مرة في الجنة ومرة في النار؟ فقال: يا أمير المؤمنين ! والذي نفسي بيده ! إنا لنجدك في كتاب الله على باب من أبواب جهنم تمنع

الناس أن يقفوا فيها، فإذا مت لم يزالوا يقتحمون فيها إلى يوم القيامة»⁴

یعنی: سعد الجاری خدمتکار (و آزاد شده) حضرت عمر س میگوید: عمر بن خطاب س وارد منزل همسرش ام کلثوم دختر علی بن ابیطالب شد و او را گریان دید!

از او سبب گریه اش را سؤال کرد؟

¹ - و به حق به سخن خود عمل کرد که فرمود: ه ی چ کس به شتر از من او را تکریم نخواهد کرد.

² - ابن سعد، ج 1، ص 190؛ ابن اثیر، ج 3، ص 27؛ طبری، ج 5، ص 17، اخبار عمر، ص 397. تاریخ دمشق و انساب

الاشراف ...

³ - عبقریه، عمر، محمود عقاد، ص 684. به نقل از سریمای صادق فاروق اعظم، حاج عبدالله احمدیان

⁴ - طبقات الکبری ابن سعد ج 3 ص 332؛ انساب الاشراف بلاذری "باب نسب بری عدی بن کعب"؛ تاریخ الخلفا سری و طی (فصل

فی نبد من اخباره وقضایه)؛ فتح الباری ابن حجر و کتر العمال و...

ام‌کلثوم گفت: کعب‌الأحبار در مورد تو گفت است که: عمر در جلو یکی از درهای دوزخ قرار گرفته (اما چیزی به پایان عمر او باقی نمانده است).

عمر فاروقس به ام‌کلثوم گفت: هر چه خداوند بخواهد همان می‌شود، امیدوارم که خداوند مرا سعادتمند (و اهل بهشت) آفریده باشد!

پس از آن او کسی را به دنبال کعب‌الأحبار فرستاد، وقتی آمد به حضرت عمرس گفت: یا امیرالمؤمنین! در مورد من با شتاب داوری مکن! سوگند به خداوندی که جان من در اختیاری اوست پیش از پایان ماه ذی‌الحجه به بهشت خواهی رفت.

عمر فاروقس به او گفت: این چه حرفی است که تو می‌زنی؟! یک بار مرا به جهنم و بار دیگر به بهشت می‌بری؟!!

کعب‌الأحبار گفت: یا امیرالمؤمنین! سوگند به خداوند در کتاب تورات در مورد تو خوانده ام که بر یکی از درهای دوزخ ایستاده ای و از وارد شدن مردم به آن جلوگیری می‌نمایی!! و چون بمیری مردم تا روز قیامت همچنان کنار آن در ازدحام می‌کنند.

ابن سعد و ابن اثیر و ابن عساکر حین نقل ماجرای شهادت حضرت عمرس مینویسند:

ابو عبید غلام ابن عباس نقل می‌کند که ابن عباس می‌گفته است همراه علی؛ بودم که صدای گریستن بر عمرس را شنیدیم. گوید: علی؛ برخاست و من هم برخاستم و وارد خانه ای شدیم که عمرس آن جا بستری بود.

علی؛ پرسید: این صدای (گریه برای) چیست؟ زنی به ایشان پاسخ داد که طبیب به عمرس نبیذ داد از محل زخم بیرون آمد، بعد شیر داد آن‌ها م از محل زخم بیرون آمد و گفت خیال نمی‌کنم امروز را به شام برسانی هر کار که داری انجام بده.

گوید: در این هنگام ام‌کلثوم ك بانگ برداشت که واَعْمَراه...، افسوس و زنانی که همراه ام‌کلثومك بودند،

همگی همراه او گریستند چنانکه خانه به لرزه درآمد و سراپا گریه و شیون شد.... (وكان معها نسوة فبكين معها وارتج البيت بكاء)¹ و نقل شده که پس از ضربت خوردن علی ؛ دختر ایشان، ام‌کلثوم فرمود:

«مالي ولصلاة الغداة قتل زوجي عمر أمير المؤمنين صلاة الغداة وقتي أبي أمير المؤمنين صلاة الغداة»

یعنی: «نماز صبح از من چه می خواهد؟!؛ شوهرم، عمر امیرالمومنین هنگام نماز صبح کشته شد و پدرم، امیرالمومنین نیز هنگام نماز صبح کشته شد.»²

و در روایات آمده که حضرت علی ؛ به خانه دختر و داماد خودشان سر میزدند چنانکه ابن ابی الحدید مینویسد: عمر بن خطاب س قاصدی نزد پادشاه روم فرستاد و چون ام‌کلثومك همسر او از حرکت قاصد آگاه شد چند دیناری داد و عطری خرید و آن را در دو شیشه قرار داد و به قاصد داد تا به عنوان هدیه به همسر قیصر روم بدهد . هنگامی که قاصد برگشت، دو شیشه پر از جواهرات از طرف همسر قیصر آورد و به ام‌کلثوم داد و چون عمرس به خانه آمد و جواهرات را دید، پرسید اینها از کجا آمده است. ام‌کلثومك ماجرا را گفت و عمرس جواهرات را از او گرفت. ام‌کلثومك به اعتراض گفت: این به عوض هدیه من است. عمرس گفت: «بینی و بینك ابوك، فقال علی(عليه السلام): لك منه بقیمة دینارك، و الباقي للمسلمین جملة، لان برید المسلمین حملة» یعنی: داور میان من و تو ، پدرت باشد.

علی؛ به سود عمرس دآوری کرد و فرمود: به مقدار بهای دینارهایی که عطر خریدی از این جواهرات مال توست و بقیه مال مسلمانان است؛ زیرا قاصد آنان هدیه تو را برد و اینها را آورد.³ پس اگر دخوری و تهدید وجود داشت، این رفت و آمدها و این اعتماد وجود نداشت.

و محمد بن حنفیه نیز به آنها سر میزد:

¹ -طبقات الکبری ج3 ص 352 ؛ تاریخ دمشق ج 44 ص 426 ؛ اسد الغابه، ج4، ص76

² - بدایه و النهایه ج8، ص14

³ - شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج19، ص351

«ابن الحنفیه یقول دخل عمر بن الخطاب وأنا عند أختي أم كلثوم ك بنت علي فضمني وقال بالحلواء»¹
ابن حنفیه (فرزند علی س) فرمود: «عمرس وارد شد در حالی که من نزد خواهرم ام کلثوم ك بنت علی؛ بودم، مرا در آغوش گرفت، سپس فرمود: با حلوا از او پذیرایی کن».

و از روایات متعدد و بسیاری ثابت است که حضرت علی؛ حضرت ابوبکر س و عمرس را افضل میدانسته و از 80 طریق از حضرت علی؛ نقل است که میفرمود: هر کس مرا بر ابوبکر س و عمرس برتری دهد بر او حد مفتری اجرا میکنم.²

و ابن تیمیه در منهاج السق خود و ابالقاسم نصر بن الصباح البلخی در کتاب «النقض علی ابن الراوندي» مینویسند: از شریک ابن عبدالله سؤال شد که: «کدامیک افضل است، ابوبکر یا علی؟» و او جواب داد: ابوبکر. «شخص دوباره پرسید: با اینکه شیعه هستی این حرف را می زنی؟ و او جواب داد: «آری. اگر این را نگویم، شیعه نیستم!! بخدا سوگند که علی از این منبر بالا رفته و گفت: «همانا بهترین افراد این امت پس از رسول خدا ص ابوبکر و سپس عمر می باشند». پس آیا من حرف او را زیر پا گذاشته و او را دروغگو بخوانم؟ بخدا که او دروغگو نبود»³
و در صحیح بخاری است که از محمد بن الحنفیه (پسر علی بن ابی طالب) روایت شده که گفت: به پدرم (علی بن ابی طالب) گفتم: بهترین مردم بعد از رسول الله ص چه کسی است؟ او گفت: ابوبکر. گفتم: بعد چه کسی است؟ او گفت: عمرس و ترسیدم که بعد از او عثمان ش را بگوید پس گفتم: بعد از عمرش شما هستید؟ او گفت: خیر، من کسی نیستم مگر یکی از مسلمانان.⁴

و در کتب اهل تشیع نیز این روایات زیاد به چشم میخورند از جمله خطبه لله بلاد فلان است که حضرت علی میفرماید:

¹ -تاریخ دمشق ج 54 ص 331؛ سری اعلام النبلاء ذهی ج 7 ص 122 و هینطور تاریخ الاسلام ذهی ج 6 ص 184 و

کتر العمال ج 37515

² -مجموع الفتاوی 185-184/35

³ -منهاج السنه ج 1 ص 13

⁴ -صحیح بخاری ج 3395

«لله بلاد فلان، فلقد قوم الأود، وداوى العمد، وأقام السنة، وحلّف الفتنة؛ ذهب نقيّ الثوب، قليل العيب، أصاب خيرها وسبق شرها. أدّى إلى الله طاعته، واتقاه بحقه، رحل وتركهم في طرق متشعبة، لا يهتدي بها الضال، ولا يستيقن المهتدي».

«رحمت خدا بر فلانی (حضرت عمرس) باد. او کژی را راست نمود، بیماری را مداوا کرد، سنت را برپا داشت و فتنه بعد از او پدید آمد. او پاک بود و با اندک ی عیب از دنیا رفت. از خیر آن بهره مند شد و قبل از آن که شرّ فتنه دامن گیر او شود، از جهان رخت بریست. فرمان خدا را اطاعت نمود و به گونه شایسته ای تقوای الهی را رعایت کرد. از دنیا رحلت کرد و آنها - مسلمانان - را بر دو راهی گذاشت که گمراه رستگار نمی گردد، و رستگار مطمئن نمی شود»

این روایت به صورت واضح عقیده حضرت علی ؛ را بیان میکند، و برای منصفان واضح است که حضرت عمر سنت را برپا داشته و مطیع فرمان خدا بوده است. اینجا شاید شیعه بگوید: در متن خطبه «لله بلاد فلان» آمده و شما از کجا فهمیدید که منظور حضرت عمرس است؟ میگویم: ابن ابی الحدید که به اعتراف شیخ عباس قمی¹ و خوانساری² و آقا بزرگ طهرانی³ از علمای اهل تشیع است و علامه ابن کثیر نیز او را شیعی غالی میدانند⁴. میگوید:

«منظور از فلانی، در این خطبه، عمر بن خطاب می باشد؛ «وقد وجدت النسخة التي بخ ط الرضى أبى الحسن جامع (نهج البلاغة) وتحت (فلان) (عمر) « من، نسخه ي خطي نهج البلاغه را که به خط گرد آورده ی آن یعنی رضی ابی الحسن نوشته شده بود، دیدم که ذیل کلمه ی فلانی، عمر نوشته بود.»

¹-الکری واللقاب عباس قمی ج 1 ص 185

²- روضات الجنات خوانساری ج 5 ص 20 - 21

³- الذریعة الی تصانیف الشریعه، آغا بزرگ الطهرانی ج 41 ص 158

⁴- البدایة والنهایة ج 13 ص 233 و هین منظور الی ان سرکس در معجم المطبوعات او از اکابر شریعه می داند و حاجی خلیفه نیز در کشف الظنون او را شریعه معرفی می کند.

ابن ابی‌الحدید، هم چنین می‌گوید: «در این باره از ابوجعفر یحیی بن اب یزید علوی پرسیدم؛ او، نیز به من گفت: (منظور، عمر بن خطاب است.) گفتم: (آیا امکان دارد که امیرالمؤمنین این گونه از عمر، تعریف کنند؟) ابوجعفر گفت: (آری)»¹

و میثم بحرانی در توجیه این خطبه، می‌نویسد: «اینجا سؤالی برای شیعیان به وجود می‌آید که این گونه تعریف و تمجیدها درباره ی ابوبکر و عمر ب، با اجماع و عقیده‌ی ما در خطاکار بودنشان به خاطر غضب خلافت، در تعارض قرار دارد؛ از این رو یا این خطبه، اصلاً از گفته‌های امام نیست و یا اجماع ما بر کینه ورزی به ابوبکر و عمر ب، نادرست می‌باشد.» وی، تقیه‌کاری امام را توجیه این سؤال دانسته و نوشته است: «امام از آن جهت به تعریف از ابوبکر یا عمر ب پرداخت که مردم، خلافت ابوبکر و عمر ب را درست می‌پنداشتند؛ امام، این کار را کرد تا از این طریق، دل‌های مردم را به خود جلب نماید (یعنی باز هم همان تقیه = دروغ خوش نام!)»² و همینطور دکتر علی شریعتی نیز این خطبه را در حق حضرت عمرس میدانند.³

پس به کوری چشم اهل رفض ثابت شد که آن زن و شوهر نسبت به هم مهر می‌ورزیدند و با هم خوشبخت و همیشه یار یکدیگر بودند و پدر ام کلثوم و پدر زن حضرت عمر س نیز از این وصلت راضی و خرسند بود. . پس بسوزد آنکه همیشه در حال سوختن است!

شبهه: در حال ضرورت، ازدواج با کافر نیز جایز است:

شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه در این باره می‌گوید: این ازدواج، اگر صحیح باشد، دو توجیه دارد که با مذهب شیعه در باره گمراهی افرادی که پیش از امیرمؤمنان بودند سازگار است:

¹ - شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ج 12، ص 3-4

² - نهج البلاغه، به شرح ابن میثم بحرانی ج 4، ص 98 چاپ تهران

³ - تشریح علوی و تشریح صفوی. دکتر علی شریعتی چاپ دوم 1378 انتشارات چاپخش تهران، ص 85-86 و البته در بعضی از نسخ نیز لله در عمر آمده است و در بعضی نیز لله بلاء فلان که در هر صورت مطلب تغیری نمی‌کند و نتیجه همان می‌شود.

1. شرط ازدواج، اسلام ظاهری است که شهادتین و نماز به سوی قبله و اقرار کردن به مجموعه شرایع است؛ اگر چه سزاوارتر است که تنها با کسی که مومن است، وصلت صورت گیرد و با کسی که به ظاهر مسلمان است و گمراهی که سبب خروج او از اسلام شود، ندارد، وصلت ننمود؛ اما هر زمان که ضرورت اقتضا داشت که با چنین گمراهی، به شرط تظاهر به اسلام، ازدواجی صورت گیرد، کراهت از بین رفته و این کار جایز می شود؛ و کاری که در زمان اختیار مستحب نبود، در زمان اضطرار، جایز می شود. امیرمؤمنان در آن زمان، احتیاج داشتند که جان ها را حفظ کرده و نزدیکی ایجاد کنند. و چنین دی د که اگر همانند عمرس، در خواسته ای که او مطرح کرده به این عنوان که با دختر علی س ازدواج کند، پافشاری نماید (و دختر خویش را به او ندهد) این مطلب فساد دینی و دنیوی خواهد داشت؛ و اگر این کار را قبول کند، سبب صلاح دینی و دنیوی خواهد بود؛ به همین سبب بود که خواسته او را برآورده کرد.

جواب:

اولاً شما که میگوید: حضرت علی عالم الغیب بود پس حتی اگر حضرت عمر تظاهر به اسلام بکند (و در حقیقت کافر باشد، نعوذ بالله) حضرت علی از قلب او با خبر است و (به زعم شیعه) میدانند که او کافر است! (نعوذ بالله) پس به طریق اولی این ازدواج و همخوابی در آن همانطور که گفتیم به مثابه زنا است که به هیچ وجه در شریعت مقدس اسلام جایی ندارد و البته شما اهل تشیع و سخن شیخ مفید را داخل در این شریعت مقدس محسوب نکنید و بهتر است آن را در شریعت عبدالله بن سبا داخل کنید، گمان کنم هم وزن هم باشند!

دوماً: از امام صادق؛ نقل است که فرمودند:

«ان الله فوض الی المومن كل شیء الا اذلاله نفسه¹ (یا با این کلمات = ان الله فوض الی المؤمن امورہ کلها ولم يفوض إليه ان یکون ذلیلاً)»

¹ - تمذیب الاحکام طوسی ج 6 ص 179؛ وسائل الشریعه ج 16 ص 156؛ بحار الانوار ج 64 ص 72؛ مشکاة الانوار طبرسی ص 174_ دار الحدیث؛ میزان الحکمه ج 3، ص 1957_ دار الحدیث و....

همانا خداوند هر امری را به مومن تفویض کرده اما ذلیل کردن نفس خود را به او اجازه نداده است.
 آیا من میتوانم در این مقام بپرسم: چرا حضرت علی س از دستور خدا سرپیچی کرد؟؟؟ چرا نفس خود را ذلیل کرد و تن به این ازدواج داد؟؟
 عجیب است! اجماع اهل تشیع بر آن است که امام باید شجاعترین مردم باشد¹، میگوییم این شجاعت کجاست؟

او که شیر خدا بود چنین چیزی را بر خود پذیرفت ولی من که در مقابل ایشان بچه گربه ای هم نیستم اگر مرا بکشند هم راضی به چنین وصلتی نمیشوم، بخدا حیرانم از این اقوال اهل تشیع که آن را به اسم اسلام تمام میکنند!
باید گفت: اعوذ بالله من الروافض الرجیم!!

همه داستانهای شیعه به همین شکل است، در جایی حضرت علی کتک میخورد و طناب در گردن او را میبرند و در جایی او را تهدید میکنند که دستت را قطع میکنیم و ولی در هیچ کدام از این سوانح عکس العملی نشان نمیدهند، (به زعم شیعه) زن و پسرش را میکشند ولی او آخ نمیگوید!، خلافت را از او میگیرند او دم نمیزند! فدک را به او نمیدهند باز هم سکوت میکند! طناب در گردنش می اندازند و او میگوید: یا ابن ام القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی!!² حالا هم که او و عمویش را تهدید میکنند او در عوض دخترش را دو دستی تقدیم میکند!!!

این همان علی س است که او را فاتح خیبر و اسد الله الغالب میخوانند؟؟ پس چه شد آن همه شجاعت و قدرت؟ آن همه درایت چه شد؟؟ حتی نتوانست ناموس خود را نجات دهد؟؟ شاعر چه خوب سروده که میگوید:

در تکیا پوی بهر این
 مطلوب... همه غالب شدند و او مغلوب
 با چنین وهم و ظن ز نادانی...
 اسد الله الغالبش خوانی؟

(عبدالرحمن جامی)

¹- از جمله شریخ مفید در الاقتصاد و مجلسی در بحار الانوار و طوسی در تلخیص الشافی و انوار النعمانیه نعمه الله جزائری و شریخ صدوق در اکمال الدین و چرین می گویند.

²- احتجاج طبرسی ج 1 ص 111 _ نجف

ادامه شبهه:

2. ادعا کنیم که ازدواج با گمراهی که امامت را منکر شده و آن را حق کسی می داند که مستحق آن نیست، حرام است؛ اما حتی طبق این فرض نیز زمانی که انسان بر جان و دین خویش بیمناک باشد، می تواند این کار را انجام دهد؛ همانطور که در زمان تقیه می تواند سخن شرک که منافات با توحید دارد، بر زبان آورد؛ و همانطور که خوردن مردار و گوشت خوک در زمان ضرورت جایز است؛ با اینکه در زمان اختیار حرام بوده است.

امیرمؤمنان در این زمان مضطر به قبول ازدواج امّ کلثوم با عمر شدند؛ زیرا او حضرت را تهدید کرده و به همین سبب امیرمؤمنان بر جان خویش و شیعیان بیمناک بودند؛ و به همین سبب از روی ضرورت، خواسته او را پذیرفتند؛ همانطور که ضرورت سبب جواز گفتن سخنان شرک آلود می شود. خداوند در قرآن فرموده است «مگر افرادی که (به خاطر ستم دیگران) مجبور به انجام کاری شده و قلب آن ها با ایمان، محکم شده باشد»

جواب:

در مورد گوشت مردار دلیل از آیه قرآن داریم که

میگوید:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَ رَبِّهِ إِلَّا لِمَنْ وَضَعَ لَهُ مَقَالًا﴾ (مائدة: 3)

و هر کس دچار گرسنگی شود بی آنکه به گناه متمایل باشد [اگر از آنچه منع شده است بخورد] بی تردید خدا آمرزنده مهربان است.

ولی جواز ازدواج در صورت اجبار در هیچ جای قرآن وجود ندارد، نمیدانم دلیل حلت این ازدواج آنها از کدام آیه است، شاید " کتاب الجفر آیه «X»؟!؟

ازدواج با مشرک و کافر و منافق و قاتل و بدعت گزار و... که شما همه را در مورد حضرت عمر میدانید حرام است و اگر چنین ازدواجی صورت بگیرد، همخوابی در آن، زنا محسوب میشود. ولی شیخ مفید (و قزوینی) زنا را هم ردیف گوشت مردار و شراب خوردن میدانند!

خداوند میفرماید:

به هیچ وجه و هرگز برای کافران نسبت به مومنان راه تسلطی (برای ازدواج و...) قرار نداده است.
و در سوره ممتحنة:

ای کسانی که ایمان آورده اید چون زنان با ایمان مهاجر نزد شما آیند آنان را بیازمایید خدا به ایمان آنان داناتر است پس اگر آنان را با ایمان تشخیص دادید دیگر ایشان را به سوی کافران بازنگردانید **نه آن زنان بر ایشان (کافران) حلالند و نه آن [مردان کافر] بر این زنان حلال.**

پس از آیه قرآن حرام بودن ازدواج با کافر معلوم است ولی خداوند در پایان آیه نفرموده است. در اضطرار و یا وقتی شما را تهدید به کشتن و یا ... (شاید دست قطع کردن) کردند برای شما اشکالی ندارد که رضایت دهید دخترتان زنا کند! فان الله غفوراً رحیم ا!!!! شرم آور است که بنده این خطوط را بنویسم و باعث تاسف است که در مورد چیز به این واضحی باید با کسانی که آنها را مسلمان میدانیم بحث کنیم و آیه قرآن را به کناری نهاده و گوش جان به سخنان شیخ مفید و امثالهم بسپاریم!!

مجیب شاهوزهی: جاری کردن کلمه ی کفر بر زبان در وقت اکراه، یک امر موقت و مسأله ی اعتقادی است و کاملاً می توان در عین اجرای کلمه ی کفر بر زبان، ایمان به خدا را در قلب پوشیده و به صورت محکم و بدون کم و کاست محفوظ نگهداشت و شرعاً با وجود تصدیق قلبی به وحدانیت خداوند متعال، جاری کردن کلمه ی کفر بنا بر ضرورت رخصت است. بنابراین، نمی توان این اضطرار را با عمل ازدواج که از یک طرف، یک امر دائمی است و از اعمالی است که به جوارح و ظاهر تعلق دارد و از طرف دیگر، مسلمان به حفظ عفت و اجتناب از ازدواج با کافران و مشرکان دستور داده شده است، قیاس کرد.

جاري کردن کلمه کفر بر زبان در وقت اکراه دال بر رضایت قلبی نیست، اما انجام یک عمل به طور دوام و همیشگی و اصرار بر آن و بدون ظاهر شدن هیچ گونه کدورت و جدال و نارضایتی در طول زندگی بین زوجین و خانواده ی طرفین و بلکه به جای آن، ظهور الفت و محبت بین همدیگر و رفت و آمد خانوادگی کاملاً به رضایت قلبی و محبت متقابل طرفین دلالت دارد. بنابراین، از این ناحیه هم قیاس عمل علی با اجرای کلمه کفر بر زبان در وقت ضرورت کاملاً نادرست است.

با توجه به حرام بودن نکاح بین مسلمان و کافر در شریعت مقدس اسلام و عدم انعقاد نکاح در میان زن و مرد، امکان ندارد که شیر خد ا و فاتح خیبر و صاحب ذوالفقار س مرعوب زور و قدرت و تهدیدات عمرس بشود و دخترش را برای استفاده ی حرام حتی برای یک لحظه به او تحویل دهد، چه برسد برای همیشه، ظاهر است؛ در صورتی که عمرس کافر بوده است (معاذ بالله)، استفاده ی او از حضرت ام کلثوم زنا محسوب می شد (العیاذ بالله) و هر با شعوری این مطلب را خوب می فهمد و نیازی به تفهیم ما ندارد، هر چند مدعیان دروغین محبت اهل بیت آن را با تکلف فراوان طبق میل خود جلوه بدهند.¹

خواننده خود قضاوت کند، آیا کسی حاضر میشود ناموس و عزیزه خود را به یک شخص (زبان نشان لال) مرتد و شراب خوار و بد اخلاق و قاتل و خلاصه، یک دیو دو سر!! (به خیال شیعه!) بدهد؟ اصلاً میگوییم: بر روی تو شمشیر کشیده و بگویند: یا دخترت را بده یا دستت را قطع میکنیم، شما کدام را انتخاب میکنید؟؟ ازدواج دخترتان با چنان آدمی یا دست خودتان؟؟ حالا بعد از جواب، این وضعیت را در مورد حضرت علی س تصور کنید، آیا اسد الله الغالب، فاتح خیبر و... چنین ننگی را بر خود میپذیرد؟؟ آیا میپذیرد خودش سالم بماند ولی دخترش زنا کند و نابود شود؟ آیا شریعتی وجود دارد که زنا را حلال بداند؟؟²

ادامه شبهه (هذیان):

و شیخ مفید در کتاب المسائل العبریه می نویسد:

¹- فرار از واقعیت تا کی/محبب شاهزده ی

²- البته به جز شریعت اهل تشریح که زنا را به اسم صیغه، متعه و یا ازدواج موقت حلال می سازد!

ازدواج با گمراه، توسط انبیا به صورت عملی با گمراه ازدواج کرده و عده ای (از مومنین) را به ازدواج گمراهان در آورده و گاهی نیز به این کار دعوت کرده‌اند؛ و گمراهی آنان سبب جلوگیری از این ازدواج‌ها نشد؛ و نیز سبب نگشت که انبیا آنان را دوست داش‌ته باشند؛ و حتی دلالت بر این مطلب نیز نمی‌کند! آیا نمی‌بینید که پیامبر دو دختر خویش را به ازدواج دو کافر، یعنی عتبه بن ابي لهب و ابوالعاص بن ربیع در آورد؛ اما این کار منجر به گمراهی پیامبر یا هدایت آن دو نگردید. و حتی ازدواج دو دختر پیامبر با آنها، سبب جلوگیری از بی‌زاری پیامبر از دین آنها نگردید. خداوند نیز در قرآن از لوط علیه السلام خبر داده است که فرمود: «ای قوم! اینان دختران من برای شما پاکیزه ترند!»؛ او دختران خویش را در معرض ازدواج با کفار قوم خویش قرار داد آنهم زمانی که خداوند اذن در هلاک آن قوم داده بود! اما این کار سبب دوستی بین لوط و قومش نشد، و سبب عدم دشمنی دینی قومش با او نگردید. رسول خدا ص ازدواج منافقین با زنان مومن را جایز دانست؛ و ازدواج مومنین با زنان منافق را نیز جایز دانست؛ اما این کار سبب جدایی دینی دو گروه نمی‌شود!

جواب:

گویا ایشان موضوع را خوب نفهمیده‌اند زیرا شیعیان حضرت عمرس را گمراه نمی‌دانند بلکه او را کافر و حتی از بدترین کفار میدانند پس قیاس این دو با هم غیر ممکن و غیر قابل قبول است. در مورد دختران پیامبرص نیز باید گفت: ازدواج رقیه با عتبه (پسر عمویش) و ازدواج ام کلثومس با عتبه (پسر عمویش) و همینطور ازدواج ابوالعاص با زینب همه قبل از اسلام و بعثت حضرت رسول ص بوده یعنی زمانی که هیچ مسلمانی وجود نداشته است. و البته بعد از بعثت هر سه دختر به شکلی از همسرانشان جدا شدند و فقط زینب بود که از ابوالعاص (پسر خاله اش) جدا شد ولی بعد از اینکه ابوالعاص اسلام آورد دوباره نزد وی برگشت و دو فرزند به نام های علی و امامه را برای او آورد. . گذشته از آن مگر ازدواجهای دختران حضرت محمد ص از روی اجبار و نعوذ بالله از روی تهدید و ارباب بود؟؟!

و اما ازدواج منافقینی که پیامبرص آنها را جایز دانسته است، نمیخواهم وارد این موضوع شوم و همین بس که شما حضرت عمرس را کافر میدانید و به راستی کسی که حاضر شود دختر پیامبرص را مضروب و پسرش را بکشد، مسلمان است؟؟¹ خنده دار است! قبل از این به سخن سفیان و... استناد کرده اید که ازدواج با منافق را جایز ندانسته اند و حال از مفید بر عکس آن نقل میکنید؟؟ من مانده ام به کدام ساز شما باید رقصید؟؟ بدبختی این است که خجالت هم نمیکشید! و این همه حرفهای مفت بخورد ملت میدهد.

شبهه: ازدواج اجباری عمر با عاتکه:

ازدواج با امّ کلثوم، نخستین ازدواج اجباری خلیفه نیست؛ بلکه پیش از آن نیز اتفاق افتاده است که ازدواج با عاتکه دختر زید از نمونه‌های آن است. محمد بن سعد در الطبقات الکبری می‌نویسد: علی بن زید می‌گوید: عاتکه دختر زید، همسر عبد الله بن ابوبکر بود، و عبد الله با او شرط کرده بود که اگر او مُرد، شوهر نکند. عاتکه پس از مرگ عبد الله بدون شوهر مانده بود و هر کس از وی خواستگاری می‌کرد، نمی‌پذیرفت، عمر به کسی که ولایت بر عاتکه داشت گفت که برای من از او خواستگاری کن، آن زن عمر را نیز قبول نکرد. عمر به سرپرست او گفت: تو او را به همسری من در بیاور. مراسم ازدواج انجام شد، عمر بر او وارد و با وی درگیر شد تا سرانجام با زور با وی همبستر شد. هنگامی که کارش تمام شد، عاتکه با اظهار نفرت چندین مرتبه گفت: اُف اُف²... سپس عمر خارج شد و نزد وی بازنگشت تا آن که عاتکه کنیزش را فرستاد و به عمر گفت: بیا من در اختیار تو هستم.

جواب:

1- اولاً سند آن منقطع³ و راویش مجروح است. علی بن زید بن عبد الله بن زهیر بن عبد الله بن جدعان القرشی التیمی، أبو الحسن البصری المکفوف⁴...

¹-البته باز هم می‌گویم: این که گفتیم طبق عویده شیعی است.

²-با عرض معذرت! این‌جا عمر می‌گوید: اف اف نه عاتکه... چون در روایت آمده: و سپس (عمرس) از خانه بیرون شد در نیجه او بود که قبل از این سخن می‌گفت!! محض اطلاع بود.

³-رجوع به کتر العمال ج 13 ص 608 ح 37607 و جامع الاحادیث سریوطی ج 25 ص 500 ح 28438

⁴-تهدیب الکمال المزی ج 20 ص 437-438 راوی شماره 4070 و سری اعلام النبلاء ذهبی ج 9 ص 240 به بعد

احمد بن عبدالله عجلي و ابوحاتم در مورد او گویند : شیعه است
 أبو أحمد بن عدي گوید: در تشیع غلو میکند.. یزید بن
 زریع گوید: او رافضی است...
 حماد بن زید گوید: او احادیث را تغییر میداد .. امام
 صادق؛ میگوید: علی بن زید ضعیف است . احمد بن حنبل (رحم
 الله) میگوید: ضعیف است، یحیی بن معین گوید: ضعیف در همه
 چیز و نسائی گوید: ضعیف است...
 آیا به چنین شخصی میتوان اعتماد کرد؟؟ کسی که هم شیعه
 غالی است و هم روایات را تغییر میداد و همه او را ترک
 کرده اند، مورد اعتماد است؟

2- چگونه مردم از وقوع این ماجرا با خبر شدند؟ مگر
 آنها نیز در حمله آنها حضور داشته اند؟؟ لعلمکم
 تفتکرون؟؟ متاسفم برای کسی که این داستانها را باور
 میکند!!

3- ابن سعد اینگونه مینویسد: عاتکه دختر زید بن عمرو
 بن نفیل که همسر زبیر بن عوام س بود و مردم مدینه می
 گفتند هر کس می خواهد شهید شود با عاتکه ازدواج کند
 که او قبلاً همسر عبد الله بن ابو بکر ب بود که کشته شد،
 سپس همسر عمر بن خطاب س شد که او هم کشته شد و سپس
 همسر زبیر شد که او هم کشته شد... .

و باز هم در تذکره عاتکه (همان آدرس قزوینی) اینچنین
 مینویسد:

عاتکه دختر زید بن عمرو بن نفیل بن عبد العزی بن رباح
 بن عبد الله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب، مادرش ام
 کرز دختر حضرمی بن عمار بن مالک بن ربیعة بن لکیز بن
 مالک بن عوف است، عاتکه مسلمان شد و بیعت و هجرت
 کرد.

یزید بن هارون از محمد بن عمرو از یحیی بن عبد الرحمان
 بن حاطب ما را خبر داد که می گفته است عاتکه همسر عبد
 الله پسر ابو بکر صدیق بود، عبد الله بخشی از اموال خود
 را برای عاتکه قرار داد به شرط آنکه عاتکه پس از مرگ
 عبد الله ازدواج نکند، قضا را عبد الله پیش از عاتکه
 درگذشت، عمر بن خطاب به عاتکه پیام فرستاد و گفت چرا
 آنچه را که خداوند بر تو روا داشته است بر خود حرام
 و ناروا ساخته ای، آن مالی را که از عبد الله گرفته ای
 به خویشانش بگردان و ازدواج کن، عاتکه چنان کرد،

عمر از او خواستگاری کرد و به همسری گرفت.....

یزید بن هارون، از محمد بن عمرو، از یحیی بن عبد الرحمان بن حاطب ما را خبر داد که می گفته است ربیعة بن امیة پیش عمر بن خطاب س آمد و گفت خواب دیدم که ابو بکر در گذشته است و تو پس از او زنده ای و به خلافت رسیده ای و به این بانوی پارسای بریده از مردم پیام فرستاده و او را به همسری گرفته ای و او را به عنوان عروس به خانه ات آوردند و بر در خانه ات شتران تنومند با بار و بنه ایستاده اند، گوید آن زن عاتکه س دختر زید بن عمرو بن نفیل بود که همسر عبد الله پسر ابوبکر س بود و عبد الله س روز جنگ طائف کشته شد، عبد الله بخشی از اموال خود را برای عاتکه قرار داده بود به شرطی که پس از او شوهر نگیرد، عمر س در پاسخ ربیعة بن امیة گفت سنگ بر دهانت باد چنین نیست و خداوند ابو بکر س را زنده و ما را از او بهره مند می دارد و راهی برای دسترسی به این بانو نیست، چنان شد که ابو بکر درگذشت و عمر س به جای او نشست و به عاتکه پیام فرستاد که چرا چیزی را که خداوند بر تو روا داشته است بر خود ناروا می داری؟ مال را به صاحبانش برگردان و ازدواج کن، او چنان کرد و عمر س او را خواستگاری و با او ازدواج کرد.

و اما صحیحترین روایت آن است که ابن حجر عسقلانی آن را به نقل از ابن سعد اینگونه نقل میکند: «وأخرج بن سعد بسند حسن عن یحیی بن عبد الرحمن بن حاطب: كانت عاتكة تحب عبد الله بن أبي بكر فجعل لها طائفة من ماله على ألا تتزوج بعده و مات فأرسل عمر إلى عاتكة أن قد حرم ما أحل الله لك فردي إلى أهله المال الذي أخذته ففعلت فخطبها عمر فنكحها»¹

و ابن سعد میگوید: یزید بن هارون، از یحیی بن سعید، از ابو بکر بن محمد بن عمرو بن حزم، از عبد الله بن عبد الله بن عمرش ما را خبر داد که می گفته است عاتکه س دختر زید بن عمرو بن نفیل همسر عمر بن خطاب س عمر را که روزه داشت بوسید و عمر س او را از این کار منع نکرد.

¹-الإصابة ابن حجر عسقلانی ج8 ص228 رقم 11452

معن بن عیسی، از مالک، از یحیی بن سعید ما را خبر داد که می گفته است عاتکه دختر زید بن عمرو بن نفیل که همسر عمر بن خطاب بود، سر عمرس را که روزه داشت می بوسید و عمرس او را منع نمی کرد. و ابن عبدالبر در الاستیعاب مینویسد چون حضرت امیرالمومنین، عمر فاروق شهیدس شدند، عاتکه گریه کرد و اینچنین سرود:

ثم قتل عنها عمر فقالت تبکیه:

عين جودي بعبرة ونحيب... لا تملني على الإمام النجيب

فجعتني المنون بالفارس المع... لم يوم الهياج والتشويب

قل لأهل الضراء والبؤس موتوا... قد سقته المنون كأس شعوب¹

معنی: ای چشم با زاری گریه کن بر امام نجیب و هرگز خسته مباش. مرگ او مرا ماتم زده کرده. مرگ سوار دلیر که در کارزار دارای علامت است اشتهار داشت. او پناه مردم بود. او حامی مردم از سختی روزگار و او باران و نعمت رهگذران و پناهندگان بود. بثروتمندان و تهی دستان بگو. بمیرند که او جام مرگ کشنده را نوشید. و این مرثیه بسیار مشهور است چنانکه ابن حجر عسقلانی در این مورد میگوید: ثم استشهد عمر فرثته بالأبيات المشهورة²

و در روایتی³ درباره عمر چنین گفت:

فجعني فيروز لادر دره بایض تال للكتاب منيب

رؤف على الادني غليظ على العدا اخی ثقة في النائبات مجيب

¹-الاسمى عاب ابن عبدالبر، تذکره عاتکه بنت زید و به طور کلی عاتکه 5 مرتبه در رثای حضرت فاروق س سروده است. و شمه ای از همه آنها به این شکل است: «عَصْمَةُ النَّاسِ وَالْمُعِينُ عَلَي الدَّهْرِ وَحَيْثُ الْمُنْتَابِ وَالْمَحْرُوبِ» «قُلْ لِأَهْلِ الضَّرَاءِ وَالْبُؤْسِ مُوتُوا قَدْ سَقَّتُهُ الْمُنُونُ كَأْسَ شُعُوبِ» «رُتُوفٌ عَلَي الْأَدْنَى عَلَي ظُ عَلَي الْعَدَى أَخِي ثِقَّةٌ فِي النَّائِبَاتِ مُرِيْبٌ» «مَسَى مَا قُلْ لَا يَكْذِبُ اللَّهُ، قَوْلُهُ سَرَى عِ إِلَى الْحَيَاتِ عَيْ رُ قَطُوبِ» «جَسَدٌ لُفَّفَ فِي أَكْفَانِهِ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَي ذَاكَ الْجَسَدِ» عبقریات، عقاد، ص 673.

²- الاصابه ابن حجر ج 8 ص 228 رقم 11452

³- مستدرک حاکم ج 3 ص 95 ح 4500؛ تاریخ مدینه، ابن شبة النهمیری ج 3 ص 948؛ الکامل ابن اثیر ج 3 ص 61؛

بدایه و النهایه ج 7 ص 158 و انساب الاشراف بلاذری و الجوهرة فی نسب للبری

متی ما یقل لا یکذب القول فعله سریع الی الخیرات غیر قطوب

یعنی: فیروز (ابو لولوء مجوسی) که خیر نبیند و رستگار نشود مرا عزادار کرده بمرگ یک پرهیزگار و سفید رو که نزد خدا برگشته، او نسبت به نزدیکان رؤف و مهربان و نسبت به دشمنان سخت گیر و خشن بوده، مورد اعتماد و در مصائب و شداید یار و مددگار است. اگر می گفت راست می گفت و هرگز در فعل و قول او دروغ ن بود. او نسبت به نکوکاری و عمل خیر همیشه شتاب می کرد و هرگز ترش روئی نمی نمود.

اگر ازدواج به آن شکل صورت گرفته بود این همه محبت به هیچ وجه قابل تصور نیست. پس در نتیجه این دروغگویی قزوینی و معاند بودن ایشان را میسراند که به روشنی آفتاب است.

شبهه: ازدواج اجباری حجاج بن یوسف با دختر حضرت زینب طبق نظر اهل سنت، حضرت زینب سلام الله علیها از عبد الله بن جعفر دختری داشت که حجاج بن یوسف سقفی با اکراه با وی ازدواج کرد. ابن حزم اندلسی می نویسد: زینب دختر علی از فاطمه ك دختر رسول خدا ص با عبد الله بن جعفر بن ابی طالب ازدواج کرد؛ و از او صاحب دختری شد که حجاج بن یوسف با آن دختر ازدواج کرد! ابن ابی طیفور در بلاغات النساء، الآبی در نثر الدرر، زخشری در ربیع الأبرار، و برخی دیگر از بزرگان اهل سنت نقل کرده اند:

هنگامی که دختر عبد الله جعفر را برای زفاف نزد حجاج بردند، هنگامی که به او نگاه کرد، دید که اشک های او بر گونه هایش جاری است. گفت: پدر و مادرم فدایت چرا گریانی؟ گفت: از شرافتی که خوار و حقیر شد و از پستی که بزرگی یافت.

آیا پس از آن همه ستم و جنایتی که حجاج بن یوسف در باره خاندان پیامبر ص و بنی هاشم انجام داد، می توان به استناد این ازدواج، تجاهر کرد که روابط حجاج بن یوسف با اهل بیت پیامبر ص دوستانه بوده و او مرتکب هیچ ستم و جنایتی نسبت به آن ها نشده است؟!

جواب:

هر چند این موضوع ربطی به بحث ندارد ولی چون ما خود را موظف بر جواب دادن شبهاتشان کرده ایم به این نیز می پردازیم و جواب مختصرش این است:

این دختر که از او نام می‌برند همان ام کلثوم بنت زینب است که در روایات اینچنین آمده:

دختر زینب کبری ك، ام کلثوم، را معاویه بن ابی سفیان ش در مقابل پرداخت دین عبدالله بن جعفر، از وی خواستگاری کرد، ولی عبداللهس با بیان این که مرا امیری است که بی اذن او کاری نکنم، اختیار دخترش را به حسین بن علی؛ واگذار کرد و حسین؛، با وجود این که مروان بن حکم، به دستور معاویه، با عده ای از مردم برای جلب رضایت حسین بن علی؛ بر در خانه او جمع شده بودند، با گرفتن وکالت از ام کلثوم ك، وی را به ازدواج قاسم بن محمدبن جعفر در آورد.¹

پس از وفات قاسم، حجاج بن یوسف، امیر مکه و مدینه، ام کلثوم ك را به ازدواج خود در آورد. گفته شده حجاج برای تحقیر آل ابی طالب ام کلثوم ك را از عبدالله بن جعفر ب که در این زمان فقیر و محتاج شده بود، خواستگاری کرد² و برای او 90 هزار دینار مهر قرار داد. اما خالدبن یزید به این خواستگاری اعتراض کرد و به عبدالملک بن مروان گفت: برای من قبیله ای دوست داشتنی تر از قبیله قریش وجود ندارد؛ چگونه اجازه می دهی حجاج بن یوسف که غیر قریشی و زیر دست توست با بنی هاشم ازدواج کند. به درخواست خالد، عبدالملک به حجاج نامه نوشت و دستور داد ام کلثوم ك را طلاق دهد.³ سید علی خان در درجات الرفیعه فی طبقات الشیعه ص 175: بنابر تصریح تواریخ عبدالله بن جعفر دو میلیون درهم در پنهانی و پانصد هزار درهم آشکارا از حجاج گرفت که تمام آنرا حجاج پرداخت و عبداللهس دختر خود را به عراق برای حجاج گسیل داشت.

پس مشخص شد که ازدواج به خاطر وضعیت مالی عبدالله بن جعفر بوده و هیچ اجباری از سوی کسی صورت نگرفته است. و اگر اجباری در این موضوع مطرح باشد، اجبار عبدالله بن جعفر بر دختر خودش است. (البته در صورت صحت این روایات)

¹ - نسب قریش مصعب بن عبدالله الزبیری، ص 83، دارالمعارف للطباعة و النشر

² - مروج الذهب مسعودی ج 1، ص 171، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ط 5

³ - عقد الفرید ابن عبدربه آندلسی ج 7 ص 132، دار الکتب العلمیه، بیروت، ط 1

ولي قیاس هاي آقاي قزويني واقعاً خنده دار است، چطور ممکن است حیدر کرار را با عبدالله بن جعفر ب هم طراز قرار داد و گذشته از آن طبق اعتقاد ما اهل سنت حجاج بن یوسف ظالم بوده ولي کافر نبوده و ازدواج با دختر عبدالله بن جعفر نیز به همین طریق ازدواج شرعی محسوب میشود ولي طبق عقیده شیعه ازدواج حضرت عمر (چنانکه گذشت) مساوی است با زنا کردن!!

شبهه: ازدواج اجباري مصعب بن زبیر با سکینه بنت الحسین علیهما السلام

سبط بن جوزی در تذکرة الخواص در باره فرزندان امام حسین علیه السلام می‌نویسد:
 وأما سکینه: فتزوجها مصعب بن الزبیر فهلك عنها...
 وأول من تزوجها مصعب بن الزبیر قهراً....
 معصب بن زبیر با سکینه ازدواج کرد و در حالی که همسر او بود، از دنیا رفت. نخستین کسی که با سکینه ازدواج کرد، معصب بود و این ازدواج با اجبار صورت گرفت.
 سبط بن الجوزي الحنفي، شمس الدين أبوالمظفر يوسف بن فرغلي بن عبد الله البغدادي، تذكرة الخواص، ص 249 - 250، ناشر: مؤسسة أهل البيت - بيروت، 1401 هـ - 1981 م.
جواب:

سخن سبط بن جوزي براي ما موثق نیست زیرا در مذهب او اختلاف وجود دارد و گفته شده به دین رافضیان مرده است.
 ذهبي در شرح حال او میگوید:
 روی عن جده وطائفة، وألف كتاب مرآة الزمان، فتراه يأتي فيه بمناكير الحكايات، وما أظنه بثقة فيما ينقله، بل يجنف ويجازف، ثم إنه ترفض.... قال الشيخ محيي الدين السوسى: لما بلغ جدى موت سبط ابن الجوزى قال: لا رحمه الله، كان رافضيا. (الله او را نیامرزد چون بر مذهب رافضی مرد).¹
 و همینطور امام ذهبي کتابي از او دیده که یقین بر شي عه بودن او کرده است چنانکه میگوید: ورأيت له مصنفا يدل على تشيعه، وكان العامة يبالغون في التغالي في مجلسه.²
 در عجبم که چگونه خجالت نمیکشند و چنین چیزهایی را مطرح میکنند، زیرا ثابت است که حجاج ظالم بود و این نیز ثابت است که مصعب بن زبیر و همینطور عبدالله بن زبیر (که

¹ - می‌زان الاعتدال ذهبي رقم 9880

² - سیر اعلام النبلاء ذهبي در تذکره سبط بن جوزی ج 43 ص 326

هزاران درود بر روان پاکش باد) هر دو دشمن حجاج بوده اند و هر دو نیز مانند سیدنا حسین؛ در همین راه شهید شدند، حال چرا باید این ازدواج اجباری باشد؟ شاید مصعب هم سیدنا حسین؛ را تهدید کرده بود که دستش را قطع میکند؟

آقای قزوینی تنها به این دو ازدواج که طبق ادعای ایشان به زور صورت گرفته است اشاره کردند ما چند ازدواج دیگر را که بین اصحاب کرام ش و یا فرزندان ایشان و خانواده حضرت علی؛ به قول آقای قزوینی به زور و غصباً صورت گرفته را نقل میکنیم.

1- رمله دختر علی؛ در نکاح معاویه بن مروان بن حکم بود¹.

2- خدیجه دختر علی؛ در نکاح عبدالرحمن بن عامر اموی بود.²

3- ازدواج حسین بن علی بن ابیطالب با لیلی یا آمنه دختر ابی مرّه.

شیخ عباس قمی³ میگوید: «یکی از همسران حسین؛ لیلی دختر ابی مره بن عروه بن مسعودس ثقفی است و مادرش میمونه دختر ابوسفیان و او نیز مادر علی اکبر است. پس علی اکبر از جهت پدرش هاشمی و از جهت مادرش ثقفی و اموی است. شاید سیدنا حسین؛ نیز مجبور به این ازدواج بوده و شمشیر را بر مچ دست خود احساس میکردند!!!! (پناه بر خدا)

4- سکینه دختر حسین؛ در نکاح زید بن عمرو بن عثمان ذی النورین؛ بود و بعد از وفات از او ارث برد⁴.

5- نفیسه دختر زید بن حسن بن علی س در نکاح ولید بن عبدالملک بن مروان بود.⁵

6- و زید بن حسن به همراه عموی خود حسین در کربلا بوده و زینب بنت حسن مثنی نیز در نکاح ولید بن عبدالملک الأموی بود⁶.

¹ - الارشاد شریخ مفید، ص 186، اعلام لوری طبرسی، ص 203

² - الاعلام طبرسی، ص 67 و الارشاد شریخ مفید، ص 68

³ - منتهی الآمال ص 653-654

⁴ - نسب قریش، ج 4، ص 120 و المعارف ص 94 و جمهرة انساب العرب، ج 1، ص 860. و طبقات ابن سعد، ج 6، ص 349

⁵ - الطالب فی انساب ائمه اطهار، ص 70 و طبقات ابن سعد، ج 5، ص 234

⁶ - جمهرة انساب العرب

- 7- و فاطمه بنت حسین در نکاح عبدالله بن عمرو بن عثمان بود و پسری به نام محمد برای او آورد.¹
- 8- مورد دیگری که تمام تواریخ آورده اند: ازدواج حسین بن علی با حفصه دختر عبدالرحمن بن ابی بکر، نوه ابوبکر صدیق است که پس از شهادت امام حسین با عبدالله بن زبیر (برادر مصعب) ازدواج کرد.
- 9- همچنین ام کلثوم دختر جعفر بن ابی طالب س همسر «أبان» پسر عثمان بن عفان بود.²
- 10- همچنین نوه حسین بن علی س ام قاسم دختر حسن مثنی، همسر نوه دیگر عثمان؛ مروان پسر أبان بن عثمان بود که او هم پسری به نام محمد به دنیا آورد.³
- 11- و رقیه دختر سیدنا حسن؛ که در نکاح عمرو بن زبیر بن العوام بوده است.⁴
- آیا تمامی این پیوندهای خویشاوندی به زور و جبر و تهدید به دست قطع کردن! بوده است؟ شاید آقای قزوینی عقیده دارد: اهل بیت آنقدر ضعیف بوده اند که هر که خواسته با یک تهدید ساده و به راحتی میتوانسته دختران آنها را به ازدواج خود در آورد و آنها هم هیچ کاری نتوانند بکنند. ولی ما اهل سنت بر این عقیده نیستیم و نزد خدا برائت میجوئیم از اینکه بجواییم چنین تهمتی به اهل بیت پیامبرص بزنیم!.

شبهه: روایت جنیه در کتابهای سنی:

پیش از این با استناد به روایات صحیح السندی از کتابهای اهل سنت، ثابت کردیم که امیر مؤمنان علیه السلام، خلیفه دوم را «فاجر، ستمگر، دروغگو، خیانتکار، گناهکار و پیمان شکن» می‌داند، و نیز ثابت کردیم که اخلاق تند و خشونت ذاتی خلیفه دوم، شراب خواری، بدعت‌گذاری او دلیل‌های محکمی در کتاب‌های اهل سنت دارد.

¹ - حمله رسله الامام الاولون، ص 11؛ مقاتل الطالبيين أبو الفرج إصفهانی، ص 123؛ ناسخ التواریخ، میرزا تقی خان سپهر، ج 6، ص 534؛ نسب قریش، ج 4، ص 114؛ المعارف، ص 93؛ طبقات، ابن سعد ج 8، ص 348.

² - المعارف ابن قتیبه دی‌نوری، ص 86.

³ - نسب قریش ج 2، ص 53؛ جمهرة انساب ج 1، ص 85؛ کتاب المحبر، بغدادی، ص 438.

⁴ - منتهی الآمال و تراجم النساء حائری

همچنین رفتار خلیفه دوم با فاطمه زهرا سلام الله علیها و به شهادت رساندن بانوی دو عالم مسأله ای ثابت شده است و روایات صحیح السنندی در کتابهای اهل سنت دارد. بنابراین می‌گوییم حتی اگر چنین ازدواجی با تهدید و زورگویی‌های عمر اتفاق افتاده باشد، امکان ندارد که امیر مؤمنان اجازه داده باشد، دست خلیفه دوم به ناموس رسول خدا برسد.

اهل سنت در قضیه زلیخا و عزیز مصر و آسیه و فرعون اعتقاد دارند از آن جایی که آسیه قرار است در بهشت همسر رسول خدا باشد، دست فرعون هیچگاه به آسیه نرسیده است؛ بلکه هر وقت که فرعون قصد آسیه را کرده، خداوند جنیه‌ای را به صورت آسیه فرستاده است. همچنین چون قرار بوده که زلیخا در آینده زن حضرت یوسف علیه السلام شود، هر وقت که عزیز مصر می‌خواست با زلیخا خلوت کند، خداوند جنیه‌ای را به صورت زلیخا می‌فرستاده است.

عبد الرحمن صفوری در نزهة المجالس می‌نویسد: گفته شده است که زلیخا از دختران پادشاهان بود و بین محل سکونت او با مصر، پانزده روز راه بود؛ شبی در خواب یوسف را دیده و مهر او در دلش نشست؛ و به همین سبب رنگ رخسارش تغییر یافت. پدرش از او علت این تغییر رنگ را پرسید؛ او در پاسخ گفت: در خواب چهره ای را دیدم که از آن زیباتر را ندیده‌ام؛ پدرش گفت: اگر بدانم کجاست، در پی او خواهم رفت.

سال بعد در خواب یوسف را دید و به او گفت: قسم به حق کسی که تو را آفرید، به من بگو که هستی؟ در پاسخ گفت: من همسر تو خواهم بود؛ مبادا غیر من را برگزینی! در همین حال از خواب بیدار شده و عقل از سرش رفته بود؛ به همین سبب پدرش او را به بند کشید.

در سال سوم او را در خواب دید و به او گفت: قسم به حق کسی که تو را آفرید، به من بگو در کجایی؟ در پاسخ گفت: من در مصر هستم.

در همین حال از خواب بیدار شده و عقل او بازگشت؛ و این مطلب را به پدرش خبر داد؛ پدرش بند را از او باز کرده و نامه ای به پادشاه مصر فرستاد که من دختری دارم که پادشاهان خواستگار او هستند؛ اما او دل به تو بسته است.

در پاسخ نوشت که ما نیز خواستار او هستیم؛ پدر زلیخا او را به همراه هزار کنیز و هزار برده و هزار شتر و

هزار استر به مصر فرستاد؛ هنگامی که به مصر رسیده و پادشاه مصر با او ازدواج کرد، گریه بسیار کرد و صورت خویش را پنهان نمود؛ و به خادم خویش گفت: این آن کسی که در خواب دیدم نیست! اما کنیز به او گفت: باید صبر کنی!

هنگامی که پادشاه زلیخا را دید، فریفته او شد؛ اما هر زمان می‌خواست با او بجوابد، خداوند جنیه ای را به صورت او در آورده و زلیخا را برای یوسف ن‌گاه داشت و هنگامی که یوسف با زلیخا ازدواج کرد، متوجه شد که او باکره است!!!

همانطور که آسیه بنت مزاحم را از فرعون حفظ نمود؛ زیرا او از همسران پیامبر در بهشت خواهد بود. و طبق روایات اهل سنت، هر اتفاقی که در امت‌های پیشین صورت پذیرفته باشد، در این امت نیز اتفاق خواهد افتاد؛ بنابراین احتمال خداوند جنیه‌ای را به صورت ام‌کلثوم برای خلیفه فرستاده باشد؛ همان طور که به جای آسیه و زلیخا فرستاد!!!

جواب:

دروغگویی از تک تک جملاتش می‌بارد و هیچ احدی تا به حال نگفته چنین ماجرای را و به هیچ وجه عقیده اهل سنت اینگونه نیست و ایشان نیز تنها یک روایت بدون سند و بی اعتبار را برای دفاع از بی‌آبرویی خودشان عَلم کرده اند و بچگی خود را به رخ ما میکشند.

اما دلایل بطلان این ماجرا:

- 1- اولاً این کتاب یک کتاب ادبی است و نه فقهی و نه تاریخی و تفسیر و... و این روایت نیز هیچ سند و مدرکی ندارد.
 - 2- ایشان این ماجرا را به صورت حکایت نقل کرده اند. چنانکه اینگونه شروع میکنند: حکایة: قیل کانت زلیخا.. احتمالاً فردا، پس فردا آقای قزوینی از اشعار شاخدار شاهنامه فردوسی نیز علیه ما استفاده میکند!!
 - 3- متن این نوشته فوق به چند دلیل با واقعیت در تضاد است.
- الف: ثابت است که "عزیز مصر" با زلیخا ازدواج کرد که او فرمانده ارتش مصر بود و به همین دلیل نیز در قرآن

از او به عنوان (امْرَأَةُ الْعَزِيزِ) = همسر عزیز مصر یاد شده و نه همسر پادشاه مصر، چنانکه در متن حکایت فوق اینچنین آمده: پدرش نامه ای به پادشاه مصر نوشت... پادشاه مصر با او ازدواج کرد (وتزوجها الملك)... هنگامی که پادشاه زلیخا را دید و... و...

این علامت بطلان این داستان است... وانگهی این پادشاه مصر بود که از عزیز و زلیخا باز خواست کرد در مورد ظلمی که در حق حضرت یوسف؛ روا داشتند. یعنی فرعون از زلیخا و همسرش باز خواست کرد. و نه اینکه فرعون (پادشاه مصر) همسر زلیخا باشد.

ب: ثابت است وقتی که یوسف وارد مصر شد عزیز مصر بلافاصله او را خرید و آن هنگامی بود که چند سال قبل از آن عزیز مصر با زلیخا ازدواج کرده بود، ولی در داستان بالا زمانی که یوسف وارد مصر میشود، زلیخا هنوز ازدواج نکرده است!!

4 شما میگویید: اهل سنت اعتقاد دارند: حوادثی که در امتهای پیشین رخ داده دوباره تکرار خواهد شد.

هر چند این موضوع خود جای بحث دارد ولی ما آن را میپذیریم و میگوییم: آری حکایت فوق صحیح است و این ماجرای جنیه نیز در تاریخ دوباره رخ داده است. چون در خود حکایت میخوانیم که جنیه ای به شکل زلیخا در آمده و به نزد عزیز مصر رفته و دهها سال بعد جنیه ای نیز به شکل آسیه در آمده بود و آن واقعه دوباره تکرار شده است پس دیگر نیازی نیست که احتمال دهیم این واقعه برای بار سوم نیز رخ داده و جنیه ای از خود بسازیم!

مثلاً: ماجرای قصد قربانی کردن حضرت اسماعیل؛ به دست پدرش، (حضرت ابراهیم) بسیار مشهور است و همینطور مشهور است که عبدالمطلب قصد داشت که فرزند خود و پدر حضرت محمدص یعنی "عبدالله" را ذبح کند ولی طی ماجرای به جای فرزندش 100 شتر قربانی کرد.¹ و به همین دلیل نیز عبدالله را ذبیح لقب دادند.

و اما اصل ماجرا:

¹ - برای تفصیل ماجرا به تاریخ طبری و سیرت ابن هشام و دی گر کتب سیرت و تاریخ رجوع کرد.

شاید خواننده کمی گیج شده و بپرسد: اصولاً این ادعای "جنیه" از کجا ظهور کرد و چرا قزوینی و امثالهم به این موضوع تکیه میکنند؟

جواب آن است که غالیان مجهول الهویه ای از اهل تشیع چون این ازدواج بر گرده آنها سنگین آمد دست به جعل روایتی عجیب و غریب زده اند تا عوام را فریب داده و چند صباحی از جواب دادن به سائلان فراغی حاصل کنند! اما متن روایت به شکل زیر است:

«الصفار عن أبي بصير، عن جذعان بن نصر، عن محمد بن مسعدة، عن محمد بن حموية بن إسماعيل، عن أبي عبدالله الربيبي، عن عمر بن أذينة قال: قيل لأبي عبدالله: إن الناس يحتجون علينا و يقولون: إن أمير المؤمنين؛ زوج فلانا ابنته أم كلثوم و كان متكئا فجلس و قال:..... أرسل أمير المؤمنين؛ إلى جنية من أهل نجران يهودية يقال لها سحيفة بنت جريرية فأمرها فتمثلت في مثال أم كلثوم و حجت الأبصار عن أم كلثوم و بعث بها إلي الرجل، فلم تزل عنده حتى أنه استراب بها يوماً فقال: ما في الأرض أهل بيت أسحر من بني هاشم. ثم أراد أن يظهر ذلك للناس فقتل و حوت الميراث و انصرفت إلي نجران و أظهر أمير المؤمنين؛ أم الكلثوم»¹

یعنی: «صفار از ابی بصیر از از عمر بن اذینه، روایت کرده است که گفت: به ابو عبدالله صادق؛ گفتم: مردم بر ضد ما دلیل می آورند و می گویند: امیر مؤمنان؛ دخترش ام کلثوم ک را به همسری فلان کس (عمر بن خطابس) در آورد. امام صادق که در این هنگام تکیه زده بود نشست و گفت: و امیر مؤمنان؛ به سوی زنی از جنی های نجران که او را سحیفه دختر جریریه می گفتند پیام فرستاد و امر کرد که بصورت ام کلثوم در آید و ام کلثوم ک از نظرها پنهان شد و علی س آن زن جنی را به سوی خلیفه فرستاد و مدتی نزد وی بود تا اینکه روزی خلیفه در کار آن زن به شک افتاد و گفت: در روی زمین جادوگرتر از بنی هاشم کسی نیست! سپس خواست تا این امر را بر مردم آشکار کند ولی کشته شد و آن زن جنی، میراث او را گرفته به نجران بازگشت و امیر مؤمنان؛ ام کلثوم را آشکار ساخت.»!

¹ - الخرائج و الجرائح قطب راوندی ج 2 ص 825 ح 39؛ الأنوار النعمانیة ج 1 ص 48 38؛ بحار الأنوار ج 42، ص 88؛ مدینة المعاجز ح 828 و العوالم ج 11 ص 1006 و للمعة السیضاء تبریزی انصاری ص 281؛ شریخ جعفر نقدی در کتاب الانوار العلویة ص 436 به این روایت استناد کرده است!

احتمالاً جناب قزوینی از نقل این روایت شرمنده میشدند و به همین علت نیز متن روایت را ن قـل نکردند تا عاقلان تصمیم بر آن بگیرند.

و همانطور که در ابتدا گفتیم راویان این روایت از جمله: جذعان بن نصر و محمد بن مسعود و محمد بن حمویه، هر سه مجهول هستند و گذشته از متن نا معقول روایت سند آن نیز محدودش است.

و عاملی از اکابر معاصر شیعه در کتابش این روایت را رد میکند.¹

و همه میدانند که در دین اسلام، استغاثه و کمک گرفتن از جنیان کفر است و حضرت رسول ص میگوید: «چنین شخصی وارد بهشت نمیشود» و شیعیان باید مواظب باشند که با نقل و استناد به این روایات چه تهمتی به سیدنا علی؛ میزنند. گذشته از آن متولد شدن انسانی از یک جن غیر ممکن است و با هیچ منطقی (الا منطق غالیان) سازگار نیست. در پایان نیز سخن شیخ عبدالحمید الخطی در این مورد خالی از لطف نیست که میگوید:

وأما قولكم: إن شیطانة تشکل للخليفة عمر بن الخطاب س لتقوم مقام أم كلثوم، فهذا قول مضحك مبك، لا يستحق أن يعنى به ولا يقام له، ولو تبعنا مثل هذه الخرافات التي تنسج لرائنا منها الشيء الكثير الذي يضحك ويكي). اهـ.

ما هم نمیدانیم که بچندیم یا بگرییم و فقط میگوییم: **فنسأل الله أن يثبت علينا عقولنا وإيماننا** و از الله میخواهیم که ع قـل و ایمان ما را برای ما حفظ کند! (از شر این خرافات)

آخرین شبهه:

آقای قزوینی بابی به عنوان: «بررسی روایات اهل تسنن» اختصاص داده است و در آن با تاویل و تفسیر و خیانت قصد دارد روایت صحیح، صحیح بخاری را رد کند تا به خیال خودش روایتی نماند که اهل سنت برای اثبات این ازدواج به آن تکیه کنند.

متن روایت از زهري از ثعلبه بن مالک اینگونه است: عمر، لباس یا روسری هایی را بین زنان مدینه تقسیم می‌کرد، یکی از لباس‌های ارزشمند باقی مانده بود، گفتند این سهم دختر پیامبر است که نزد تو است . مقصود ام کلثوم دختر علی (علیه السلام) بود. عمر گفت: امّ سلیط که

¹-الاتنصار عامی ج6 ص459

از زنان مدینه بود سزاوارتر است؛ زیرا او در روز احد مشک‌های پاره را وسله می‌زد و می‌دوخت. نزدیک به همین متن را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه اش نقل کرده است¹ ما نمی‌خواهیم در این قسمت از مقام زهري که آقای قزوینی او را مجروح میداند دفاع کنیم زیرا مقام ایشان برای ما ثابت و بدون خدشه است ولی در جواب خیال و وهم آقای قزوینی چندین روایت صحیح را در مورد این ازدواج نقل میکنیم تا مشتی بر صورت منکرین این ازدواج مبارک باشد.

1 - أسلم مولى عمر قال : دعا عمر بن الخطاب علي بن أبي طالب فسارّه ثم قام علي فجاء الصفة فوجد العباس وعقيلاً والحسين فشاورهم في تزويج عمر أم كلثوم فغضب عقيل وقال : يا علي ما تزيدك الأيام والشهور والسنون إلا العمى في أمرك والله لئن فعلت ليكونن وليكونن لأشياء عددها. ومضى يجر ثوبه فقال علي للعباس : والله ما ذلك منه نصيحة ولكن درة عمر أخرجته إلى ما ترى أما والله ما ذاك رغبة فيك يا عقيل ولكن أخبرني عمر بن الخطاب يقول : سمعت رسول الله ص يقول : "كل سب ونسب منقطع يوم القيامة إلا سبي ونسي". فضحك عمر وقال : ويح عقيل سفیه أحمق.²

هیثمی گوید: رواه الطبرانی ورجاله رجال الصحيح

ترجمه: اسلم غلام عمر س میگوید: عمرس علی س را فرا خواند، سپس علیس به صفه آمد و عباس و عقیل و حسینش آن جا بودند پس علی با آنان (در مورد خواستگاری حضرت عمرس) مشورت کرد. عقیل خشمگین شد و (خطاب به برادرش حضرت علی؛) گفت: به خدا سوگند که گذر زمان فقط کوری را در کارت ایجاد کرده، به خدا اگر انجام دهی چنین و چنان میشود و هرچیزی قدر و اندازه خودش را دارد. حضرت علی؛ رو به عباسس میکنند و میفرمایند: به خدا سوگند که آنچه عقیل میگفت نصیحت نبود و بلکه این صلاحیت و خیر و خوبی (درّه) عمرس بود که باعث این عمل شد و این رغبتی نیست که تو نشان میدهی. بلکه عمرس به من خبر داد که هر سبب و نسبی روز قیامت

¹ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 12 ص 76_77

² - مجمع الزوائد هیثمی ج 4 ص 271 و المعجم الکبیر طبرانی ج 3 ص 44

از بین می‌رود الا سبب و نسب من.
پس سیدنا عمر؛ خندید و گفت: وای عقیل نادان و کم عقل است.

2- روایاتی که در مورد فوت مادر و پسر هر دو در یک روز و عدم توارث در کتب فریقین نقل شده که به حد تواتر رسیده که جای تردیدی در آن نیست. چنانکه در منابع حدیثی،¹ فقهی² و تاریخی³ و همینطور فتوای بعضی از علما بر اساس این روایت بوده است⁴.

3- روایت مربوط به عده آوردن سیده ام کلثوم است: که فریقین آن را نقل کرده اند.⁵ و فقهای فریقین⁶ نیز به استناد این روایت به جواز انتقال زن شوهر مرده از خانه شوهر به خانه خود یا پدرش فتوا داده اند.

4- روایاتی که در مورد مقدار مهریه این ازدواج نقل شده که همه صحیح هستند و همینطور برخی از منابع فقهی و روایی فریقین نیز در مبحث مقدار صداق زوجه و جواز زیاد بودن آن، به صداق تعیین شده از سوی عمر برای ام کلثوم استناد کرده اند.⁷

¹ - تذبذب الاحکام الطوسی ج 9، ص 362؛ الحر العامری، ج 26، ص 314؛ سنن الدارمی ج 2، ص 379 مستدرک حاکم ج 4، صص 345_346 (هذا حدیث اسناد صحیح و فیه فوائد منها)؛ سنن الدارقطنی ج 4، ص 40؛ سنن کبری الیهی، ج 6، ص 222

² - مسالک الافهام شهید ثانی، ج 13، ص 270؛ جواهر الکلام ج 39 ص 308؛ کشف اللثام بما للبدین محمد بن الحسن الاصفهانی ج 2، ص 312؛ المدونة الکبری امام مالک ج 3 ص 385؛ مغربی ابن قدامه ج 7 ص 187، عبدالله بن محمد الحنبلی (م 620ق)؛ الشرح الکبیر ج 7 ص 156، عبدالرحمن ابن قدامه

³ - المنق، البغدادی ص 310

⁴ - منابع فقهی شماره قبل؛ ریاض المسائل (ط ق حجری) الطباطبائی، ج 2، ص 380؛ مستند الشریع (ط ج)، ج 19، ص 452 و منابع دی‌گر

⁵ - الکراینی ج 6 ص 115؛ تذبذب الاحکام الطوسی ج 8 ص 161؛ الاستبصار الطوسی ج 3 ص 352؛ النوری ج 15 ص 365؛ مجلسی ج 101 ص 191؛ الیهی ج 7 ص 436؛ الصناعی ج 7 ص 30؛ المتقوی الهندی ج 9 ص 694

⁶ - البحرانی ج 25 ص 528؛ کتاب الام امام الشافعی ج 7 ص 182، دار الفکر؛ السرخسری ج 6 ص 36

⁷ - الحر العامری، ج 15، ص 19؛ الیهی ج 7، ص 233؛ المغربی ابن قدامه ج 8، ص 5؛ الشرح الکبیر ابن قدامه ج 8، ص 5. و در بسیاری از منابع تراجم و تاریخ‌های این مطلب آمده است.

5- هدیه همسر قیصر روم؛ به نقل ابن ابی الحدید،¹ عمر بن خطاب از حرکت قاصد آگاه شد دیناری چند داد و عطری خرید و آن را در دو شیشه قرار داد و به قاصد داد تا به عنوان هدیه به همسر قیصر روم بدهد. هنگامی که قاصد برگشت، دو شیشه پر از جواهرات از طرف همسر قیصر آورد و به ام کلثوم داد و چون عمر س به خانه آمد و جواهرات را دید، پرسید اینها از کجا آمده است. ام کلثوم ماجرا را گفت و عمر س جواهرات را از او گرفت. ام کلثوم به اعتراض گفت: این به عوض هدیه من است. عمر س گفت: داور میان من و تو پ درت باشد. علی؛ به سود عمر س داوری کرد و فرمود: به مقدار بهای دینارهایی که عطر خریدی از این جواهرات مال توست و بقیه مال مسلمانان است؛ زیرا قاصد آنان هدیه تو را برد و اینها را آورد.

6- دفاع زید بن ام کلثوم از جدش؛ در خبری آمده است که زید پسر عمر س و ام کلثوم همراه هیأتی از مدینه به دمشق نزد معاویه رفت. معاویه او را کنار خود بر تخت نشاند و او را احترام کرد. بسربن ارطاة که آنجا بود به علی؛ و جد زید ناسزا گفت. زید از این عمل بر آشفت و با عصا بر سر بسر کوبید و سر او را شکست. معاویه به زید گفت: «سر شیخ و سید شام را شکستی» و به بسر گفت: «در حضور او از علی؛ بد می گویی، در حالی که علی؛ جد اوست.» زید پس از گفت و گو با معاویه به حالت قهر از مجلس معاویه بیرون رفت. مأمور معاویه به دنبال زید رفت و او را قسم داد و باز گرداند و معاویه از عمر پدر زید تعریف کرد.²

7- در خبری آمده است که عمر س شبی در گشت و گذار خود به بیرون شهر مدینه رفت و در آنجا به چادری مویین برخورد که زنی در آن در حال زاییدن بود و از بی چیزی شکایت می کرد. عمر بی درنگ به خانه باز گشت و همراه با مقداری آرد و روغن به اتفاق همسرش ام کلثوم بنت فاطمه با

¹ - شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج 19، ص 351

² - تاریخ دمشق ابن عساکر ج 19، ص 484؛ سری اعلام النبلاء ذهی ج 3، ص 502

وسایل لازم بدان جا بازگشت. ام‌کلثوم در وضع حمل به زن کمک کرد.¹

8- نیز نقل شده است که پس از ضربت خوردن امیر مؤمنان علی؛ ام‌کلثوم می‌گفت: «نماز صبح از من چه می‌خواهد؛ شوهرم عمر امیرالمومنین هنگام نماز صبح کشته شد و پدرم امیرالمومنین نیز هنگام نماز صبح کشته شد.»²

9- روایتی نیز به این مضمون نقل شده است
ابن الحنفیه یقول دخل عمر بن الخطاب وأنا عند أختي أم كلثوم بنت علي فضمني وقال بالحلواء³
ابن حنفیه (فرزند علی) فرمود: «عمرس وارد شد در حالی که من نزد خواهرم ام‌کلثوم بنت علی س بودم، مرا در آغوش گرفت، سپس فرمود: با حلوا از او پذیرایی کن.»
اخبار در این مورد بسیار زیاد هستند که برای هر شخص عاقل و با انصافی جایی برای تردید باقی نمی‌گذارد.
و ملا باقر مجلسی نیز در مرآة العقول خود و در باب تزویج ام‌کلثوم می‌گوید: اما روایاتی که دلالت بر ازدواج عمرس و ام‌کلثوم؛ میکند صحیح بوده و هیچ شکی در آن نیست!
در اینجا تمامی شبهات آقای قزوینی جواب داده شد و خواننده خود به جای قاضی نشسته و قضاوت کند که: چقدر این ازدواج برای امثال قزوینی گران تمام شده است که حاضرند این همه برای آن مایه و وقت بگذارند تا به خیال خودشان شیعیان و سائلانی که در این مورد تحقیق میکنند را راضی کرده و آنها را ساکت کنند.
آنهايي که سالهاي سال در بي خبري قرار داشته اند، وقتي به آنها می‌گوییم: عمرس داماد حضرت علی س و فاطمه ك بوده، بهت زده میشوند و دنبال جوابی برای این ماجرا می‌گردند و افرادی از آنها نیز جواب را آن دانسته اند که اصولاً مذهب تشیع بی اساس است و بین هیچ کدام از اصحاب کرامش خصوصاً بین سیدنا عمرس و سیدنا علی؛ هیچ گونه کدورت و رنجشی نبوده است. لذا وقتی به معزالدوله أحمد بن بویه که یکی از علمای رافضی بود و به صحابه‌ش ناسزا میگفت، گفته شد:

¹ - البدایة والنهایة ج7، ص153

² - بدایة و النهایة ج8، ص14

³ - تاریخ دمشق ج 54 ص 331 و سری اعلام النبلاء ذهبي ج 7 ص 122 و هي‌نظور تاریخ الاسلام ذهبي ج 6 ص 184 و

کتر العمال متوی هندی ح 37515

«أن علياً عليه السلام زوج ابنته أم ك لثوم لعمر بن الخطاب فاستعظم ذلك وقال : ما علمت بهذا، وتصدق بأكثر ماله، وأعتق ممالكيه، ورد كثيراً من المظالم، وبكى حتى غشي عليه»¹.

«قطعاً علي؛ دخترش ام کلثوم ك را به عقد ازدواج عمر س درآورده، ایشان مسأله را بسیار مهم تلقي کرد و گفت : من این را نفهمیده ام! و بلا فاصله توبه کرد و قسمت عمده ي اموالش را صدقه داد و کنیزهایش را آزاد کرد، و بیشتر ستمها و مظالم را به صاحبان اصلي برگرداند و آنقدر گریست که بیهوش شد،² چون مدتی طولانی از عمر س خویش را در راه ضربه زدن به حیثیت و اعتبار آن بزرگواران پاک سیرت صرف کرد، بنابراین این به این جرم بزرگ خویش پی برد و علت این انحراف بزرگ او هم فریفته شدن به شبهه های رافضه بود.³

امیدوارم دیگر شیعیان نیز بعد از درک این واقعیت حق را دریابند و راه توبه را در پیش بگیرند و دست از سب و لعن بهترین خلائق خدا که همان اصحاب پیامبر ص باشند، بردارند.

مراد ما نصیحت بود و گفتیم...

حوالت با خدا کردیم و رفتیم

و آفرین بر شاعر زیبا سخن «خواجه فخر الدین» زنده دل که میسراید:

ام کلثوم همان دخت علي بود که عمر را چه

اعلا همسري بود

نمیدانی بدان تو اي مسل—مان که

عمر هم دام—اد حیدري بود

آذر ماه سال 1388

التماس دعا

¹ - المنتظم ابن الجوزی ج 7 صص 38_39

² - المنتظم ابن الجوزی ج 7 صص 38_39

³ - مذهب الشریعة ج 2 ص 937.

مآخذ کتاب (مہترینشان)

- 1- قرآن الکریم، سخن خداوند
- 2- طبقات الکریمی، محمد بن سعد (م230) دار صادر، بیروت،
طبعة 1، 1968 م
- 3- المصنف، ابوبکر ابن ابی شیبہ (م235) دار الفکر للطباعة
والنشر والتوزیع، بیروت، لبنان
- 4- مصعب بن عبد اللہ الزبیری (م236)، نسب قریش ص 82،
دار المعارف للطباعة و النشر
- 5- مسند احمد، امام احمد بن حنبل (م241) دار صادر،
بیروت، لبنان
- 6- المنمق، محمد بن حبیب بغدادی (م245ق) خورشید احمد
فاروق، نسخة مخطوطة
- 7- کتاب الخبر، محمد بن حبیب (م245ق) چاپخانه: مطبعة الدائرة،
1361
- 8- المعارف ابن قتیق (م276) منشورات الشریف الرضي، قم، ط 1
1415ق
- 9- انساب الاشراف، البلاذري (م279ق) ط 1، دار الفکر،
بیروت، 1996م
- 10- تاریخ طبری، ابن جریر طبری (م310) مؤسسة الأعلمی
للمطبوعات، بیروت، طبعة 4، 1983م
- 11- مستدرک علی الصحیحین، الحاکم نیشابوری (م405)
اشراف: یوسف عبد الرحمن المرعشلی
- 12- معرفة الصحابة ابن نعیم (م430) دار الوطن للنشر،
الریاض، الأولى، 1998 م

- 13- جھرة انساب العرب، ابن حزم آندلسي (م456) دار الكتب العلمية، بيروت، ط1، 1403ق
- 14- جوامع السيرة، ابن حزم آندلسي (م456) دار المعارف، مصر، ط1، 1900م
- 15- الاستيعاب في معرفة الاصحاب ابن عبدالبر (م463) دار الجيل، بيروت، ط1، 1412
- 16- تاريخ دم شق، ابن عساكر (م571) تحقيق علي شيري، دار الفكر، بيروت، 1995م
- 17- المغني ابن قدامه، عبدالله بن محمد الحنبلي (م620ق) دار الكتاب العربي، بيروت
- 18- اسد الغابة في معرفة الصحابه، ابن اثير (م630) دار الكتاب العربي، بيروت
- 19- الكامل في التاريخ، ابن اثير (م630) دار صادر - دار بيروت، 1966م
- 20- تهذيب الاسماء، امام نووي (م676) تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا
- 21- ذخائر العقبي، احمد بن عبدالله الطبري (م694) مكتبة القدس، القاهرة، 1356
- 22- منهاج السنة النبوية، ابن تيميه (م728) مؤسسة قرطبة، ط1، 1406
- 23- نهاية الأرب في فنون الأدب، النويري (م733) دار الكتب العلمية، بيروت، ط1، 2004م
- 24- تهذيب الكمال، يوسف المزي (م742) مؤسسه الرساله، بيروت، ط4، 1985م
- 25- سير اعلام النبلاء، شمس الدين ذهبي (م748)، مؤسسة الرسالة، بيروت، ط9، 1413ق
- 26- تاريخ الإسلام، شمس الدين ذهبي (م748)، دار الكتاب العربي، بيروت، لبنان، ط1، 1897م
- 27- نظم درر السمطين، جمال الدين، الزرندي الحنفي (م750) ط1، 1958م

- 28- الوافي بالوفيات، الصفدي (م764)، دار إحياء التراث، بيروت، 2000م
- 29- البداية والنهاية، ابي الفداء ابن كثير (م774) بيروت، دار احياء التراث، ط1، 1988م
- 30- جوهرة في نسب الإمام علي وآله، البري (م.ق 7) مكتبة النوري، دمشق، ط1، 1402
- 31- امتاع الأسماع، مقريزي (م845) دار الكتب العلمية، بيروت، ط1، 1999م
- 32- الاصابه، ابن حجر عسقلاني (م852) بيروت، دارالكتب العلميه، ط1، 1415
- 33- تهذيب التهذيب، ابن حجر (م852) دارالفكر، بيروت، لبنان، ط1، 1984م
- 34- سبل الهدى والرشاد، الصالحى الشامى (م942) دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة 1، 1414

منابع اهل تشيع

- 1- سيرة ابن إسحاق، محمد بن إسحاق بن يسار (م151) معهد الدراسات والأبحاث للتعريف
- 2- تاريخ اليعقوبي، يعقوبي (م284) دار صادر، بيروت، لبنان
- 3- مناقب الإمام أمير المؤمنين؛ محمد بن سليمان الكوفي (حيات300)، مجمع إحياء الثقافة اسلاميه، قم
- 4- كتاب الفتوح، أحمد بن أعثم الكوفي (م314) دار الأضواء للطباعة والنشر والتوزيع، ط1، 1411
- 5- الكافي كليني (م329) دار الكتب الإسلامية، طهران، ط5، 1363
- 6- فضائل أمير المؤمنين؛ ابن عقدة الكوفي (م333) تحقيق: عبد الرزاق محمد حسين فيض الدين
- 7- الهداية الكبرى، حسين بن حمدان خصيبى (م334ق) بيروت، مؤسسه البلاغ، ط1، 1411 ق
- 8- التنبيه والإشراف، المسعودي (م345) دار صعب، بيروت
- 9- مقاتل الطالبين، ابو الفرج اصفهاني (م356) منشورات المكتبة الحيدرية ومطبعها، النجف، ط1، 1965م

- 10- شرح الأخبار ، القاضي النعمان المغربي (م363) مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم ، ط2، 1414
- 11- علل الشرايع ، صدوق (م381) منشورات المكتبة الحيدرية ومطبعتها ، النجف، 1966م
- 12- معاني الأخبار، صدوق (م381) مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم ، 1338ش
- 13- الأمالي، الصدوق (م381) مركز الطباعة والنشر في مؤسسة البعثة ، ط1، 1417
- 14- عيون أخبار الرضا، صدوق (م381) مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت، 1984م
- 15- الارشاد، شيخ المفيد (م413) دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، ط2، 1993م
- 16- رسائل، سيد المرتضى (م436ق) دار القرآن، قم ، 1405ق
- 17- تهذيب الاحكام ، طوسي (م460) ، دار الكتب الإسلامية ، طهران ، ط3، 1364ش
- 18- روضة الواعظين ، فتال نيشابوري (م508) منشورات الشريف الرضي، قم
- 19- احتجاج، ابي منصور طبرسي (م548) دار النعمان للطباعة والنشر، النجف، 1966م
- 20- تاج المواليد في مواليد الائمة و وفاتهم، طبرسي (م548) مكتب المرعشي، قم، 1406
- 21- اعلام الوري باعلام الهدي ، الفضل بن الحسن طبرسي (م548ق) موسسه آل البيت، قم، ط1، 1417ق
- 22- مناقب آل ابي طالب، ابن شهر آشوب (م588) المكتبة الحيدرية ، النجف، 1956م
- 23- العمدة عيون صحاح الاخبار في مناقب امام الابرار ، ابن البطريق (م600) مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم ، 1407
- 24- الفخري في انساب الطالبين ، القاضي النسابة السماعيل المروزي (م614) مكتبة النجفي، قم ، ط1، 1409ق
- 25- رجال الطوسي (م460) مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم ، ط1، 1415

- 26- شرح نهج البلاغه ، ابن ابي الحديد (م656) دار الكتب العلمية - بيروت، ط1، 1998م
- 27- اللهوف في قتلى الطفوف، ابن طاووس (م664) نوار الهدى، قم، ط1، 1417
- 28- الدر النظيم، ابن حاتم عاملي (م664) مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم
- 29- كشف الغمه، ابن أبي الفتح الإربلي (م693ق) بيروت، دار الاضواء، ط2، 1985
- 30- المجدي في انساب الطالبين ، العلوي النسابة (م709) ، مكتبة المرعشي، قم، ط1، 1409
- 31- الاصيلي في انساب الطالبين، ابن طقطقي (م709) مكتبة المرعشي، قم، ط1، 1378
- 32- المستجاد من الإرشاد ، حلي (م726) ، مكتب المرعشي ، قم، 1406
- 33- رجال ابن داوود حلي (م740) منشورات مطبعة الحيدرية ، النجف، 1972م
- 34- عمدة الطالب، ابن عنبه (م828) منشورات المطبعة الحيدرية ، نجف، ط2، 1961م
- 35- مسالك الافهام ، الشهيد الثاني (م966) مؤسسة المعارف الإسلامية، قم، ط1، 1413
- 36- الوافي، الفيض الكاشاني (م1091) ، مكتبة علي بن أبي طالب، أصفهان، ط1، 1406
- 37- وسائل الشيعة (آل بيت) حر عاملي (م1104) ، مؤسسة آل البيت، قم، ط2، 1414
- 38- فصول المهمة حر عاملي (1104) مؤسسة معارف إسلامي إمام رضا؛ ط1، 1376
- 39- مدينة المعاجز، سيد هاشم جبراني (م1107) مؤسسة المعارف الإسلامية، قم، ط1، 1413
- 40- الدرجات الرفيعة ، سيد علي خان مدني (م1120) منشورات مكتبة بصيرتي، قم، 1397

- 41- كشف اللثام الفاضل الهندي بهاء الدين محمد بن الحسن
الاصفهانى (م1173ق) مكتبة المرعشى، قم، 1405ق
- 42- نقد الرجال تفرشى (م، ق11) مؤسسة آل البيت عليهم
السلام لإحياء التراث، قم، ط1، 1418 43- مستند الشيعة (ط-
ج)، النراقي (م1245) مؤسسه آل البيت، قم، ط1، 1419
- 44- جواهر الكلام، جواهرى نجفى (م1266) دار الكتب
الإسلامية، تون، ط2، 1365
- 45- مستدرک الوسائل، نورى (م1320) مؤسسة آل البيت؛ لإحياء التراث، بيروت، ط1، محققه، 1987م
- 46- الأنوار العلوية، جعفر النقدي (م1370) مكتبة
البيروتية، نجف، ط2، 1962م
- 47- اعيان الشيعه، سيد مح سن امين (م1371) دار التعارف
للمطبوعات، بيروت، 1983م
- 48- الغدير، امينى (م1392) دار الكتاب العربى،
بيروت، ط4، 1977م
- 49- مستدرک سفينة البحار، علي النمازي
الشاهرودي (م1405) مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة
المدرسين بقم، 1418
- 50- مستدرکات علم رجال الحديث، علي النم
الشاहरुدى (م1405)، چاپخانه: حيدري، طهران
- 51- شرح إحقاق الحق وإزهاق الباطل المرعشى (م1411) منشورات مكتبة المرعشى، قم، ط1، 1417
- 52- معجم رجال حديث، خويى (م1411)، ط5، 1992 م
- 53- اعلام النساء، علي محمد علي، الدارالاسلامية، بيروت، ط3، 1992م
- 54- هجوم علي بيت فاطمه، عبد الزهراء مهدي (معاصر)
ط1، 1421
- 55- موسوعة الإمام علي بن أبي طالب، محمد
الريشهري (معاصر) دار الحديث للطباعة والنشر، ط2، 1425
- 56- قاموس الرجال، محمد تقى تستري (معاصر)، مؤسسة النشر
الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم، ط1، 1419
- 57- اسرار الفاطميه، محمد فاضل المسعودى (معاصر) چاپخانه
امير، قم، ط2، 2000 م
- 58- نهج السعادة شيخ محمودى (معاصر) مؤسسة الأعلمي
للمطبوعات، بيروت